مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

دفتر تدوین متون درسی

مرحله آشنايي

درآمدی بر لغت‌شناسی

بسم الله الرحمن الرحيم

درآمدی بر لغت‌شناسی

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

فهرست مطالب

معاجم متون دینی

بخش دوّم: روش استخراج لغات از معاجم

مقدمه

تردیدی نیست یکی از مهم‌ترین روش‌ها برای فهم متون قرآن و روایات، آشنایی با زبان آن متون است. در دانش‌هایی که به طور سنتی در حوزه‌های علمیه مرسوم و متداول بوده است، ادبیات عرب به دلیل بنیادی بودن مفاهیم و رویکرد ابزاری بودن آن در علوم حوزوی، به طور طبیعی در جایگاه ویژه‌ای قرار دارد.

دانش «لغت‌شناسی» یکی از علوم مطرح و پایه در یادگیری ادبیات عربی است که به فهم متون قرآنی و روایی کمک شایانی می‌کند. هدف از یادگیری این دانش کشف معنای واژگان است؛ امری که شاید یکی از دلایل عدم توجه به آن را بتوان آسان پنداشتن مراجعه به معاجم تلقی نمود. اما واقعیت آن است که با مراجعه به کتب لغت و به طور خاص معاجم قرون اولیه درمی‌یابیم آن متون دارای مسائل و گزاره‌های پیچیده‌ای هستند که تنها با ممارست بر آن و اتخاذ مبنا می‌توان به روشی صحیح در فهم آن رسید؛ هرچند فهم معنای یک واژه در معاجم هم، ما را از استفاده از دیگر منابع لغت‌شناسی جهت فهم دقیق معنای واژه بی‌نیاز نمی‌کند. از سویی باید به این نکته نیز اشاره نماییم که مسائل این علم به صورت غیررسمی و در میان دیگر موضوعات حوزوی مورد تحقیق قرار می‌گرفته ولی به صورت کتابی مدون و بر اساس استانداردهای کتب درسی، مورد تالیف و پژوهش قرار نگرفته بود.

تامین نیاز علمی پیش گفته، برنامه‌ریزان نظام آموزشی حوزه را بر آن داشت تا یکی از مواد درسی خود را آشنایی با شیوه لغت‌شناسی قرار دهند. برای تامین این هدف، دفتر تدوین متون درسی با تشکیل کمیته «فقه‌اللغة» کتاب «درآمدی بر لغت‌شناسی» را به رشته تحریر درآورد.

می‌توان ویژگی‌های این کتاب را این گونه بیان کرد:
اول؛ تدوین رئوس ثمانیه و مسائل این علم
دوم؛ بیان تفصیلی معاجم به صورت کاربردی
سوم؛ توجه به روش‌شناسی لغویین
چهارم؛ بیان آموزشی مراجعه به معاجم لغوی

کتاب «درآمدی بر لغت‌شناسی» شامل مباحث مقدماتی، و دو بخش می‌باشد که در مباحث مقدماتی به بیان رئوس ثمانیه در علم لغت می‌پردازد و از تعریف، موضوع، غایت، ضرورت تا تاریخچه، منابع و روش‌شناسی دانش لغت را مورد توجه قرار داده است. در ادامه مفاهیم اساسی و مبانی لغت‌شناسی این علم بیان شده و به ساختار و جایگاه آن در جغرافیای دیگر علوم می‌پردازد. همچنین در این بخش با مبانی و مسائل علم لغت آشنا می‌شویم که شامل: اشتقاق، اشتراک لفظی و معنوی، اضداد، ترادف، حقیقت و مجاز است.

در بخش اوّل با سیر تاریخی تدوین معاجم لغوی آشنا و سپس به معرفی تفصیلی برخی از مهم‌ترین معاجم پرداخته شده است.

ضمنا موضوعات مطرح در معاجم در این بخش بیان شده و سپس چگونگی مدخل‌یابی، جهت یافتن ماده دقیق واژگان بیان شده است.

بخش دوّم کتاب با رویکرد تطبیق و کار عملی تنظیم شده است. و روش استخراج لغات از معاجم تبیین گردیده که باید به طور ویژه مورد توجه اساتید محترم قرار گیرد.

متذکر می‌شود تدوین مباحث مقدماتی و بخش اول عمدتا توسط اساتید بزرگوار حجج اسلام دکتر سید محمود طیب حسینی، مهدی مویدی،

عبدالرضا مهاجر و حمیدرضا حق‌شناس با مشاوره علمی آقایان دکتر محسن حسن‌زاده، دکتر رضا حبیبی و شهاب‌الدین شمس، و تدوین بخش دوّم توسط استاد بزرگوار جناب حجة‌الاسلام دکتر محمد ملکی نهاوندی انجام شده است که بدینوسیله از تمام عزیزان قدردانی می‌شود.

سید حمید جزایری

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

تعریف، موضوع، فایده و تاریخچه علم لغت

نخستین گام برای فهم کلام عربی، آشنایی با معانی کلمات آن زبان است. یکی از رسالت‌های اصلی دانش لغت‌شناسی، کشف معانی کلمات می‌باشد. با کسب مهارت‌های این دانش می‌توانیم معانی دقیق کلمات و مفاهیم آیات قرآن و روایات شریف را به دست آوریم.

در ابتدای آشنایی با دانش لغت، تعریف، موضوع، غایت و ضرورت فراگیری آن در این درس معرّفی می‌شود، افزون بر این، لازم است بدانیم این دانش چه سیر تاریخی‌ای را پشت سر گذاشته و از چه منابع و روش‌هایی استفاده می‌کند.

تعریف لغت

«لغة» از ماده «ل غ و» است. و به معنای زبان، لهجه، واژه و ... به کار رفته است که در این کتاب، مراد ازلغة «واژه» می‌باشد.

تعریف لغت‌شناسی و فرایند تحلیل لغت

برای دریافت معنای واژه‌های یک زبان، لازم است به اهل آن زبان مراجعه شود. از آن جا که زبان دارای حیات خاص خود می‌باشد و معمولا در جریان

زمان و از نسلی به نسل دیگر دچار تغییر و تحول می‌شود، دریافت معنای واژه‌هایی از زبان که در گذشته رایج بوده است قدری دشوار است و نمی‌توان به معنای درست و دقیقِ واژه در گذشته مطمئن شد. بلکه باید به منابع مکتوب آن زبان که از گذشته به ما رسیده است مراجعه کرد و با توجه به زمان متن، معنای آن را در لابلای متون کهن و به طور خاص، معاجم لغت کشف کرد. این کار نیازمند آشنایی با فن رجوع به معاجم است تا بتوان با تکیه بر آن معنای واژه را کشف کرد. از آن جا که کلمات در هر زبانی و به طور خاص در زبان عربی اولا دارای مشتقات فراوانند و هر یک از مشتقات ممکن است معنای خاص و متفاوتی داشته باشد، ثانیا خود کلمات نیز اغلب در معانی متعددی استعمال شده‌اند و تاریخ دقیق استعمال هر یک از کلمات نیز معمولا روشن نیست، یک پژوهش‌گر برای کشف معنای دقیق کلمات قرآن یا احادیث شریف باید سه گام بردارد: نخست باید با مراجعه به کتاب‌های لغت کهن معانی مختلف یک واژه را استخراج کند، در گام بعد، با هدف کشف اصلی‌ترین معنای کلمه معانی مختلف کلمه را با در نظر گرفتن هیأت و ماده مقایسه کرده مجردترین و کم قیدترین معنای کلمه را به عنوان معنای اصلی آن انتخاب می‌کند و در گام سوم و نهایی باید به انتخاب معنای واژه در متن و در مقام استعمال روی آورد. بنابراین، در تعریف لغت‌شناسی می‌توان گفت: «لغت شناسی عبارت است از دانش کشف معانی واژگان یک زبان با مراجعه به معاجم و دیگر منابع معتبر آن زبان».

موضوع و فایده

با توجه به تعریفی که از دانش لغت‌شناسی ارائه شد، موضوع این دانش نیز روشن می‌شود. عبارت است از واژگان مختلف یک زبان، و از آن جا که کتاب

حاضر در باره لغت‌شناسی زبان عربی بحث می‌کند، موضوع آن نیز کلمات عربی می‌باشد،و فایده آن «کشف معانی دقیق هر واژه» است.

ضرورت دانش لغت‌شناسی

هدف از یادگیری علوم ادبی عربی در حوزه‌های علمیه، فهم دقیق معنای متون دینی به ویژه قرآن کریم می‌باشد. از آنجا که زیربنایی‌ترین مرحله در فهم متون دینی فهم مفردات و کلمات آن متون است، برای فهم معنای هر یک از واژگان، نیازمند آشنایی با مبانی و مسائل علم لغت و رجوع علمی به معاجم می‌باشیم. از طرفی هر گونه فهم نادرست یا غیر دقیق و یا بد فهمی از واژگان ممکن است منتهی به فهم نادرست دین و احکام آن گردد.

تاریخچه علم لغت

دانش لغت عربی نیز همانند بسیاری از علوم اسلامی از دامن قرآن مجید برخاست و گسترش یافت. نخستین تلاش‌های لغت‌شناسی در روایاتی است که در مقام تعلیم تفسیر قرآن بوده‌اند. برای مثال نخستین بار امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به بعضی از اصحاب خود توجه دادند که آن بخش از کلماتی که در قرآن مجید آمده است ممکن است در جاهای مختلف دارای معانی متفاوت باشند. برای نمونه در روایتی از امیرالمومنین علیه‌السلام برای «ضلال» در قرآن کریم وجوه معنایی متعددی چون نسیان، عدم اهتدا و راهیابی، عدم راهنمایی و جز این‌ها بیان شده است[۱]. از این بحث امروزه در کتب فقه اللغة با عنوان وجوه و نظائر یا اشتراک لفظی یاد می‌شود. از ابن عباس شاگرد امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایاتی در تفسیر کلماتی از قرآن با استناد به اشعار عربی

---

۱. بحار ۹۰، ص۱۴ـ۱۵.

نقل شده است. در این روایات گاه ابن عباس کلماتی را از قرآن معرفی کرده که در اصل غیر عربی (مُعَّرب) بوده و یا به لهجه‌ای جز لهجه قریش و اهل مکه تعلق داشته است. پس از این روایات و روایاتی دیگر در شرح کلمات قرآن، نخستین کتاب در موضوع لغت شناسی از ابان بن تغلب (م۱۴۱ق) از اصحاب امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بوده است که متأسفانه بر جای نمانده است. با رشد دانش لغت قواعد و مباحث نظری لغت‌شناسی نیز به تدریج توسط دانشمندان اهل لغت آمیخته با لغت و در لابلای کتب و گاه در قالب فصلی مجزا بیان می‌شد.

رابطه لغت‌شناسی با دیگر علوم، راه‌های تشخیص کلمه عربی از غیر عربی، مبادی لغت‌شناسی و شناخت معانی مجازی، شناخت کلمات متعلق به لهجه‌های مختلف عربی، وجود یا عدم وجود کلمات مترادف و الفاظ مشترک یا دارای دو معنای متضاد در قرآن و مسائلی دیگر از این قبیل که در تحلیل و فهم معنای دقیق کلمات قرآن مؤثر است، به تدریج زمینه‌های شکل‌گیری آثار مستقلی در حوزه فقه‌اللغة یا مباحث نظری لغت‌شناسی را فراهم کرد.

در پایان قرن چهارم مباحث نظری و قواعد لغت شناسی (فقه‌اللغة) به اوج کمال خود رسید و ابن فارس لغوی و ابن جنی همزمان دست به تألیف کتابی مستقل در این موضوع زدند. ابتدا لغت دان بزرگ، ابن فارس (م۳۹۵ق) قواعد این دانش را همراه با دیدگاه‌های خود در کتاب کم‌حجمی گرد آورد و نام آن را «الصاحبی فی فقه اللغة و سنن العربیة» نهاد، و همزمان با وی ابن جنی معتزلی (م۳۹۲ق) زبان شناس وعالم به نحو و صرف واشتقاق عربی کتاب مبسوط «الخصائص» را در ۳ جلد در این موضوع و زبان‌شناسی عربی به سامان

رساند. سپس ابومنصور عبدالملک بن محمد معروف به ثعالبی (م ۴۲۹ ق) کتاب معروف خود «فقه اللغة و اسرار العربیة» را در موضوع لغت نگاشت و باب ۲۹ کتابش را که حدود ۱۵ صفحه است به مباحثی درباره فقه اللغة اختصاص داده است[1]. ابوالحسن علی بن اسماعیل اندلسی معروف به ابن سیده (د ۴۵۸ ق) لغت‌دان دیگری است که بخشی از کتاب لغت خود «المخصَّص» را به مباحثی از فقه اللغة اختصاص داد. سرانجام جلال الدین سیوطی (د ۹۱۱ ق) کتاب جامع «المزهر فی علوم اللغة و انواعها» را نوشت که نسبت به کتاب‌های سابق بر خودش بزرگتر و نسبت به کتب پیش از خودش از جامعیت بیشتر و نظم و تنظیم بهتری برخوردار است، ولی سیوطی چندان مباحث جدیدی را بر مباحث کتب پیشین نیفزود.

این کتاب به دلیل تنوع ابواب گستردگی مباحثش مناسب‌ترین و منظم‌ترین تألیف در باب فقه اللغة بوده و مرتبط‌ترین مباحث به فقه اللغة را در بردارد.

در دوره معاصر نیز تعدادی از محققان عرب زبان، بعضا با بهره‌گیری از رویکردهای جدید زبان‌شناسی و معناشناسی(علم اللغة/علم الدلالة) به مباحث فقه اللغة عربی و علم اللغة(دانش زبان شناسی) پرداخته و کتاب‌های مستقل سودمندی از جمله دراسات فی فقه اللغة، تألیف صبحی صالح، فقه اللغة و علم الدلالة از رمضان عبد التواب[2] را به رشته تالیف در آوردند.

متذکر می‌شود اصلی‌ترین و مهم‌ترین منابع در فهم معنای کلمات عربی، فرهنگ‌های لغت عربی است که در زبان عربی به آنها «معجم» و «قاموس» گفته می‌شود.

---

۱. فقه اللغه ثعالبی در واقع یک کتاب لغت است که لغات را به شیوه موضوعی تنظیم کرده و به بیان معنای آنها پرداخته است.

۲. حمید رضا شیخی این کتاب را به فارسی ترجمه نموده و با عنوان مباحثی در فقه اللغه و زبان شناسی عربی از سوی انتشارات بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی انتشار یافته است.

روش‌های لغت‌شناسی

لغویان در شناخت معنای واژگان از دو روش «نقل» و «تحلیل» بهره برده‌اند. آنان در روش نقل، با شنیدن مستقیم از عرب فصیح یا تکیه بر گزارش کتاب‌های پیش از خود، به بیان معنای لغت می‌پردازند، اما در روش تحلیل، لغوی به مطالعه در کاربردها و معانی متعدد یک واژه و سایر مشتقات آن پرداخته معنای کلمه را از مجموع کاربردهای مختلف آن استنباط می‌کند. در این روش معمولا یک معنا و گاه دو یا چند معنا به عنوان معانی اصلی کلمه، معرفی می‌شود. از میان این دو روش، روش نخست قابل اعتمادتر است.

پرسش و تمرین

۱. واژه «لغة» در چه معنا یا معانی‌ای به کار می‌رود؟

۲. دانش لغت‌شناسی را تعریف کنید.

۳. موضوع و غرض لغت شناسی چیست؟

٤. آشنایی با دانش لغت‌شناسی از چه اهمیت و ضرورتی برخوردار است؟

٥. مهم‌ترین آثار در حوزه فقه اللغه را معرفی کنید.

٦. دو اثری که در دوره معاصر در موضوع فقه اللغه و علم اللغه تألیف شده است را نام ببرید.

۷. روش‌های بیان معنای لغت توسط لغویان را به اجمال بیان کنید.

ساختار علم لغت

بعد از آشنایی با دانش لغت‌شناسی و ضرورت آموزش آن و آگاهی از پیشینه آن لازم است نگاهی اجمالی به درون این دانش و مباحث محتوایی آن بیندازیم و با مهم‌ترین مسایل این علم آشنا شویم همچنین شایسته است رابطه مسایل این دانش را با علوم دیگر تبیین کنیم؛ در این درس به بحث دربارۀ بعضی مبادی و مقدمات لازم و مؤثر در آشنایی با لغت‌شناسی می‌پردازیم.

الف. مفاهیم اساسی و مبانی لغت‌شناسی:

برای آنکه دقیقا از جایگاه یک دانش نسبت به دانش‌های دیگر آگاهی یابیم لازم است مفاهیم اساسی و تصدیقی آن دانش را بفهمیم. در این مرحله به صورت اجمالی به معرّفی برخی از این مبادی می‌پردازیم.

منظور از مفاهیم اساسی، مفاهیمی است که داشتن تصوری از آنها برای یادگیری اصطلاحات علم لغت‌شناسی لازم است. در این قسمت با مهم‌ترین مفاهیم اساسی این دانش آشنا می‌شویم.

۱. مفاهیم اساسی

معنا: منظور از معنا، مفهوم و تصوری است که معمولاً با شنیدن لفظ در ذهن نقش می‌بندد، بر این اساس به آن دسته از الفاظ که برای این کار در نظر گرفته شده‌اند، الفاظ معنادار گفته می‌شود. برای مثال از شنیدن کلمه جدار در عربی تصویری از دیوار در ذهن شنونده نقش می‌بندد.

وضع: قرارداد رابطه ای خاص میان لفظ و معنا است و این رابطه چنان قوی است که در صورت علم به آن با شنیدن لفظ، معنا به ذهن آید. مانند وضع کلمه قلم برای وسیله‌ای که برای نوشتن به کار می‌رود.

استعمال: استعمال در لغت به معنای به‌کاربردن لفظ در یک معنا است؛ خواه لفظ قبلا برای آن معنا وضع شده باشد یا وضع نشده باشد. مانند کلمه «اسد» که گاهی در معنای وضعی آن یعنی شیر (حیوان درنده) و گاهی در معنای غیر وضعی آن مثل انسان شجاع به کار می‌رود. این هر دو معنا برای «اسد» معنای استعمالی است، اما فقط معنای نخست علاوه بر معنای استعمالی معنای وضعی آن هم می‌باشد. به معنای وضعی یک لفظ معنای «موضوعٌ له» و معنای استعمالی آن، معنای «مستعملٌ فیه» گفته می‌شود.

کلمه: الفاظ دوگونه‌اند؛ معنادار و بدون معنا. لفظ معنادار را کلمه گویند. به عبارتی دیگر لفظی که برای انتقال معنا به ذهن شنونده در نظرگرفته شده را کلمه گویند؛ مانند: علم. لفظ بدون معنا مثل «دیز» که واژگون «زید» است یا هر ترکیب بی‌معنای دیگری از حروف که شما می‌توانید بسازید.

باید توجه داشت که همان گونه که الفاظ معنادار و بدون معنا داریم، گاهی نیز می‌توان معنایی را بدون لفظ به مخاطب انتقال داد. برای مثال با اشاره و

علامت، معنایی را به وی فهماند. بنابراین معنا فقط با لفظ ایجاد نمی‌شود، اما در دانش زبان شناسی و لغت شناسی ما فقط با الفاظ و معانی برخاسته از آن سر و کار داریم.

ماده کلمه: ماده، اجزای اصلی تشکیل‌دهنده کلمه است. از آن‌جا که بخشی از اجزای تشکیل‌دهنده کلماتِ هم‌خانواده، یعنی حروف اصلی آنها مشترکند، در علم لغت به آن حروف مشترک یا اصلی کلمه، «ماده کلمه» اطلاق می‌شود. مثلا در «کاتب، مکتب، کتابت» حروف ماده آن «ک ت ب» می‌باشد.

هیأت: هر کلمه علاوه بر ماده اصلی، یک شکل ظاهری هم دارد که مربوط به نحوه تلفظ آن می باشد. به شکل ظاهری کلمه «هیأت کلمه» گفته می‌شود. در بعضی کلمات (مانند مشتقات) علاوه بر ماده کلمه، هیأت آن نیز بخشی از معنای آن کلمه را به دوش می‌کشد، مثل «کاتب» به معنای نویسنده که ماده آن بر معنای نوشتن و هیأت آن بر معنای فاعل بودن دلالت دارد.

۲. مبانی لغت‌شناسی

منظور از مبانی لغت‌شناسی، گزاره‌هایی است که با مراجعه و استناد به آنها می‌توان قواعد و مسایل دانش لغت را استخراج یا ارزیابی کرد. این گزاره‌ها در منابعی چون آیات قرآن و احادیث ائمه اطهار علیهم‌السلام و نیز متون اشعار عربی، مانند معلقات سبع و نیز معاجم لغوی و متون ادبی دیگر یافت می‌شوند و با مراجعه به این منابع می‌توان مبانی لغت‌شناسی و سایر شاخه‌های ادبیات عربی را استخراج کرد. مثلاً با مراجعه به قرآن کریم درمی‌یابیم که معانی دو واژه «فاعفوا» و «اصفحوا» با وجود شباهت بین آنها، با یکدیگر تفاوت‌هایی نیز دارند و نمی‌توان آنها را به یک معنا دانست؛ زیرا وقتی خداوند حکیم،

دو کلمه را کنار هم ذکر می‌کند، یا معنایی متفاوت دارند و یا دومی توضیح اولی می‌باشد، مگر آنکه مقصودش تأکید بوده باشد و او بدون دلیل، کلمه‌ای را تکرار نمی‌کند. پس اگر از آیه فهمیدیم که این دو کلمه به یک معنا نیستند. بر اساس این گزاره و گزاره‌های مشابه در قرآن کریم نظریه «عدم ترادف[1]» در قرآن شکل می‌گیرد که در صورت پذیرش می‌تواند از مبانی این علم به شمار آید.

ب. جایگاه لغت‌شناسی در بین علوم ادبی

هدف از یادگیری ادبیات عربی، فهم معانی دقیق متون عربی می‌باشد. علم نحو و بلاغت دربارهٔ کلام و معنای حاصل از آن بحث می‌کند و علم صرف و لغت‌شناسی از کلمه سخن می‌گوید، با این تفاوت که در علم صرف، از هیأت کلمه و معنای حاصل از آن بحث می‌شود، با این توضیح که در لغت‌شناسی از معنای حاصل از ترکیب هیأت و ماده کلمه برای فهم معنای کلمه بحث می‌شود[2] و با استفاده از مجموع این علوم، می‌توان معنای کلمه تا کلام عربی را تحلیل کرد.

جایگاه علم لغت نسبت به دیگر علوم اسلامی:

از آنجا که قرآن مجید به زبان عربی مبین نازل شده و به تبع آن روایات شریف و زبان علمی علوم دینی اسلامی، نیز زبان عربی است، هر کدام از علوم ادبی نسبت به سایر علوم دینی همچون علوم حدیث، تفسیر، فقه، اصول فقه، کلام، فلسفه و... از علوم مقدمه‌ای (آلی) می‌باشد و لغت‌شناسی نیز برای فهم این متون از علوم آلی مهم محسوب می‌شود. برای نمونه در تفسیر

۱. این قاعده در بخش اول معرّفی می‌شود.

۲. لازم به ذکر است بحث‌های دقیق و اقوال مختلفی در محدوده علم لغت‌شناسی و صرف و حتی تفکیک علم اشتقاق از لغت‌شناسی وجود دارد که در این مرحله آموزشی مجال بحث از آنها نیست.

قرآن کریم و فهم صحیح مراد قرآن، کشف معنای لغوی بسیار ضروری است. در واژه «یعقلون» بدون استفاده از لغت‌شناسی، هم در معنای ماده و هم در معنای صورت کلمه دچار اشتباه می‌شویم. اگر معنای ماده «عقل» را به طور دقیق ندانیم، ممکن است آن را بر اساس ارتکازات ذهنی به معنای اندیشیدن بگیریم، درحالی که واژه «عقل» را لغویان بزرگی چون ابن فارس، «نگه‌دارنده از سخن و کار ناپسند» معنا کرده‌اند و این معنای عقل با «عقال» که به معنای زانوبند شتر می‌باشد مناسبت دارد؛ همان‌گونه که زانوبند و افسار، شتر را مهار می‌کند، عقل هم مهار نفس را بر عهده دارد و او را از ارتکاب گناه باز می‌دارد و به انجام نیکی‌ها سوق می‌دهد. پس معنای اندیشیدن، معنای دقیقی برای این واژه نیست و شاید بتوان اندیشیدن را از لوازم معنای عقل دانست.

ج. ساختار لغت‌شناسی

پیش از ورود به مسایل و مباحث دانش لغت شایسته است ابتدا ساختار این علم و مسایل مختلف آن معرفی گردد. مسایل اساسی و مختلف لغت‌شناسی را در یک تقسیم کلی می‌توان به شرح ذیل بیان نمود:

مبانی و مسائل نظری لغت شناسی: مانند اشتقاق، اشتراک لفظی و معنوی، اضداد، ترادف، حقیقت و مجاز.

شناخت معاجم لغوی و روش مراجعه به آن‌ها: مانند آشنایی با سیر تاریخی معاجم لغوی، معرفی تفصیلی معاجمی مانند العین، تهذیب اللغة؛ الصحاح ،لسان العرب، قاموس المحیط، تاج العروس، مقاییس اللغة، مفردات الفاظ قرآن، المعجم فی فقه لغة القرآن و سرّ بلاغته، معجم الفروق اللغویة، مجمع البحرین، المعجم الوسیط، فرهنگ معاصر و المنجد.

پرسش و تمرین

۱. جایگاه لغت‌شناسی نسبت به دیگر علوم ادبی را بیان کنید.

۲.ضمن بیان رابطه لغت‌شناسی با علومی چون تفسیر و فقه یک مثال از تاثیر این دانش در فهم قرآن بیان کنید.

۳. از بین مفاهیم اساسی لغت‌شناسی، وضع، استعمال، ماده و هیأت کلمه را تعریف کنید.

اشتقاق لغوی[1]

مسائل و مباحثی وجود دارند که در تحلیل لغت مورد استفاده قرار می‌گیرند. این مسائل به گونه‌ای هستند که از یک سو «مبانی لغت‌شناسی» از آنها بر می‌آید و از سوی دیگر قواعد لغت‌شناسی را شکل می‌دهند. قواعدی که در فرایند تحلیل لغت برای شناخت ماده و هیأت و معنای کلمات مورد استفاده قرار می‌گیرند. در درس حاضر قاعده اشتقاق را معرفی می‌کنیم. یکی از مباحث مؤثر در معناشناسی کلمات، بحث اشتقاق و از مهم‌ترین مباحث اشتقاق، ریشه‌شناسی است که مرحله آغازین در فهم واژگان است. اینکه هر کلمه در وضع خود چه ریشه‌ای دارد، اهمیت فراوانی دارد، به‌گونه‌ای که تا ریشه لغت مشخص نشود، نمی‌توانیم به منابع لغوی برای فهم معنای کلمه مراجعه کنیم. پس تسلط بر اشتقاق، در فهم واژگان، نقش کلیدی دارد و به همین دلیل برای فهم الفاظ قرآن، اشتقاق مورد توجه مفسران بوده است که این درس به این مهم پرداخته است.

---

۱. اساتید محترم نسبت به تدریس یا مطالعاتی نمودن این درس تا ابتدای بخش اوّل با رعایت شرایط دانش‌پژوهان، اقدام نمایند.

زبان عربی از گروه زبان‌های صرفی و غیر ترکیبی است، یعنی برای تولید واژه‌های مختلف، به منظور رساندن معانی جدید، بیشتر حرکات کلمه اصلی و مصدر را تغییر می‌دهند یا یکی دو حرف به آن می‌افزایند، مثلا برای ساختن کلمه‌ای به معنای «نوشته» یک حرف به «کتب» می‌افزایند و واژه «کتاب» را می‌سازند و برای آن که جای نگهداری کتاب را بیان کنند با افزودن دو حرف «مکتبه» را می‌سازند، بنابراین گاهی تغییر حرکت و گاه اضافه کردن حرف باعث تغییر معنای کلمه و ایجاد معنای جدید می‌شود.

در حالی که در زبان فارسی یا انگلیسی بخش زیادی از ایجاد تغییر در معنا و تولید معنای دیداز طریق ترکیب کلمات انجام می‌گیرد و تغییر معنا از طریق تغییر در حرکت یا افزودن حروف در مقایسه با زبان عربی کمتر است.مانند «کتابخانه»که از ترکیب دو واژه «کتاب» و «خانه» به دست می‌آید.

تعریف اشتقاق:

«اشتقاق» از ماده «ش ق ق» در لغت به چند معنی آمده است؛ از جمله به معنای شکافتن، و شکاف در شیء. در اصطلاح علمای ادب، اشتقاق عبارت است از این که میان دو لفظ در اصل معنا و ترکیبِ حروف تناسب دیده شود.

انواع اشتقاق

برای اشتقاق سه نوع ذکر شده است: اشتقاق صغیر، اشتقاق کبیر و اشتقاق اکبر.

الف. اشتقاق صغیر:

اشتقاق صغیر عبارت است از ساختن کلمه‌ای از کلمه دیگر، به گونه‌ای که در

معنا و ماده اصلی و ترتیب حروف اصلی مشترک و همسان باشند و کلمه مشتق با دارا بودن معنای اصلی، بر معنای افزون‌تری دلالت کند. مانند کلمات: علم، عَلِمَ، یعلم، عالم، معلوم، مُعلّم، اعلام و... این کلمات در ماده اصلی (ع ل م) و نیز در ترتیب این سه حرف همسان بوده و معنای مشترکی (دانستن) نیز میان آنها دیده می‌شود.

در اینجا به لفظ اول «مُشْتَقّ» و به لفظ دوم، که لفظ نخست به آن برگردانده می‌شود «مُشْتَقٌ مِنه» گویند.

صیغه‌های ماضی، مضارع، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و... بنا بر نظر رایج ادیبان از مصدر، اشتقاق یافته و این اشتقاق را «اشتقاق صغیر» گویند.

باید توجه داشت که در اشتقاق باید به معنای مشترک کلماتی که به یکدیگر ارجاع داده می‌شوند و معنای اختصاصی هر یک از آن کلمات توجه باشد.

این نوع از اشتقاق، رایج‌ترین و گسترده‌ترین نوع اشتقاق در زبان عربی است و هرگاه از اشتقاق به صورت، مطلق نام برده می‌شود، مقصود، اشتقاق صغیر است.

ب. اشتقاق کبیر

اشتقاق کبیر، عبارت است از این که دو لفظ، حروف یکسانی دارند ولی در ترتیب حروف با یکدیگر متفاوت باشند. مانند دو لفظ «فسر» و «سفر» و «حمد» و «مدح». هر یک از این دو گروه کلمه در ماده (سه حرف اصلی) مشترکند، اما در ترتیب حروف با هم تفاوت دارند، و همین اشتراک در حروف اصلی موجب شده که معنای مشترکی میان آنها دیده شود. مثلا دو لفظ نخست در معنای کشف با یکدیگر اشتراک دارند، با این تفاوت که «سفر» کشف حسی است، مثلا روسری از روی سر برداشتن و فسر کشف معنوی است، یعنی با توضیح دادن

ابهام و مشکل را از موضوعی برطرف کردن. نیز دو لفظ حمد و مدح در معنای ثنا مشترکند، با این تفاوت که مدح ثنای بر حسن و جمال غیر اختیاری است و حمد ثنای بر حسن و جمال اختیاری. لغویان، اشتقاق کبیر را «قلب لغوی» یا «تقلیب» نیز نامیده‌اند.

این جابه‌جایی در کلمات ثنایی دو وجه بیشتر ندارد. مانند «جشّ، شجّ» و «حصّ، صحّ» و در کلمات ثلاثی، اگر همه صورت‌های ماده سه حرفی استعمال داشته باشند، شش صورت پیدا می‌کند. چنان که در ماده «عین و قاف و دال» همه شش حالت در لغت به‌کار رفته است: «عقد، عدق، قعد، قدع، دقع، دعق» و کلماتی با حروف مانند «قاف و سین و راء» فقط در چهار ماده «قسر، سقر، قرس، سرق» استعمال می‌شود. ابن‌جنی از طرف‌داران جدی اشتقاق کبیر بوده و تلاش کرده است کلماتی که حروف ریشه سه حرفی آن‌ها مشترک است، اما در ترتیب حروف با یکدیگر تفاوت دارند، را به معنای واحدی برگرداند.

لغت‌شناسانی چون صاحب العین، بیشترین بهره را از اشتقاق کبیر در چینش معجم خود برده‌اند.

ج. اشتقاق اکبر:

در این نوع از اشتقاق با وجود اشتراک دو لفظ در حروف اصلی و حفظ ترتیب آنها یکی ازحروف اصلی کلمه به حرف دیگری که با آن است تغییر می‌یابد؛ به عبارت دیگر دو ماده، ضمن حفظ ترتیب حروف، دو حرف مشترک و یک حرف متفاوت دارند، مانند «حسد و حصد»، «فاطر، فاطم» بنابراین در تعریف اشتقاق اکبر می‌توان گفت: اشتقاق اکبر عبارت است از برگرداندن بعضی از مجموعه کلمات سه حرفی به معنای واحد، در حالی که آن کلمات مشتمل بر

دو حرف مشترک و یک حرف مختلف باشند مانند کلمات «فوم» و «ثوم»، هر دو به معنای گندم، «سراط» و «صراط»، به معنای راه، و «جدث» و «جدف» به معنای قبر و مانند «جَرَف» و «جَنَف» که هر دو قریب المعنا و در آن ها معنای «میل» نهفته است.

بدین ترتیب تفاوت میان اشتقاق اکبر با اشتقاق کبیر در این است که قوام و بنیان اشتقاق کبیر بر جابجایی حروف کلمه و بنیان اشتقاق اکبر به تبدیل یکی از سه حرف به حرفی که با آن مشابه باشد است.

نحت

از مباحث مرتبط با اشتقاق، «نحت» است که در فارسی به معنای واژآمیزی[1] می‌باشد. «نحت» در لغت به معنای تراشیدن قلم سنگ، چوب و غیره است و در اصطلاح زبان‌شناسان عرب، نحت عبارت است از این که از مجموع حروف دو یا چند کلمه یا یک جمله کلمه‌ای ساخته شود که نشان‌دهنده معنای آن کلمات یا آن جمله باشد. در عربی واژه «بحتر» به معنای کوتاه‌قد از ترکیب دو واژه به وجود آمده است؛ واژه «بتر» به معنای قطع شده و ناتمام (گویا خلقت شخص کوتاه قد، ناتمام است) و واژه «حتر» به معنای کم کردن چیزی (زیرا قدی که به انسان بلندقامت داده شده، به وی عطا نشده است).

از نمونه‌های کلماتی که منحوت از جمله می‌باشد می‌توان به «بَسْمَلَه» و «جَعْفَدَه» و «حَيْعَلْ» اشاره کرد که منحوت از «بسم اللّه الرحمن الرحیم» و «جعلنی اللّه فداک» و «حَیَّ علی...»است.

کلماتی که به این شیوه ساخته شود «منحوت» گویند. کلمات منحوت اغلب در دایره کلمات رباعی و خماسی جای می‌گیرد.

---

۱. CONTAMINATION

پرسش و تمرین

۱. علم اشتقاق را در لغت و اصطلاح تعریف کنید.

۲ .اشتقاق صغیر را تعریف کنید.

۳. اشتقاق کبیر و اکبر را با ذکر مثال تعریف کنید.

٤. نحت رادر لغت و اصطلاح تعریف کنید.

۵ .معانی مادّه‌های کلمات زیررا با کمک استاد و مراجعه به ترجمه قرآن کریم و لغت‌نامه مقاییس اللغه مقایسه کنید.کدام‌یک از مادّه‌ها معنای نزدیک به یکدیگر دارند؟

غورًا(کهف.٤۱)،یغوصونَ(انبیاء،۸۲)،غیابة(یوسف،۱۰)،غیث(شوری،۲۸)،غوث(کهف،۲۹)،غیضَ(هود،٤٤)،غیّ(بقره،۲٥٦)،غیظ(ملک،۸)،غوط.

٦. معنی هر دسته از کلمات زیر را در گروه های دو نفره با مراجعه به لغت‌نامه‌های مقاییس اللغه و مفردات الفاظ قرآن که در فصل دوم معرفی شده‌اند با یکدیگر مقایسه کنید. به نظر شما این کلمات جزو کدام یک از انواع اشتقاق اند؟

اسم، تسمیه، مسمی.

خشع، خشی.

خفض، خفی،خفت

خلص، خلد، خلف، خلق، خلل، خلا.

فسد، فسق، فسر.

سفک، کسف.

غفر، غفل.

اشتراک لفظی و معنوی

در هر زبانی هنگامی که الفاظ با معانی مقایسه شوند رابطه آنها با یکدیگر از سه حالت خارج نیست: یا هر لفظ دارای یک معناست، یا یک لفظ دارای چند معناست و گاه چند لفظ دارای یک معناست. در مواردی هر لفظ دارای یک معنا باشد به آن الفاظ، الفاظ متباین، اطلاق می‌شود. الفاظ متباین از این جهت که هر لفظ دارای یک معناست احکام خاصی ندارد. در درس حاضر درباره قسم دوم الفاظ، یعنی کلماتی که دارای چند معنا می‌باشند و به آن لفظ مشترک می‌گویند و نیز بحث اضداد که زیر مجموعه اشتراک لفظی است، بحث می‌شود.

تعریف مشترک لفظی

مشترک لفظی عبارت از: لفظ واحدی است که با وضع‌های متعدد، معانی مختلف دارد؛ مانند لفظ شیر در فارسی و یا لفظ عین در عربی که ادعای اشتراک لفظی در آن شده است و معانی مختلفی چون چشم، چشمه، جاسوس دارد.

از مهم‌ترین عوامل و زمینه‌های پیدایش اشتراک لفظی در زبان عربی تداخل

گویش‌ها و لهجه‌ها است. تداخل گویش آن است که قوم و قبیله‌ای لفظی را برای معنایی، و قبیله‌ی دیگر همان لفظ را برای معنایی دیگر وضع کنند، سپس بر اثر روابط میان قبیله‌ها آن دو معنا هم تبادل شود، در این صورت هر قبیله با پذیرش معنای قبیله دیگر آن لفظ را در دو معنا به کار خواهد برد و دارای مشترک لفظی می‌گردد. مانند کلمه «فتح» که در لهجه قریش به معنای گشودن بوده و در بعضی قبایل و طوایف در معنای قضاوت کردن به کار رفته است، و در قرآن مجید به هر دو معنا آمده است.

نقش اشتراک لفظی در فهم واژگان

وجود اشتراک لفظی در کلمات اهمیت بسیار زیادی در تفسیر متون قرآن و حدیث بسیار مهم و تأثیر گذار است. همین بس که منشأ بسیاری از خطاها و لغزشها در تفسیر قرآن نادیده گرفتن برخورداری کلمات از چند معنا بوده است. توجه به مسئله اشتراک لفظی به محقق آگاهی می‌دهد که کاربرد واژه‌ای که در متون دینی تکرار شده، ممکن است در همه موارد به یک معنا نباشد. مثلا کلماتی مانند «نظر» یا «ذنب» یا «ضلال» در همه جا تنها به معنای دیدن با چشم، گناه و گمراهی نیست و ممکن است معانی دیگری هم داشته باشد، بنابر این اگر مفسر این کلمات را در آیاتی چون ﴿الی ربها ناظره﴾[1]، یا ﴿لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک﴾[2] یا ﴿و وجدک ضالا فهدی﴾[3] مشاهده کرد نباید آن را به معانی فوق تفسیر کند.

۱. قیامت: ۲۳.

۲. فتح: ۲.

۳. ضحی: ۷.

اشتراک معنوی

در تعریف مشترک معنوی گفته‌اند: «واژه‌ای است که مفهوم واحدی دارد و این معنا و مفهوم واحد بین چند مصداق مشترک است. مانند نور که به روشنایی آتش و شمع و چراغ و خورشید اطلاق می‌شود».

تضاد

از زیر شاخه‌های اشتراک لفظی، بحث اضداد است و برابر اسناد موجود نخستین بار خلیل بن احمد (م. ۱۷۵ ق.) در کتاب العین به تضاد در معنای کلمات توجه کرد.

اضداد، جمع «ضد» کلماتی را گویند که به دو معنای متضاد به‌کار رفته باشد، مانند کلمه «ندّ» به معنای «ضد» و «مثل». مثلا وقتی درباره خدای تعالی گفته می‌شود «لاندَّله» به هر دو معنا قابل تفسیر است، یا مانند «رجا» به معنای ترس داشتن و امید داشتن.

مشهورترین کتابهای اضداد کتاب الاضداد اصمعی (م۲۱۶ق)، الاضداد ابن سکّیت (م۲۴۴ق) و الاضداد سجستانی (م۲۴۸ق) است که هم اینک به صورت تصحیح شده در دسترس می‌باشد.

نقش اضداد در فهم واژگان

بحث اضداد مورد توجه پژوهشگران بوده است؛ و در فهم معانی واژگان متضاد و اتخاذ مبانی مختلف فقهی موثر می‌باشد به عنوان نمونه کلمه «قروء» که هم به معنای زمان حیض و هم زمان طهر به‌کار می‌رود فقها را به انتخاب دو

نظریه مختلف در عده طلاق کشانده است. در آیه ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾[1] بنا به نظر برخی فقها عده طلاق سه طُهر و بنا به نظر برخی سه حیض می‌باشد.

ترادف

در بحث گذشته درباره وحدت لفظ و تعدد معانی سخن گفتیم. یکی از اقسام روابط الفاظ با معانی تعدد لفظ و وحدت معناست. در این قسمت درباره وحدت معنا و تعدد الفاظ توضیح داده با مهم‌ترین دیدگاه‌های لغویان درباره این قسم کلمات و عوامل پیدایش و اهمیت آنها آشنا می‌شویم.

تعریف ترادف

ترادف در لغت از ماده «ردف» است. «رِدف» به معنای تابع و پیرو است و «رِدف» و «ردیف»، به کسی می‌گویند که پشت سر راکب بر مرکب سوار می‌شود. هر چیزی که پشت سر دیگری است، ردیف آن واقع می‌شود. و «ترادف» باب تفاعل آن به معنای تتابع و پیروی کردن دو چیز از یکدیگر است، و دو کلمه مترادف را به آن دلیل مترادف گویند که هر یک از آن دو می‌تواند به جای دیگری به‌کار رود.

برای «ترادف» یا «مترادف[2]» در عرف اهل لغت و دانشمندان زبان‌شناسی و اصول فقه تعریف‌های متفاوتی بیان شده است که در پذیرش یا انکار الفاظ مترادف در زبان عربی و قرآن و یا توسعه و تضییق دایره آن تأثیر بسیاری دارد. تعریف مشهور آن از سیبویه چنین است: «دلالت دو یا چند لفظ بر معنای

---

۱. بقره: ۲۲۸.

۲. synonyme

واحد» و برای آن «ذهب» و «انطلق» را مثال آورده است. برخی بر تعریف فوق قیودی مانند «به اعتبار واحد» را اضافه کرده‌اند: از دلالت چند لفظ مفرد بر معنای واحد از جهت یکسان. به موجب این قید اسم و صفت و یا دو صفت يك شیء از حوزه ترادف خارج می‌شود، برای مثال اگر« اللّـه» را نام خدا و «الرحمن» را صفت خدا فرض بگیریم، گرچه هر دو بر یک معنا و مسمّا یعنی خدای یگانه دلالت می‌کنند اما از دایره الفاظ مترادف خارج خواهند بود، در حالی که مطابق تعریف نخست این دو لفظ مترادف شمرده می‌شوند.

ترادف در فقه اللغه، علوم قرآنی و مبحث الفاظ اصول فقه و منطق مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نقش ترادف در فهم واژگان

با دانستن انگیزه‌های قائلین به ترادف یا عدم ترادف، راه برای تحلیل لغات باز می‌شود و قبول هر یک از نظریات، مسیر جدیدی را در واژه‌شناسی پیش پای ما قرار می‌دهد. همان‌گونه که اشاره شد، گروهی قائل به ترادف و گروهی قائل به عدم ترادف در زبان عربی شده‌اند، ولی گروهی راه میانه را پیش گرفته‌اند و با توجه به شواهدی از جمله اینکه غالبا برای هر معنایی فقط یک کلمه وضع شده است، معتقدند اصل بر عدم ترادف در قرآن است، ولی امکان ترادف با توجه به استعمالات عرب در مواردی وجود دارد.

التزام به هر یک از سه نظریه یاد شده، ممکن است تأثیر مستقیمی در فهم واژگان قرآن کریم داشته باشد. از سویی به دلیل اعجاز قرآن، واژه دیگری مثل یا بهتر از همان که آمده، برای جایگزینی یافت نمی‌شود؛ یعنی از نظر فصاحت و بلاغت در هر آیه، واژه‌ای که آمده بر دیگر واژه‌های مناسب برتری

دارد. پس نظریه عدم ترادف با اعجاز قرآن سازگارتر است. برخی از کلمات قرآنی که در آنها ادعای ترادف شده از این قرارند: «علم و معرفت»، «رحیم و ودود» ، «انسان و بشر»، «حاء و أتی»، «جدث و قبر»، «ذنب و اثم»، «جلس و قعد»، «ختم و طبع»، «قلب و فؤاد»، «رأی و نظر» و...اما برخی مفسران و محققان درباره چنین کلماتی تفاوت‌های دقیقی بیان کرده‌اند.

پرسش و تمرین

۱.مشترک لفظی و معنوی را تعریف کنید.
۲.اضداد را تعریف کرده و دو مثال بزنید.
۳.ترادف در لغت و اصطلاح را تعریف کنید.
٤.واژه «ضرب» در آیات زیر در چه معانی‌ای استعمال شده است؟
﴿فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾[1].
﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾[2].
﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً﴾[3].
٥.درباره اضداد بودن کلمات ذیل تحقیق کنید:
عسعس، مَفازه، صلاة، سلیم، رغب، بیع، اف.

---

۱. بقره: ۶۰.

۲. نساء: ۱۰۱.

۳. ابراهیم: ۲۴.

٦. به نظر شما کدام یک از دسته کلمات زیر امکان دارد مترادف باشند؟

آیه، اثر، علامة؛ اجر، ثواب؛

عقل، علم؛ احسان، ایثار، عدالت.

سبیل، صراط، طریق؛ تلا، قرا.

۷. برای کلمات ذکر شده دو کلمه‌ای که به نظر مترادف می‌رسند نام ببرید.

الف. اجر..... ب. تهمت..... ج. جود..... د. صدیق.....

۸. معانی هر دسته از کلمات قرآنی زیر را با رجوع به دو لغت‌نامه معرفی شده در فصل دوم پیدا کرده، معانی آنها را در مباحثه با یکدیگر مقایسه کنید:

اذن، اراده، مشیّت؛ روح، نفس، قلب؛

عبادت، اطاعت، تبعیت؛ نظر، بصر، رویت[1]؛

تفکّر، تدبر، تعقّل؛

---

۱. فهم معنای کلمات هر دسته و تفاوت معنایی آنها در مبانی معرفتی و مسائل اعتقادی اهمیت دارد.

حقیقت و مجاز

با توجه به اینکه لغت‌شناسی در پی کشف معنای لغت در عبارات و واژه‌های مورد بحث است و ممکن است معنایی از لغت به ذهن برسد، این بحث مطرح می‌شود معنایی که به ذهن می‌رسد، در زمره همان معانی‌ای است که برای این لغت وضع شده یا نه؟ برای پیگیری این پرسش در این درس، به بحث حقیقت و مجاز می‌پردازیم.

تعریف حقیقت و مجاز

مبحث حقیقت و مجاز یکی از مباحث علم بیان است. که این بحث مورد توجه علمای بلاغت بوده است و چون در علم لغت تأثیر زیادی در فهم معنای واژگان دارد، به توضیح آن می‌پردازیم.

معنای حقیقی عبارتند است از معنایی که با شنیدن لفظ، بدون قرینه به ذهن برسد، و اگر آن معنا بدون قرینه به ذهن نرسد، غالباً معانی مجازی خواهد بود.

مجاز در کتاب‌های لغت، مصدر فعل (جاز یجوز) و به معنی پیمودن و عبور کردن است، چنانکه گفته می‌شود: «جزت الطّریق (مجازا و جوازا)؛ از راه عبور کردم».

مجاز در اصطلاح عبارت است از استعمال لفظ در غیر معنای حقیقی آن و برای فهم معنای آن باید از معنی حقیقی عبور کرد و تا معنای حقیقی در نظر گرفته نشود، نمی‌توان به معنای مجازی رسید، مشروط بر اینکه میان معنی حقیقی و معنی غیر حقیقی آن لفظ، علاقه و ارتباطی باشد. همچنین باید همراه مجاز، قرینه‌ای باشد که ذهن را از معنی اصلی منصرف سازد (قرینه صارفه)، مانند کلمه «ید: دست» که در اصل عضوی از بدن است، ولی گاهی در معنای مجاز به معنی «قدرت» گرفته می‌شود و علاقه یا پیوند این دو معنی در این است که معمولاً «قدرت» انسان در «دست» بروز می‌یابد.

اقسام مجاز

مجاز را به دو دسته تقسیم کرده‌اند؛ مجاز لغوی، مجاز عقلی. مجازی که تاکنون تعریف کرده‌ایم، همان مجاز لغوی است. در این‌گونه مجاز، علاقات بسیاری مطرح است که اهمّ آنها به قرار زیر است.

۱) کل و جزء: صورتی است که لفظ کلّ ذکر شود و از آن جزء اراده گردد، درب خانه خراب می‌شود می‌گوید خانه را خراب کردید.

۲) ملازمه: در صورتی است که وجود چیزی، الزاماً همراه با وجود چیز دیگری باشد، مانند کسی که کیف پولش را بدزدند بگوید زندگیم را بردند. چنین شخصی زندگی خود را در پول خود خلاصه می‌بیند و دزدیدن کیف خود را ملازم از بین رفتن زندگی خود می‌داند.

مجاز در قرآن

سیوطی می‌گوید: اختلافی درباره معانی حقیقی کلمات قرآن وجود ندارد، اما برخی وجود معانی مجازی مفردات قرآن را انکار کرده‌اند.

مهم‌ترین توضیح مخالفان استفاده از مجاز در قرآن، بُعد کلامي آن است. برخی از طرفداران این نظریه که اهل ظاهر و وهابیت می‌باشند، معتقدند مجاز در لغت، برادر دروغ است و قرآن منزه از دروغ است؛ زیرا متکلم وقتی به مجاز روی می‌آورد که در تنگنا قرار گیرد و به کار گرفتن حقیقت برایش ممکن نباشد و چون محدود شدن خداوند، محال است، استعمال مجاز برای او معنا ندارد. موافقان در پاسخ گفته‌اند استعمال مجاز در قرآن به علت عجز از به‌کارگیری واژگان نیست، بلکه خداوند با رساترین سخن، از این لفظ در معنای مجازی استفاده کرده است. این نوع بهره‌گیری از واژه، دروغ نیست. کسی که می‌خواهد شجاعت شخصی را نشان دهد، می‌گوید: «او شیر است» چنین شخصی دروغ نگفته است؛ بلکه می‌خواهد شدت شجاعت را در قالب مجاز نشان دهد.

در آیات قرآن کریم این مبحث تأثیر زیادی در تفسیر داشته و بی‌دقتی در آن، به اشتباه در فهم صحیح آیات اعتقادی و... منجر می‌شود. مثلاً در آیه: ﴿وُجُوه یَومَئِذٍ نَاضِرَه * اِلَی رَبِّهَا نَاظِرَه﴾[1] سلفیه، معتقدند «نظر» در معنای حقیقی، نگاه با چشم محسوس می‌باشد. ازاین‌رو خداوند را با همین چشم در قیامت می‌توان دید. همچنین در آیه﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالمَلَكُ صَفّاً صَفّاً﴾[2] معتقدند معنای

---

۱. قیامت: ۲۲-۲۳.

۲. فجر: ۲۲.

حقیقی «جاء» آمدن با پا است و در مورد خداوند نیز چنین آمدنی صادق است و حال آنکه به دلایل عقلی و قطعی و نقلی متعدد، عدم جسمانیت خداوند متعال اثبات شده است. زیرا جسمانیت ملازم با ضعف است و استحاله ضعف بر خداوند از امور مسلّم و قطعی است.

پرسش و تمرین

۱. مجاز در لغت و اصطلاح به چه معناست؟ مثال بزنید.
۲. توضیح دهید عقیدهٔ سلفیه دربارهٔ مجاز در قرآن چیست؟

بخش اوّل



آشنایی با معاجم

بعد از آشنایی با مباحث مقدماتی لغت‌شناسی و مهم‌ترین مبانی این دانش، در این بخش درباره منابع و کتب لغت که آنها را «معجم» می‌نامند، بحث خواهیم کرد. در این بخش بعد از معرّفی تاریخچه معاجم و آشنایی با سه نوع دسته‌بندی معاجم، به معرفی چند معجم که با ملاک‌هایی چون اعتبار و کثرت مراجعه و مانند آنها انتخاب شده‌اند می‌پردازیم.

سیر تاریخی معاجم لغوی[1]

پیش از آنکه به معرّفی چند معجم منتخب و مهمّ لغوی بپردازیم لازم است مروری بر تاریخچه تدوین معاجم لغوی و نیز دسته‌بندی معاجم داشته باشیم، در این درس معاجم لغوی را بر اساس تاریخ تدوین، شیوه چینش کلمات و موضوع و محتوای معاجم، دسته‌بندی و معرفی می‌کنیم.

تاریخچه تدوین معاجم لغوی

آثار تدوین شده در حوزه لغات عربی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. رساله‌های کوچک لغوی در موضوع‌های خاص.

۲. معاجم لغوی که مهم‌ترین کتب لغت به شمار می‌آیند.

بررسی‌های اولیه نشان می‌دهد نوشتن رساله‌های کوچک در موضوعات خاص در ابتدای قرن دوم هجری شروع شده است. در این رساله‌ها سعی شده تمامی لغات در موضوعی خاص، جمع‌آوری شود؛ موضوعاتی همچون حیوانات، حشرات، گیاهان، ایام، ماه‌ها و... مورد توجه این گونه مؤلفان بوده

۱. حفظ نام کتاب‌ها و مؤلفان آن‌ها در این درس، الزامی نیست. هدف اصلی این درس آشنایی اجمالی و اوّلیه با معاجم لغوی است.

است که با عناوین: الفرس، الابل، السیف، النبات، اسماء السحاب و... نامیده شده‌اند. این رساله‌ها که نخستین کتب در این علم‌اند، زمینه‌ساز پیدایش معاجم شدند.

بر اساس اسناد موجود، نخستین معجم‌نگار زبان عربی، خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۰ یا ۱۷۵ق) مؤلف کتاب العین است و معاجم بعدی در معجم‌نگاری از خلیل الهام گرفته‌اند.

دسته‌بندی معاجم لغوی

معاجم لغوی از جهات مختلف قابل تقسیم است که این تقسیمات به شناخت و آشنایی ما نسبت به معاجم کمک می‌کند. در مجموع به سه مبنا در تقسیم معاجم می‌توان اشاره کرد:

یکی تقسیم بر اساس روش چینش کلمات و دیگری تقسیم بر مبنای زمان تدون، و تقسیم معاجم بر اساس موضوعات و محتوا.

تقسیم۱: انواع معاجم بر اساس روش تنظیم کلمات

در این تقسیم به طور کلی معاجم را در دو دسته موضوعی و غیر موضوعی می‌توان جای داد. برخی از معاجم اولیه به صورت موضوعی تدوین شده‌اند. در روش موضوعی، کلمات بر اساس موضوع تنظیم می‌شوند، مثلا واژگانی که در موضوع پوشش و اقسام آن جای می‌گیرند در ذیل عنوان اللباس آورده می‌شود برای مثال در معجم الغریب المصنف موضوعات چنین تقسیم شده است: زنان، پوشیدنی‌ها، غذاها، بیماری‌ها، شهرها، مرکب‌ها، اسلحه، پرندگان، کوه‌ها، درختان و نباتات، آب‌ها، قنوات، نخل‌ها، ابرها و باران‌ها، زمان‌ها و بادها، اوزان اسامی، اوزان افعال، واژه‌هایی که ضد یکدیگرند.

در روش چینش غیر موضوعی، واژگان بر اساس حروف اصلی کلمه به دو صورت آوایی (تجویدی) و الفبایی مرتب شده‌اند. در روش آوایی چینش حروف بر مبنای جایگاه تلفظ حروف (مخارج حروف) از انتهای حلق تا قسمت بیرونی لبها است که از ابداعات خلیل صاحب العین می‌باشد. در درس بعدی به تبیین این روش می‌پردازیم و در روش الفبایی به دو صورت فاء الفعل، عین الفعل، لام الفعل و شیوه لام الفعل، فاءالفعل و عین الفعل مرتب می‌شود که به شیوه دوم «روش قافیه‌ای» نیز می‌گویند. در این روش با توجه به حرف پایانی کلمه، و بر اساس ترتیب الفبایی مرتب و سپس با رعایت حرف اول و دوم و سوم و چهارم واژه، کلمات در جای خود قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، الگوی اصلی برای یافتن ریشه‌ی سه حرفی «فعل» به این ترتیب است: اول، لام الفعل؛ دوم، فاء الفعل؛ سوم، عین الفعل. که در ذیل نمونه‌هایی از معجم‌های متعلق به هر شیوه معرفی می‌شود:

موضوعی: یکی الغریب المصنف؛ابوعبید قاسم بن سلّام(م۲۲۴ق) و دیگری المخصص فی اللغة؛ ابن سیده (ت ۴۵۸ق). کتاب الغریب المصنف از کهن‌ترین و معتبرترین کتاب‌های لغت بوده و تقریبا از منابع اصلی همه کتاب‌های لغت بعدی به شمار می‌آید.

تقسیم ۲: انواع معاجم با توجه به زمان تدوین

جهت آشنایی با زمان تدوین به مهم‌ترین معاجم عربی به ترتیب زمان تدوین اشاره می‌کنیم:

العین؛ خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵ق)

الجیم؛ اسحاق بن مرار ابو عمرو الشیبانی (ت۲۰۶ق)

الاضداد؛ ابن سکیت (ت۲۴۶ق)

جمهرة اللغة؛ ابن درید (۳۲۱-۲۲۳ق)

تهذیب اللغة؛ محمد بن احمد ازهری (۳۷۰ق)

الفروق اللغویه؛ ابی هلال حسن بن عبدا... بن سهل عسکری (۳۹۵ ق)

المحیط فی اللغة؛ صاحب بن عباد (۳۸۵ق)

الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)؛ اسماعیل بن حماد الجوهری (۳۹۳ق)

مقاییس اللغة؛ ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا (۳۹۵ق)

المجمل فی اللغة؛ ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا (۳۹۵ق)

المخصص فی اللغة؛ ابن سیده (ت ۴۵۸ق)

مفردات القرآن؛ ابی‌القاسم الحسین بن محمد بن المفضل راغب اصفهانی (م حدود ۴۲۵ ق)

أساس البلاغة؛ محمود بن عمر زمخشری (۵۳۸ ق)

لسان العرب؛ ابن منظور (۷۱۱ق)

المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ احمد بن محمد بن علی مقری فیومی (۷۷۰ق)

القاموس المحیط؛ محمد بن یعقوب فیروزآبادی (۸۱۷ق)

مجمع البحرین و مطلع النیرین فی غریب الحدیث و القرآن الشریفین؛ فخرالدین بن محمدعلی نجفی مشهور به طریحی (۱۰۸۵ ق).

تاج العروس من جواهر القاموس؛ سید مرتضی حسینی زبیدی واسطی (۱۲۰۵ق)

المنجد فی اللغة؛ لویس معلوف (۱۹۰۸م)

اقرب الموارد؛ الشرتونی (ت۱۹۱۲م)

المعجم الوسیط؛ ابراهیم مصطفی و همکاران (قاهره ۱۳۸۰ق)

غیر موضوعی

آوایی (تجویدی): العین ؛ خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵ق)

الفبایی

بر اساس حروف اصلی (اشتقاقی)

فاء عین لام:

مقاییس اللغة؛ ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا (۳۹۵ق)

أساس البلاغة؛ محمود بن عمر زمخشری (۵۳۸ ق)

المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ احمد بن محمد بن علی مقری فیومی (۷۷۰ق)

بر اساس حروف اصلی لام- فاء عین : (قافیه ای)

الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)؛ اسماعیل بن حماد الجوهری (۳۹۳ق)

لسان العرب؛ ابن منظور (۷۱۱ق)

القاموس المحیط؛ محمد بن یعقوب فیروزآبادی (۸۱۷ق)

تاج العروس من جواهر القاموس؛ سید مرتضی حسینی زبیدی واسطی (۱۲۰۵ق)

بر اساس تلفظ کلمه :

اقرب الموارد؛ الشرتونی (ت۱۹۱۲م)

محیط المحیط؛ بطر البستانی (۱۸۸۳م)

تقسیم ۳: انواع معاجم بر اساس موضوعات و محتوا

معاجم لغوی با توجه به موضوعات و محتوا به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند؛ معاجم عام و معاجم خاص. معاجم عام به معجم‌هایی اطلاق می‌شود که به موضوعی خاص نپرداخته باشد. این معجم‌ها به معجم‌های یک‌زبانه، دوزبانه یا چندزبانه تقسیم می‌شوند.

معاجم لغوی خاص در مقابل معاجم عام‌اند و در انتخاب لغات به موضوع یا محور خاصی توجه دارند و به دو قسم معاجم لغوی مقایسه‌ای و معاجم لغوی غیرمقایسه‌ای تقسیم می‌شوند. معاجم لغوی مقایسه‌ای، معاجمی است که برای بیان معنای واژه، آن را در کنار واژه دیگری می‌بینند مانند فروق‌اللغویه ابوهلال عسکری و معاجم غیر مقایسه‌ای معاجمی است که هدفش مقایسه واژه با واژه دیگری نباشد.

معاجم لغوی خاص غیر مقایسه‌ای نیز در سه دسته قرآنی، حدیثی و موضوعی گروه‌بندی می‌شوند. برای آشنایی با هر گروه، چندین معجم از آنها به صورت اجمال در پایان درس معرفی می‌گردد.

معاجم لغوی عام

- یک‌زبانه
- دو یا چندزبانه

معاجم لغوی خاص

- مقایسه‌ای
- غیر مقایسه‌ای

معاجم قرآنی (غریب القرآن)

معاجم حدیثی (غریب الحدیث)

معاجم موضوعی(غیر قرآن و حدیث)

در دروس آتی معاجم ذیل به صورت تفصیلی بیان می‌شود:

العین، تهذیب اللغه؛ الصحاح: به عنوان معاجم اولیه تبیین می‌شود که نویسندگان آنها با عرب اصیل ارتباط داشتند و شرح کلمات را مستقیم از آنها دریافت کردند.

لسان العرب، قاموس المحیط و تاج العروس: به عنوان معاجم جامع لغوی که اکثر لغات را جمع آوری کرده و مخاطب خود را برای مراجعه به دیگر معاجم اولیه و ثانویه تا حدود زیادی بی‌نیاز می‌کند.

مقاییس اللغه: از معاجم اولیه است و مبدع روش تحلیل لغت است. برگرداندن اشتقاقات یک ماده بر اصل و معنای واحد، امتیاز این معجم است.

مفردات الفاظ قرآن، المعجم فی فقه لغة القرآن و سرّ بلاغته: به دلیل غریب القرآن بودن که به ذکر معانی واژگان قرآن به صورت تخصصی می‌پردازند.

معجم الفروق اللغویه: به علت مقایسه بین واژه‌هایی که معانی نزدیک به هم دارند و بیان تفاوت ظریف معانی این کلمات انتخاب شده است.

مجمع البحرین: از کتب غریب القرآن و غریب الحدیث است که به ذکر لغات مشکل و غریب قرآن و احادیث پرداخته است.

المعجم الوسیط: که توسط هشت تن از اساتید مصر و زیر نظر «مجمع اللغة العربیة» تدوین شده است و جوابگوی نیازهای ادبی و معنایابی کلمات جدید می‌باشد.

فرهنگ معاصر: جهت فهم معانی عربی معاصر و ترجمه به روز لغات عربی معرفی می‌شود

المنجد: به دلیل این که مراجعه به ترجمه آن برای مبتدیان مفید است مورد توجه قرار گرفته است.

پرسش و تمرین

۱. تاریخچه تدوین محتوای معاجم را به طور خلاصه توضیح دهید.

۲. برخی از عناوین و موضوعات رساله‌های کوچک لغوی در قرون اوّلیه را نام ببرید.

۳. دو معجم از معاجم تا پایان قرن دوم و چهار معجم از معاجم قرن۳ تا٦ نام ببرید.

٤. سه معجم از معاجم قرن ۷ تا۱۳و دو معجم از معاجم معاصر را نام ببرید.

۵. در زیر مجموعه‌های دسته بندی بر اساس شیوه چینش کلمات منظور از معجم موضوعی و آوایی چیست؟ از هر کدام یک نمونه نام ببرید.

٦. از هر دسته از معاجم الفبایی ۲ نمونه نام ببرید.

۷. زیر مجموعه‌های دسته‌بندی بر اساس موضوع و محتوا را بیان کنید.

۸. نویسندگان معاجم زیر را مشخص کنید:

أساس البلاغة، مفردات القرآن، العین، مقاییس اللغة.

بیشتر بدانیم

معاجم لغوی عام

ملاک عام بودن، آن است که به موضوعی خاص نپرداخته باشد. این معجم‌ها به معجم‌های یک‌زبانه، دوزبانه و چندزبانه تقسیم می‌شوند. برخی از آنها در جمع‌آوری لغات، جامعیت دارند و برخی به اختصار تدوین شده‌اند.

معاجم عام تک‌زبانه

منظور از معاجم تک‌زبانه معجم‌های به زبان عربی است که هر دو بخش لغات و معانی آن به زبان عربی تدوین شده است. مهم‌ترین و مشهورترین معاجم تک زبانه عبارتند از:

العین؛ خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵ق)

تهذیب اللغة؛ محمد بن احمد ازهری (۳۷۰ق)

المحیط فی اللغة؛ صاحب بن عباد (۳۸۵ق)

الصحاح (**تاج اللغة و صحاح العربیة**)؛ اسماعیل بن حماد الجوهری (۳۹۳ق)

مقاییس اللغة؛ ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا (۳۹۵ق)

أساس البلاغة؛ محمود بن عمر زمخشری (۵۳۸ ق)

لسان العرب؛ ابن منظور (۷۱۱ق)

المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ احمد بن محمد بن علی مقری فیومی (۷۷۰ق)

القاموس المحیط ؛ محمد بن یعقوب فیروزآبادی (۸۱۷ق)

تاج العروس من جواهر القاموس؛ سید مرتضی حسینی زبیدی واسطی (۱۲۰۵ق)

المعجم الوسیط ؛ المجمع اللغوی(۱۳۹۲ق)

معاجم دوزبانه:

منظور از معاجم دو زبانه، معجم‌هایی است که کلمات عربی را به زبان فارسی معنا کرده است. این معاجم به دو دسته ترجمه‌ای و غیرترجمه‌ای قابل تقسیم است. به معاجمی که از ابتدا به صورت عربی به فارسی نوشته شده‌اند، غیرترجمه‌ای می‌گویند، ولی معاجمی که از زبان دیگری به فارسی ترجمه شده‌اند، ترجمه‌ای نام دارند.

عربی به فارسی غیرترجمه‌ای

فرهنگ تازی به فارسی؛ بدیع الزمان فروزانفر (۱۳۱۹ش)[۱]

فرهنگ عربی به فارسی؛ مُلخّص المنجد و منتهی الادب، محمدعلی خلیلی (۱۳۳۰ش)

فرهنگ کوچک؛ ذبیح الله بهروز (۱۳۳۴ش)

فرهنگ‌نامه عربی به فارسی؛ علی نقی منزوی (۱۳۳۷ش)

فرهنگ بندر ریگی؛ بندر ریگی (۱۳۷۸ش)

عربی به فارسی ترجمه‌ای

فرهنگ نوین؛ این کتاب، ترجمه القاموس العصری نوشته الیاس انطون است که سید مصطفی طباطبایی آن را به فارسی ترجمه کرده است.

---

۱. از حرف الف تا راء، تهران.

فرهنگ عربی به فارسی؛ این کتاب، ترجمه المعجم العربی الحدیث است که به نام «فرهنگ لاروس» شهر یافته و خلیل الجر نویسنده آن و احمد طبیبیان (۱۳۶۳ش) مترجم آن می‌باشد.

فرهنگ ابجدی عربی- فارسی؛ این کتاب ترجمه المنجد الابجدی می‌باشد که استاد رضا مهیار آن را به فارسی برگردانده است. (۱۳۷۰ش)

فرهنگ رائد الطلاب؛ عربی- عربی، عربی- فارسی، جبران مسعود، ترجمه عبدالستار قمری، (۱۳۷۹ش)

فرهنگ بزرگ جامع نوین؛ این کتاب، ترجمه المنجد با اضافات است که محمدعلی خلیلی آن را به فارسی ترجمه کرده است. (۱۳۷۷ش)

فرهنگ معاصر عربی- فارسی؛ هانس‌ور این فرهنگ لغت را به صورت عربی به آلمانی و انگلیسی تدوین کرده و دکتر آذرتاش آذرنوش با اضافاتی آن را فرهنگ عربی - فارسی نموده است. (۱۳۷۹ش)

فارسی به عربی:

فرهنگ طلایی؛ محمد تونجی (۱۹۶۹م)

غیاث اللغات؛ محمد غیاث الدین مصطفی آبادی رامپوری (۱۸۹۰م)

فرهنگ آنندراج؛ محمد پاشاه (شاد) (۱۸۹۲م)

فارسی به عربی، عربی به فارسی (دوسویه)

فرهنگ بیان؛ عربی به فارسی و فارسی به عربی،ولی الله جهان‌فصل (۱۳۶۱ش)

فرهنگ اصطلاحات معاصر؛ نجف‌علی میرزایی (۱۳۷۶ش)

معاجم چندزبانه

مجمع الغات، عربی، فارسی، انگلیسی، فرانسه؛ جروان السابق، ترجمه آیت اللـه زاده و آذرنوش و محمود عادل (۱۳۶۳ش)

فرهنگ جدید عربی- فارسی- انگلیسی؛ جروان السابق، ترجمه سید مصطفی طباطبایی (۱۳۶۳ش)

معاجم لغوی خاص

این معاجم، در مقابل معاجم عام‌اند و در انتخاب لغات به ویژگی خاصی توجه دارند و به دو فصل معاجم لغوی مقایسه‌ای و غیر مقایسه‌ای تقسیم می‌شوند. معاجم مقایسه‌ای، معاجمی است که برای بیان معنای واژه، آن را در کنار واژه دیگری می‌بیند و مقصود از معاجم غیر مقایسه‌ای نیز آن است که هدفش مقایسه واژه با واژه دیگری نباشد.

معاجم لغوی خاص مقایسه‌ای

از مهم‌ترین این معاجم که از مقایسه واژگان هم‌معنا، فرق و خصوصیت متمایز هر واژه را بیان می‌کند، فروق اللغات‌اند. مانند:

الفروق اللغویه؛ ابی‌هلال حسن بن عبداللـه بن سهل عسکری (۳۹۵ه)

فروق اللغات؛ سید نورالدین جزایری (۱۰۸۸ق)

معاجم لغوی خاص غیر مقایسه‌ای

محور معاجم لغوی خاص غیر مقایسه‌ای بر مقایسه دو یا چند کلمه با یکدیگر نیست، بلکه به معنا کردن لغات موجود در محدوده یک منبع خاص یا علمی خاص می‌پردازد؛ مانند کلمات قرآن یا احادیث، یا کلمات دانش فقه یا موضوعی خاص که مورد توجه لغت‌نویسان قرار گرفته است.

معاجم قرآنی

غریب القرآن، مفردات قرآن، وجوه و نظائر و...، عناوین کتاب‌هایی است که هدف اصلی آنها شرح لغوی واژه‌های قرآن می‌باشد. از آنجا که ارایه فهرست همه منابع قرآن با حجم این نوشتار تناسبی ندارد، به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. **مسائل نافع بن الازرق(فی غریب القرآن)**؛ ابن‌العباس عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (۶۵ ق)

۲. **غریب القرآن أو التبیان فی تفسیر غریب القرآن**؛ ابی‌بکر محمد بن عزیز بن أحمد السجستانی (۳۳۰ق)

۳. **الوجوه و النظائر(الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم)**؛ ابی‌الحسن مقاتل بن سلیمان (۱۵۰ق)

٤. **الوجوه و النظائر فی القرآن**؛ ابی‌عبد الله الحسین بن محمد الدامغانی (۴۷۸ ق)

۵. **مفردات القرآن**؛ ابی‌القاسم الحسین بن محمد بن المفضل راغب اصفهانی (۵۰۵ ق)

٦. **البصائر ذوی التمییز**، فیروزآبادی (۸۱۷ق)

۷. **مجمع البحرین و مطلع النیرین فی غریب الحدیث و القرآن الشریفین**؛ طریحی فخرالدین بن محمدعلی نجفی (۱۰۸۵ ق).

۸. **التحقیق فی کلمات القرآن المجید**؛ حسن مصطفوی (۱۳۶۵-۱۳۷۱ش)

۹. **معجم فی فقه لغة القرآن و سرّ بلاغته**؛ تحت اشراف محمد واعظزاده خراسانی (۱۴۱۹ ق)

۱۰.**قاموس قرآن** سید علی اکبر قرشی (۱۳۵۲ش)

۱۱.**نثر طوبی** علامه شعرانی (۱۳۹۸ق)

معاجم حدیثی

۱.**غریب الحدیث**؛ ابی‌عبید قاسم بن سلام الهروی (۲۲۴ق)

۲.**غریب الحدیث**؛ ابی‌محمد بن عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری (۲۷۶ق)

۳.**الفائق فی غریب الحدیث**؛ ابی‌القاسم محمود بن عمر بن محمد بن عمر الزمخشری (۵۳۸ق)

٤.**النهایة فی غریب الحدیث و الاثر**؛ مجدالدین ابی‌السعادت المبارک بن عبد الکریم الشیبانی الجزری معروف به ابن أثیر (۶۰۶ق)

٥.**مجمع البحرین و مطلع النیرین فی غریب الحدیث و القرآن الشریفین**؛ رجوع شود به معاجم قرآنی

٦.**غریب الحدیث بحار الانوار**؛ حسین حسینی بیرجندی (معاصر)

معاجم موضوعی (غیر قرآن و حدیث)

این دسته از معاجم خاص، تمرکز بر موضوعی خاص دارند که از آن جمله می‌توان به اسامی حشرات، اماکن و اعضای بدن انسان اشاره کرد. مانند: کتاب النحل والعسل ابوعمرو شیبانی (۲۰۶ه).ومعاجم علوم نیز در این دسته قرار می‌گیرند مانند:

علم نحو: معجم النحو از عبدالغنی الدقر (۱۳۹۴ق)

علم اصول فقه: کتاب الحدود فی الاصول از ابی‌الولید سلیمان بن خلف الباجی الأندلسی (۴۷۴ق)

علم فقه: أنیس النبهاء فی تعریف الألفاظ المتداولة بین الفقهاء از شیخ قاسم القنوی (۹۷۸ق)

کشاف اصطلاحات الفنون؛ شیخ محمد أعلی بن الشیخ علی الفاروق التهانوی (قرن دوازده قمری)

شایان ذکر است که امروزه تشریح اصطلاحات هر علم در دنیا، امری رایج است و از کتاب‌هایی که به این کار پرداخته‌اند، با عنوان «لکسیکُنْ» (Lexicon) یا «فرهنگ اصطلاحات تشریحی در علوم» یاد می‌شود.

«معاجم تقلیبی»

معجم «العین»

همان‌گونه که در درس پیش اشاره شد، در زبان عربی انواع معاجم بعد از اسلام نوشته شده که اوّلین دورۀ معجم‌نگاری تا اواخر قرن دوم بوده است و العین به این دوره تعلّق دارد. شاید بتوان گفت تمامی معجم‌نویسان مدیون تلاش‌های صاحب معجم العین می‌باشند. برای آشنایی بیشتر با این معجم بعد از معرّفی اجمالی شخصیت این دانشمند، به بیان خصوصیات کتاب او می‌پردازیم و با شیوه تنظیم کتاب وی آشنا می‌شویم.

شخصیت خلیل بن احمد:

خلیل بن احمد ازدی فراهیدی در سال ۱۰۰ هجری در شهر بصره به دنیا آمد.

صاحب العین که در سده دوم هجری می‌زیست، تمام عمر خود را در دوران حضور امامان شیعه به سر برده است؛ حضور خلیل در این زمان و نیز ارتباط مستقیم او با بادیه‌نشینان عرب، تفسیر وی را از لغت، قابل اعتماد می‌سازد.

معروف‌ترین شاگردان او در نحو، سیبویه و در لغت، اصمعی بوده‌اند.

خلیل در علم نحو، حساب، شعر و موسیقی تبحر داشت و گفته شده مبدع علم عروض و نخستین معجم‌نگار زبان عربی است و در علم لغت نیز سرآمد بود. وی توانست با شیوه ابتکاری اولین معجم لغت عربی را تدوین کند. که در معرفی معجم العین، شخصیت لغوی وی روشن می‌شود.

او در علم اصوات نیز صاحب نظر بود و در مقدمه العین، اولین مرتبه مبحث مخارج حروف (علم اصوات) را به صورت مکتوب ذکر کرده است.

در مورد تاریخ وفات وی اختلاف است، ولی سال ۱۷۵ هـ‌ق مشهور است.

ویژگی‌های کتاب العین[1]

کتاب العین دارای ویژگی‌هایی است که مهم‌ترین آن بدین شرح است:

۱. استناد علما و لغویان به آن

رجوع به این معجم در بین علما، شایع و انتساب کتاب به خلیل در بین آنها مشهور می‌باشد و در فهم واژگان متون دینی این کتاب مورد استناد قرار گرفته است. العین از مصادر مهم معاجمی مانند تهذیب‌اللغة ازهری، الصحاح جوهری، المحکم ابن سیده، جمهرة اللغة ابن درید و مقاییس‌اللغة در قرن‌های بعد از خود است و لغت‌دانان بزرگ به آن اعتماد کرده‌اند.

۲. برشمردن تمام کلمات عربی

برای احصا و به دست آوردن کلمات، خلیل شیوه‌ای جدید به کار گرفت که با به‌کارگیری آن، کلمه‌ای از قلم نیفتد؛ او ابتدا همه واژه‌ها را به ریشه‌هایشان تقلیل داد و سپس ریشه‌ها را بر اساس شماره حروف آنها به دسته‌های دو

۱. تذکر مهم: مناسب است، اساتید محترم هنگام معرفی هر کتابِ لغت، نسخه ای از آن را در کلاس به همراه داشته باشند. یا از طریق نرم افزارهای مربوطه مطالب را به صورت عملی، آموزش دهند.

حرفی، سه حرفی، چهار حرفی و پنج حرفی طبقه‌بندی کرد. سپس در هر دسته، حالت‌های مختلف قرار گرفتن حروف را فرض کرد. وی سپس از میان این حالات ممکن، ماده‌های مستعمل را از مهمل‌ها متمایز کرد.

۳. تنظیم بر اساس مخارج حروف و شروع با حروف حلقی

خلیل، کتاب خود را بر اساس مخارج حروف تنظیم کرد و از حروف حلقی شروع کرد. خلیل برای این تنظیم ادله‌ای داشته، از جمله اینکه حروف حلقی بسیار مورد استفاده و آشنا بود. در محیط خشن عربستان، حروف حلقی تناسب بیشتری برای رساندن معانی داشت و در امور مهم از حرف «عین» استفاده می‌کرد؛ نظیر ماده‌های علم، عرف، عرس، متعه، عشق. این تنظیم باعث می‌شود کلمات اصیل و کثیرالاستعمال عرب در ابتدای کتاب بیاید نه کلمات کم استعمال و معرّب. گفته شده وجه تسمیه کتاب به «العین» آغاز کردن کتاب با حرف «عین» بوده است. پژوهشگران معاصر، منشأ گرایش خلیل به چنین روشی را توجه او به علم الاصوات یا آواشناسی می‌دانند.

٤. استفاده از تقلیب در تنظیم العین[1]

خلیل در تنظیم العین از قواعد تقلیب بهره برده است. تقلیب از «قلب» به معنای زیر و رو کردن و جابه‌جایی حروف است و در ظاهر لفظ اتفاق می‌افتد. کلمات ثنایی با تقلیب کلمه دو صورت پیدا می‌کند؛ مثل: «حق و قح»، اگر ثلاثی بود، حاصل تقلیب شش کلمه خواهد بود؛ مثل: «بکر، برک، رکب، ربک، کبر، کرب». در مواردی تقلیب باعث نزدیکی معنا می‌شود. به همین دلیل، خلیل آنها را کنار هم می‌آورد.

---

۱. العین، تهذیب، جمهرة اللغه و المحکم و المحیط الاعظم از معاجمی هستند که از روش تقلیب استفاده کرده اند.

روش ترتیب مشتقات یک ماده

صاحب العین برای بیان هیئات و مشتقات یک ماده، تنظیم خاصی داشته است. او هیئتی را که در استعمال مردم آن زمان مشهور بوده، مقدم داشته است. مثلاً ماده‌ای که صفت مشبه آن بیشتر استفاده می‌شده، بر مشتقات دیگر مقدم داشته و تعداد هیئات‌هایی که ذیل یک ماده آورده بستگی به استعمال و شهرت در الفاظ و زبان مردم داشته است.

چگونگی تبویب و تنظیم

در چینش کلمات، کتاب العین از شیوه‌ای نو که تا آن زمان به‌کار نرفته بود، استفاده کرد. در این شیوه کلمات بر اساس جایگاه مخارج حروف در دهان منظم می‌شوند. این ترتیب در چینش، باعث می‌شود مخاطب احساس کند معانی کلماتی که کنار هم می‌آیند به هم نزدیک است و این کار سبب تسهیل در پیدا کردن مواد می‌گردد.

طبق این روش «حروف کتاب العین، از حروف حلقی آغاز می‌گردد» و ازاین‌رو، نخست حروف حلق و سپس حروف کام (حنک) و آنگاه حروف دندان‌ها (اضراس) و پس از آن، حروف شفوی را قرار داده و حروف علّه (ا- و- ی) یا حروف هوایی را در آخر می‌آورد. بنابراین ترتیب حروف چنین می‌شود؛ ع، ح، ه، خ، غ، ق، ك، ج، ش، ض، ص، س، ز، ط، د، ت، ظ، ث، ذ، ر، ل، ن، ف، ب، م، و، ا، ي، ء.

صاحب العین در چینش حروف عین الفعل و لام الفعل نیز، ترتیب مخارج حروف را رعایت می‌کند. مانند باب ثلاثي صحیح، که در ابتدای کتاب در ثلاثی صحیح با باب العین و الهاء و القاف شروع کرده و با باب العین و الهاء و الكاف،

باب العین و الهاء و الجیم و... ادامه داده است؛ یعنی بعد از عین، «ها» را که از حروف حلقی است، ذکر می‌کند و بعد از هاء، قاف و کاف را که اولین حروف بعد از مخرج حلقی‌اند، می‌آورد.

قدما کلام عرب را به ثنایی، ثلاثی، رباعی و خماسی تقسیم می‌کرده‌اند. العین نیز معجم خود را به این روش تنظیم کرده است. این امر باعث شده که بسیاری از کلمات دو حرفی در معجم آمده است، نظیر «إذ»: «إذ لما مضی و قد یکون لما یستقبل».

همچنین متقدمان، ثلاثی مضاعف را ثنایی می‌دانسته‌اند. خلیل به این شیوه کلماتی نظیر عَرُّ، عَلَّ، عِفَّ، عَبُّ را در ثنایی آورده است. وی آن دسته از کلمات رباعی را که از تکرار دو حرف مانند هم تشکیل شده نیز در بحث ثنایی مضاعف ذکر کرده است. مانند: العُصْعُصُ، الصَّعْصَعَة، شَعْشَعْت، الذَّعْذَعة، الفَعْفَعَة.

مبنای العین، حروف اصلی کلمه است و در تنظیم ابواب به ترتیب ثنایی، ثلاثی صحیح، ثلاثی معتل، لفیف، رباعی و خماسی را ذکر می‌کند. مانند چینش حرف قاف که در ذیل می‌آید:

باب الثنائی: قش، شق، قض، قص، قس، قز، زق و...

باب الثلاثی الصحیح: شقص، قشط، شقد، شدق، دقش، شقذ، قشذ و...

باب الثلاثی المعتل: جوق، قشو، شقأ، وقش، شقو، شوق، وشق و...

باب اللفیف: قوي، قوقي، وقي، واق، أقا، قاء، أوق، أيق.

باب الرباعي: جنبق، قنفج، جرمق، مجنق، جبلق، جوسق، جلهق و...

باب الخماسي: جنفلق، شفشلق، قنفرش، فلنقس، فرزدق، قفندر، درنفق، قنطرس، نقلس.

در هر باب، تمام اشتقاقاتی که برای آن حروف در کلام عرب استعمال دارد، ذکر می‌شود؛ مثلاً در ثلاثی اگر همه صورت‌ها استعمال داشته باشند، شش صورت پیدا می‌کند. نظیر ماده عین و قاف و دال: «عقد، عدق، قعد، قدع، دقع، دعق»، وگرنه صورت‌هایی که استعمال دارند، می‌آید و مواردی که مهمل است، ذکر نمی‌گردد. برای نمونه در ماده عین و قاف و شین چهار وجه آورده است: «عشق، قعش، قشع، شقع» و دو کلمه «شعق و عقش» به علت مهمل بودن ذکر نشده است.

برای پیدا کردن یک واژه در کتاب العین، ابتدا به حروف اصلی کلمه توجه می‌کنیم و هر حرفی که در چینش مخارج حروف العین جلوتر قرار داشت، به آن باب رجوع می‌شود. نظیر ماده‌ای که حروف اصلی آن «ن ق ح» است، باید به باب «حاء» مراجعه نمود و از آنجا که حرف قاف نسبت به حرف نون نزدیک‌تر به «حاء» است، سراغ «باب الحاء و القاف و النون» می‌رویم. پس مطابق ترتیب مخارجی العین اگر حرف عین در بین حروف اصلی بود، در باب عین و اگر حاء بود، در باب حاء و اگر هاء داشت، در باب هاء و به همین شکل ادامه پیدا می‌کند.

و در صورتی که کلمه‌ای به طور کامل معتل باشد، باید به آخرین باب کتاب مراجعه کنیم؛ «باب حروف المعتله: لفیف من «و»، «ا»، «ي»، «ء»: أوي، أو، أي، أيا، وأي، وي، وا، آء، أيايا، واو، يؤيؤ.

نظم خلیل اگر چه بسیار علمی است، ولی دستیابی به واژه‌ها در آن چندان سهل نیست و این خود، مورد ایراد برخی ناقدان کتاب العین بوده است. این امر سبب نگارش «ترتیب کتاب العین» برای استفاده آسان‌تر محققان گشت.

در ترتیب کتاب العین تمام مواد ذکر شده در العین به ترتیب حروف الفبایی ذکر شده است[1].

صاحب کتاب العین برای این نحوه چینش کتاب، دلایلی داشته است از جمله این که مشاهده برخی لغات در کنار هم در تحلیل لغات موثر می‌باشد بر فرض قبول مبنای خلیل اشکالی متوجّه چینش کلمات او نیست.

پرسش و تمرین

۱. خلیل بن احمد در کدام دوره تاریخی قرار داشت و این دوره چه تأثیری در اعتبار کتاب وی گذاشت؟

۲. امتیازات خلیل در علم لغت چیست؟

۳. خلیل چگونه توانست معجم العین را گردآوری کند؟

۴. سه ویژگی کتاب العین را بیان کنید.

۵. خلیل با چه شیوه‌ای توانست تمام کلمات عربی را به شماره درآورد؟

۶. کتاب العین بر چه اساسی تنظیم شده است؟

۷. معجم العین با چه حروفی آغاز می‌شود و با چه حروفی ادامه پیدا می‌کند؟

۸. خلیل در تنظیم کلمات، حروف عین الفعل و لام الفعل را بر چه اساسی مرتب نموده است؟

۹. با مراجعه به کتاب العین، تعیین کنید هر یک از کلمات زیر در کدام باب کتاب گنجانده شده‌اند؟ **نعم، قطب، سعد، بخل، مرّ، زلزل.**

---

۱. کتاب العین خلیل به منظور دستیابی آسان، توسط محقق محمد حسن بکایی به ترتیب حروف الفبای رایج مرتب شده است.

۱۰. با مراجعه به سه باب از کتاب العین بدون ترتیب، سه گروه پنج‌تایی از کلماتی که کنار یکدیگر ذکر شده را بنویسید. این کلمات چه شباهتی از نظر مادّه کلمه با یکدیگر دارند؟

۱۱. معنای واژگان زیر را از معجم العین بنویسید و در صورت مشابهت معنایی بین هر یک از آنها با توجه به حروف اصلی آنها مشابهت ماده آنها را با یکدیگر مقایسه کنید:

توب، نوب، اوب، خرق، خرب، عصم، عصی، عبد، عبر.

تهذيب اللغة

هر محققی که در زمینه قرآن و روایات به مطالعه و پژوهش اقدام می‌کند، بی‌نیاز از مراجعه به معاجم لغت قرون اولیه نیست، در این مسیر تحقیق، مراجعه بیشتر و دقیق‌تر محقق را به جمع‌بندی جامع‌تر نزدیک می‌سازد، از این‌رو اکتفا به معجمی نظیر العین که در درس گذشته با آن آشنا شدید کفایت نمی‌کند بلکه برای نتیجه جامع‌تر در تحقیق لازم است بعد از معجمی نظیر العین به معاجم مشابه آن نیز رجوع شود؛ معجم تهذيب اللغة، افزون بر تبعیت از روش معجم متقنی چون العين، از نقاط قوت دیگری نیز برخوردار است، همچنین معجم مهم دیگری که در بین معاجم موجود، زیاد مورد مراجعه قرار می‌گیرد، صحاح جوهری می‌باشد،که در ادامه، این دو معجم را معرفی می‌کنیم.

تهذيب اللغة

«تهذيب اللغة» اثر ابومنصور محمد بن احمد ازهری (۳۷۰ ق) ادیب و فقیه و زبان‌شناس قرن چهارم هجری است. وی در شهر هرات به دنیا آمد.

ازهری در سال ۳۱۲ ق به قصد زیارت خانه خدا راهی مکه مکرمه شد. در راه برگشت اسیر راهزن‌ها شد چندی در میان گروه‌هایی از مهاجمان که از طوایف هوازن و تمیم و اسد بودند، به‌سر برد. خود در مقدمه تهذیب این مطالب را ذکر کرده است، وگفته است که پس از حمله و تقسیم غنایم، به دست گروهی از عرب‌های بادیه‌نشین افتاده که ذوق و قریحه‌ی بدوی داشته‌اند و به‌ندرت در کلامشان لحن یا خطای فاحشی راه یافته بود و از لهجه سالم و دست نخورده‌ای برخودار بودند، لذا معاشرت با آنها را غنیمت شمرده و از آنها در انتخاب کلمات فصیح و صحیح بهره برده است.

روش چینش کلمات

ترتیب واژگانی این فرهنگ همانند معجم «العین» است و الفاظ از حروف حلقی شروع می‌شود و با حروف لبی و حروف بدون جایگاه(جوف) در جلد آخر به پایان می‌رسد. ترتیب کتاب بر اساس حروف چنین است:(ع ح ه خ غ- ق ك- ج ش ض- ص س ز- ط د ت- ظ ذ ث- ر ل ن- ف ب م- و ا ی). وی بعد از هر حرف ابتداء مضاعف آن حرف را یعنی واژه‌ای که دو حرف از حروف آن مشابه باشد را ذکر می‌کند. سپس ابواب ثلاثی صحیح و در ادامه ثلاثی معتل و در مرحله بعد ابواب لفیف و در پایان ابواب رباعی را متذکر می‌شود.

ازهری در این کتاب نظام قلب را به تقلید از خلیل بر اساس اشتقاق کبیر استفاده کرده است؛ وی گونه‌های مختلف یك ماده را استخراج و الفاظ مستعمل و مهمل آن را جدا و معانی هر یك از مستعملات آن را بیان کرده است.

ویژگی‌های تهذیب اللغة

ازهری هدف خود را از تألیف این کتاب پاکسازی زبان عربی از ناخالصی‌هایی برشمرده است که در کتاب‌های قبل از او وجود داشته است به همین جهت آن را تهذیب نامیده است. وی در مقدمه تهذیب مي‌نویسد: این کتاب را تهذیب‌اللغه نامیدم، زیرا هدف من از جمع‌آوری آن پاکسازی زبان عربی از الفاظی است که بر اثر بی‌خبری و عدم فصاحت عده‌ای، از مجرای اصلی خود خارج شده و وارد زبان عربی شده است. بنابراین به قدر توان علمی خویش کلماتی را که دچار تصحیف و خطا شده‌اند در این کتاب جمع‌آوری و تهذیب و تصحیح کردم و از آوردن کلماتی که اصل آن ناشناخته است و ذکر الفاظ غریبی که افراد مورد اعتماد آنها را به عرب نسبت نداده‌اند، پرهیز کردم.

ابن‌منظور درباره آن گفته است: «لم أجد في کتب اللغة اجمل من تهذیب اللغه». از ویژگی‌های این لغت‌نامه کثرت مواد و تعدد روایات و شواهد لغوی و شعری و نیز استشهاد به آیات قرآن و احادیث نبوی است.

دریافت لغت از بادیه‌نشینان اعتبار علمی کتاب را تقویت کرده است لغویان کهن اهتمام زیادی داشتند که لغت را از بادیه‌نشینان بگیرند و این مسئله در گردآوری لغت بسیار حائز اهمیت است، زیرا بادیه‌نشینان اصالت خود را حفظ کرده بودند و زبان آنان همانند زبان شهرنشینان دچار تغییر و تحول نشده و یا کمتر مبتلای به تغییر و تحول شده بود، برخلاف شهرها که به دنبال فتوحات کشورها و اختلاط عجم‌ها با غیر عرب‌ها به میزان زیادی زبان اصلی‌شان دستخوش تغییر می‌شد.

از دیگر ویژگی‌های این معجم توجه به نام‌های جغرافیای و شهرها و معرفی کلمات غیرعربی است.

جهت آسان شدن مراجعه به کتاب «ریاض زکی قاسم» تهذیب را بازنویسی و بر اساس حروف الفباء و با توجه به حروف اصلی کلمه مرتب کرده است. این کتاب به وسیله انتشارت دارالمعرفه بیروت به چاپ رسیده است.

پرسش و تمرین

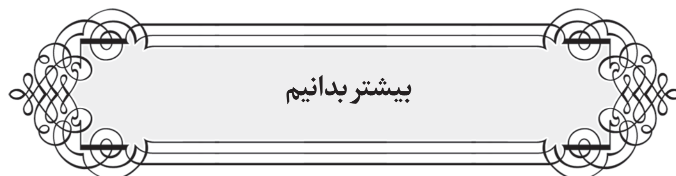
۱. دو مورد از مهم‌ترین ویژگی‌های معجم تهذیب اللغه چیست؟

۲. ارتباط صاحب تهذیب‌اللغه با یکی از قبایل بیابان نشین چه تاثیری در لغت‌شناسی وی داشت؟

۳. روش چینش این معجم را توضیح دهید.

٤. با مراجعه به کتاب تهذیب اللغه معنای کلمات زیر را پیدا کرده و با معانی ارائه شده در کتاب العین مقایسه نمایید:

خلق- جود- کلم- عصا- عقد.



جَمهرة اللغة

«جَمهرة اللغة»، اثر ابوبکر محمد بن حسن الازدی البصری، معروف به ابن درید، لغت‌شناس، نحوی، ادیب و شاعر معروف عرب از نخستین فرهنگ‌های لغت عرب است که منشأ پیدایش کتاب‌های لغت بعد از خود نیز بوده است.

روش چینش کلمات:

مؤلف در مقدمه کتابش ضمن تجلیل از کتاب العین خلیل، گفته که سبب تألیف جمهره، دشواری استفاده از العین است و افزوده که برای جمهره نظام الفبای را اصل قرار داده است تا سودمندتر باشد و مراجعه‌کنندگان سرگردان نشوند. کتاب بر اساس ترتیب حروف الفباء و با ملاك حروف اصلی کلمه و محوریت لام الفعل و سپس فاء الفعل تنظیم کرده است.

کتاب در ده باب تنظیم شده است که بعد از پیدا کردن اصل کلمه بایستی تشخیص دهیم که در کدام یک از ابواب ذیل است:

۱. ابواب ثنائی صحیح مدغم (مضاعف)

۲. ابواب ثنائی متکرر ملحق به رباعی؛

۳. باب الهمزه، با حروفی که بر سر آن می‌آیند همراه با تکرار مثل باء باء و..

۴. باب الهمزه، همراه با حروف معتل

۵.ابواب ثلاثی صحیح با تقلیبات،

۶. ابواب ثلاثی که دو حرف تکراری دارند
۷. ابواب ثلاثی معتل
۸. باب نوادر
۹. ابواب رباعی
۱۰. ابواب لفیف.

ویژگی‌های کتاب

مؤلف علت نام‌گذاری کتاب به «الجمهره» را چنین بیان می‌کند: «این کتاب را الجمهرة نامیدم، زیرا عمده کلام عرب را در آن گرد آورده و از کلمات ناآشنا و ناشناخته خودداری کردم».

آنچه که باعث اهمیت و اعتبار الجمهره شده نزدیک بودن آن به عصر جاهلی است.

از دیگر ویژگی‌های این کتاب تدوین آن بر اساس اشتقاق کبیر است.

المحکم و المحیط الاعظم

«المحکم و المحیط الاعظم» از معاجم لغت قرن پنجم هجری اثر «ابن سیده، ابوالحسن علی بن اسماعیل»(۴۵۸ ق)، ادیب، لغوی و نحوی عصر ملوك الطوایفی اندلسی است. او نیز همچون پدرش نابینا بود؛ اما هوش و ذکاوتی بی‌مانند و حافظه‌ای نیرومند داشت، چندان‌که حیرت همگان، به‌ویژه استادانش را برانگیخته بود. وی کتاب مشهور دیگری در علم لغت به نام «المخصص» نگاشته است.

کتاب را بر اساس فاء الفعل و با حروف حلقی شروع کرده و با حروف لبی و حروف بدون جایگاه(جوف) به پایان برده است

مؤلف ذیل هر حرف، در ابتدا به ترجمه‌ی واژگان ابواب ثناعی مضاعف(واژگانی که دو حرفی هستند و حرف مورد نظر تکرار شده است) می‌پردازد. در ادامه به ترجمه‌ی ثلاثی صحیح از آن حرف می‌پردازد، سپس واژگانی که ثنای مضاعف هستند یعنی یکی از حروفشان تکرار شده و دارای حروف عله می‌باشند را ترجمه نموده است.

مؤلف بعد از باب فوق به ذکر ترجمه‌ی واژگانی که ثلاثی معتل می‌باشند؛ یعنی واژگانی که سه حرف اصلی بدون تکرار و یك یا چند حرف آن از حروف عله می‌باشد، می‌پردازد. سپس به ثلاثی لفیف یعنی ذکر واژگانی که دو حرف از سه حرف آن عله و سپس رباعی و خماسی و سداسی اشاره می‌کند.

ابن سیده در این اثر، نظام کتاب العین خلیل‌بن‌احمد را اساس کار خود قرار داده و با استفاده از آثار دانشمندانی چون ابوعبیدة اصمعی، ابوعمرو شیبانی، ابن جنی، ابوزید انصاری، ابوعبید قاسم بن سلاّم هروی، ابن درید و ابوحنیفة دینوری به تألیفی جامع دست زده است که آن را از بهترین آثار در نوع خود به شمار آورده‌اند. مؤلف امتیازات کتاب را در سه عنوان کلی مطرح می‌کند:

۱. حذف کلمات غیرضروری.

۲. تنبیهات و تذکرات ضروری در برخی موارد.

۳. تمییز بین برخی امور متشابه.

«معاجم قافیه‌ای»

الصحاح ،لسان العرب، قاموس المحیط، تاج العروس

برخی معاجم، بر اساس حرف آخر «قافیه» تنظیم شده است. که در این درس به معرفی برخی از مهم‌ترین این معاجم می‌پردازیم.

معجم الصحاح

نام کامل این کتاب، تاج اللغة و صحاح العربیة است و شهرت زیادی در میان کتاب‌های لغت دارد. مؤلف این کتاب ابونصر اسماعیل‌بن حمّاد نیشابوری، معروف به جوهری (د۳۹۳ق) است. جوهری در فاراب به دنیا آمد، سپس به عراق و حجاز و خراسان سفر کرد و سرانجام در نیشابور اقامت گزید. وی در سال ۳۹۳ هجری قمری در اثر سقوط از پشت بام مسجد جامع نیشابور درگذشت.

روش چینش کلمات الصحاح

جوهری نخستین لغت‌نامه نویس است که کتاب خود را براساس حرف آخر (نظام قافیه) و حرف اول تنظیم کرده است. وی در مقدمه صحاح می‌نویسد: «کلمات در این کتاب به ترتیبی نوشته شده‌اند که مانند آن قبلاً دیده نشده است و آنچنان پیراسته شده که کسی را یارای غلبه بر من نیست».

صحاح، به تعداد حروف الفباء به ۲۸ باب تقسیم شده و هر باب حاوی کلماتی است که لام الفعل آنها همان حرف است؛ آن‌گاه در هر باب مبنای فاء الفعل، به یک فصل جداگانه تقسیم می‌گردد و در چینش کلمات ذیل هر فصل، محوریت با عین الفعل می‌باشد و آن نیز به ترتیب حروف الفبا از آغاز تا پایان خواهد بود.

ویژگی‌های الصحاح

سیوطی در کتاب المزهر، جوهری را اولین کسی می‌داند که مبنای کارش انتخاب کلمات صحیح عربی بوده و سعی کرده، کلمات غیر صحیح را در معجم خود وارد نکند. جوهری معتقد بود که گذشت زمان سبب شده کلماتي وارد زبان فصیح شود که متعلق به آن نیست؛ از اینرو کوشید صحیح را از ناصحیح جدا کند، و فرهنگ خود را صحاح نامید.

نویسنده در کتاب خود به طور فراوان به اشعار شعرای عرب، اقوال پیامبر ﷺ و صحابه، و همچنین به اقوال بسیاری از علمای نحو و لغت استناد کرده است.

از دیگر ویژگی‌های صحاح، توجه به لغات عامیانه، معرّب، اشاره به الفاظی که در شعر جاهلی نیامده ولی اسلام آن را به کار برده، اشاره به اضداد و برخی موارد دیگر مانند توجه به فقه اللغه و اشتقاق کبیر است.

صاحب صحاح برای نخستین بار، حرکات را نیز گزارش کرد مانند «الکُداد» به ضم و «الکُرد» به ضم و «الکِردیده» به کسر.

این معجم مورد اهتمام علما واقع شد و عده‌ای از علمای لغت آن را تلخیص کرده‌اند. آثاری مانند «مختار الصحاح» و «نجد الفلاح» از آن جمله‌اند. همچنین این معجم بارها تصحیح و چاپ شده است. در سال ۱۹۷۴ م فردی به نام ندیم مرعشلی و اسامه مرعشلی ترتیب کتاب را از سبك اصلی خود خارج کرده و به شیوه الفبایی و با توجه به ریشه اصلی کلمه (و ترتیب فاء الفعل، عین الفعل و سپس لام الفعل کلمه تغییر دادند) همچنین شروح و شواهد و مباحث اضافی را حذف کردند تا با این کار یکی از بهترین منابع زبان عرب را در بهترین سطح، به مخاطبین عرضه کنند.

بعضی از علمای لغت مانند فیروز آبادی در «القاموس المحیط» و خلیل بن ایبك صفدی در کتابی به نام «نفوذ السهم فیما وقع للجوهری فی الوهم» به جوهری تاخته و او را متهم به غلط‌گویی کرده‌اند. البته بعضی منشأ اغلاط موجود در «صحاح» را این می‌دانند که جوهری خود نتوانست «صحاح» را قبل از مرگش کامل کند و فقط تا باب ضاد کامل کرده بود که به بیماری مبتلا شد و خود را از بام مسجد جامع نیشابور به پایین انداخت و بقیه کار کتاب را که تنظیم دست نوشته‌های جوهری بود شاگردش ابواسحاق ابراهیم بن صالح وراق ادامه داد و در چند موضع غلط‌های فاحشی مرتکب شده است.

شخصیت ابن منظور

جمال‌الدین محمد بن مکرم مشهور به «ابن منظور» و «ابن مکرم»، لغوی، ادیب و قاضی در سال ۶۳۰ هجری چشم به جهان گشود و در سال ۷۱۱ هجری دیده از جهان فروبست.

برخی زادگاه وی را مصر نوشته است، اما از منابع قدیم درباره مکان تولد و سال‌های نخستین زندگی و آگاهی دقیقی به دست نمی‌آید. وی کاتب دیوان انشا بود و پس از آن، منصب قضا را به عهده گرفت. شهرت ابن‌منظور بیشتر به دلیل لغت‌نامه بزرگ لسان‌العرب است. این کتاب از حیث تفصیل و کثرت مواد لغات و فراوانی شواهد، در میان قاموس‌های زبان عربی شهرت یافته است.

سیوطی در بغیة الوعاة ضمن تمجید از وی گفته است: «...و کان عارفا بالنحو و اللغة و التاریخ و الکتابة».

ابن منظور به مختصر کردن کتاب‌های مفصل علاقه داشت؛ به طوری که درباره وی گفته‌اند: «در میان کتب مفصل ادبی چیزی نمانده که وی آن را مختصر نکرده باشد». از جمله کتب تلخیصی وی، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف. کتاب‌های چاپ شده:

۱. مختارالاغانی فی الاِخبار و التهانی، گزیده‌ای از الاغانی ابوالفرج اصفهانی است.

۲. مختصر تاریخ دمشق، از ابن عساکر که در آن علاوه بر حذف بیشتر اسانید، به تلفیق اخبار پرداخته است.

ب. کتب چاپ نشده:

۱. اختصار کتاب الحیوان جاحظ.

۲. مختارالطبقات الکبری ابن‌سعد.

ویژگی‌های لسان العرب

مهم‌ترین ویژگی لسان العرب جامعیت آن از نظر مواد است و به طور معمول، لغاتی که در معاجم دیگر یافت نمی‌شود، در آن می‌توان یافت. ابن‌منظور بر اساس روش نقل، لسان‌العرب را با توجه به همه معاجم پیشین جمع‌آوری کرده است. وی در حدود هشتاد هزار ماده را(بدون در نظر گرفتن مشتقات و مفردات هر ماده) در کتابش جمع‌آوری کرده است. البته وی غالبا از حد گردآوری فراتر نمی‌رود.

منابع ابن‌منظور در تدوین لسان‌العرب آن‌گونه که خود در مقدمه کتاب از آنها یادکرده است عبارتند از: المحکم ابن سیده، تهذیب‌اللغه ازهری، صحاح جوهری، التنبیه و الایضاح ابن‌بری، و النهایه فی غریب الحدیث و الاثر از ابن‌اثیر جزری. ابن‌منظور در مقدمه لسان پس از معرفی و بیان امتیازات هر یك از منابعی که از آنها یاد کردیم هدف خود را از تألیف کتابش گردآوری مطالب همه کتب پیشین در یك مجموعه و تبویب و دسته‌بندی آنها معرفی کرده می‌نویسد: در تألیف این کتاب هیچ فضیلتی نیست که من آن را به خودم نسبت دهم جز این که همه مطالبی را که در آن کتاب‌های (مذکور) متفرق بود در یکجا گردآوردم و به اندک قانع نشدم، چرا که طالب علم گرسنه است، بنابراین هر کس در این کتاب به مطلبی صواب یا به لغزشی، یاکمال و یا نقصی دست یابد مسؤولیت آن بر عهده مصنف اول است، هم چنین مدح و ستایش، یا مذمت آن نیز از آنِ کتابی است که من از او نقل کرده‌ام، چرا که من عین مطالب آن کتاب‌ها را بی هیچ کم و کاست و تغییری نقل کرده و امانت در نقل را رعایت کرده‌ام.

ابن‌منظور به گردآوری صرف از معاجم پیشین اکتفا نکرده بلکه به ساماندهی مطالب آن معاجم نیز پرداخته است وی در مقدمه کتاب، می‌نویسد: «هیچ یک از لغت نویسان پیشین، دو جنبه گردآوری و ساماندهی را یك جا به کمال نرسانده‌اند».

به عقیده ابن‌منظور، لسان توانسته است آرای پراکنده لغویان مشرق و مغرب را گردآورد و جامعیتی به این معجم دهد که گذشتگان به دلیل عدم نقل کامل از سایر لغت نامه‌ها، به آن نرسیده بودند.

این دو ویژگی باعث شده که لسان العرب که یک کتاب تدوین شده در دوره متاخر و قرن هشتم هجری است از نظر ارزش و اعتبار همطراز با منابع دست اول در لغت به شمار آورد.

استفاده از منابع کهن و معتبر لغت

تنظیم و مرتب کردن این منابع بدون اضافه نمودن مطلبی از خود به آن.

وی، چنانکه خود می‌گوید، در نقل از منابع، امین است،جز آنکه غالباً مأخذ قول را ذکر نکرده و گاهی در نقل از متن اصلی عبارتی را انداخته است. همچنین کثرت لغات و شواهد و عدم تلفیق نقل‌های گوناگون، در مواردی سخن او را به آشفتگی و تکرار کشانده است.

لسان‌العرب از آنجا که شامل شواهد شعری، قرآنی، روایی فراوان و ضرب‌المثل و سخنان زیبا است، پیوسته مورد توجه محققان بوده است.

روش چینش کلمات لسان العرب

در این کتاب، ابن‌منظور ریشه‌های لغات را به پیروي از جوهری بر پایه نظام

قافیه[1] ترتیب داده است. بر اساس این نظام، ملاک ترتیب الفبایی ریشه‌ها در مرتبه اول، حرف پایانی و سپس به ترتیب، حرف نخست و سرانجام حرف میانی است.

وی لسان را بر اساس ترتیب حروف هجایی و بر مبنای حروف اصلی کلمات و با محوریت لام الفعل و سپس فاء الفعل و آنگاه، عین الفعل تنظیم کرده است؛ بدین صورت که برابر تعداد حروف الفبا، به ۲۸ باب تقسیم شده و هر باب، حاوی کلماتی است که لام الفعل آنها آن مشتمل بر حرف مورد نظر باشد. سپس در هر باب به تعداد حروف هجا، بر مبنای فاء الفعل، فصولی ذکر شده‌اند و هر فصل، نشان‌دهنده کلماتی است که در ذیل آن باب، فاء الفعلشان همان حرف است و در چینش کلمات ذیل هر فصل، محوریت با عین الفعل می‌باشد و آن نیز به ترتیب حروف الفبا از آغاز تا پایان خواهد بود. در این ترتیب کلمات، رباعی و خماسی بعد از ثلاثی قرار می‌گیرند.

روش تنظیم مباحث در هر لغت

ابن منظور در تنظیم مباحث و مطالب ذیل هر واژه نیز روش خاصی را در پیش گرفته است. وی پس از ذکر ماده کلمه، برای معنا کردن واژه چنانچه آن کلمه از نام‌های خدای تعالی باشد ابتدا معنای آن کلمه را بیان و آن را درباره صفت خدای تعالی تطبیق و توضیح می‌دهد.

و اگر آیه‌ای از قرآن مشتمل بر کلمه باشد، آیه را ذکر می‌کند. به هر حال مقدم داشتن آیاتی از قرآن مجید در آغاز شرح هر کلمه یک اصل غالبی در لسان‌العرب است.

---

۱. الصحاح، لسان العرب، قاموس المحیط، تاج العروس از معاجمی هستند که از روش قافیه ای در تنظیم کلمات استفاده کرده‌اند.

سپس معانی مختلف مصدر و فعل ثلاثی مجرد آن کلمه را با استناد به شواهد مختلف بیان کرده و در ادامه معانی مختلف ابواب ثلاثی مزید را یکی بعد از دیگری با استناد به شواهد گزارش می‌کند. و در نهایت معنای اسمی آن کلمه، یا به عبارت دیگر صیغه‌های مختلف اسم‌های مشتق از آن کلمه یا هم‌خانواده با آن کلمه که حتی احتمالا می‌تواند مشتقٌ‌منه برای صیغه‌های فعلی باشد را آورده و معانی آنها را نقل می‌کند.

قاموس المحیط

«قاموس المحیط» اثر محمد بن یعقوب فیروزآبادی(متوفی ۸۱۷ ق)، عالم لغوی، محدّث، مفسر، سیره‌نویس، در قرن نهم بوده است. اصل وی از فیروزآباد از توابع شیراز است اما در کازرون متولد شده است. در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در هشت سالگی به شیراز نقل مکان کرد.

روش چینش کلمات:

چینش لغات در کتاب قاموس بر حسب نظام قافیه‌ای است؛ یعنی ابتدا محور کار خود را آخرین حرف(لام الفعل) از حروف اصلی کلمه قرار داد، سپس ابتدای کلمه(فاءالفعل) و سپس عین الفعل رادر نظر گرفت. فیروزآبادی براین اساس کتاب خود را به ابواب و فصل‌های تقسیم کرد؛ بر اساس آخرین حرف از حروف اصلی کلمه به باب تقسیم کرد و هر کدام از این بابها را بر اساس اولین حرف از حروف اصلی کلمه به فصل‌های تقسیم کرد.

ویژگی‌های کتاب:

۱. جمع‌آوری حدود شصت هزار ماده لغوی در کتاب که این رقم بالای به

حساب می‌آید. وی دلیل نامگذاری کتاب را چنین بیان کرده است:«آن را القاموس المحیط نامیدم چون دریای عظیمی از لغات را دربر می‌گیرد.»

۲.استدلال به قرآن کریم و احادیث نبوی و کلام عرب در کتاب فراوان مورد استفاده قرار گرفته است.

۳. رمزهایی در کتاب خود قرار داده است تا از این طریق الفاظ دلالت بر معنای خاص داشته باشد و از طولانی شدن کتاب خود جلوگیری کند مثلا: م: معروف، ع: مَوضِع، د: بلد، ج: الجمع، ج ج: جمع الجمع، ججج: جمع جمع الجمع.

۴.از دیگر کارهایی که ایشان انجام داده است این است که مواردی را که اضافه‌تر از کتاب صحاح جوهری دارد با علامت قرمز نوشته است. البته در چاپ‌های قدیمی به دلیل مشکلاتی که در چاپ آن وجود داشت، کلمه اصلی را بین دو پرانتز و موارد اضافه‌تر از کتاب صحاح جوهری در بالای آن خطی ممتد قرار داده شده است. ولی در چاپ‌های جدید تمام این موارد با خط قرمز نوشته شده است.

۵.زمانی که بخواهد به نقد صحاح جوهری بپردازد از عبارت «وهم الجوهری» استفاده می‌کند.

۶.هر جا که احتمال اشتباه در ضبط کلمات وجود دارد آن را با ذکر مثال می‌آورد؛

۷.از جمله مواردی که کار او را از دیگران ممتاز می‌کند این است که باب معتل«واوی» را از معتل « یای» جدا می‌کند، ابتدا شکل واوی آنرا متذکر می‌شود، سپس صورت یای آنرا ذکر می‌کند.

تاج العَروس من جواهر القاموس

«تاج العَروس من جواهر القاموس» اثر سید مرتضی حسینی زبیدی واسطی (متوفی ۱۲۰۵ ق) است. وی در لغت و حدیث و رجال و انساب تبحر داشته و از بزرگان اهل تصنیف است. وی سالها برای تألیف شرح قاموس رنج برد و پس از آنکه شرح قاموس را به پایان رسانید، آن را تاج العروس نامید و بدین مناسبت ولیمه‌ای داد که همه طلاب و اساتید وقت در آن ولیمه دعوت شده بودند.

روش چینش کلمات

کتاب ۲۸ باب، و هر باب ۲۸ فصل به شماره‌ی حروف الفبا دارد. البته در برخی از بابها، شماره‌ی فصول به ۲۸ نمی‌رسد، مانند باب حاء، سین، شین و ظاء. مؤلف در تنظیم واژه‌ها همچون فیروزآبادی، روش پایانی الفبای را که همان «روش قافیه‌ای» یا «روش باب و فصل» بود، برگزید. در این روش با توجه به حرف پایانی کلمه، آن را بر اساس ترتیب الفبای در باب مخصوص آن حرف جای می‌دهند. سپس با رعایت حرف اول و دوم و سوم و چهارم واژه، آن را در فصلی که درون این باب قرار دارد، می‌نهند.

ویژگی‌های کتاب

۱.تاج العروس جامع‌ترین و گسترده‌ترین معجم زبان عربی است که حاوی بیش از ۱۲۰ هزار لغت بوده و در ۲۰ جلد منتشر شده است. زبیدی ۲۹ ساله بود(۱۱۷۴ ق)که به تألیف کتاب اقدام نمود و چهارده سال در پای آن زحمت کشید. در این کار، وی حدود ۵۰۰ منبع را پیش روی داشت. و نتیجه آن افزودن حدود ۲۰ هزار واژه به کتاب‌های لغوی پیشینیان است.

۲.مؤلف علاوه بر زبان مادری‌اش، به زبان‌های فارسی و ترکی نیز آگاهی داشت. به همین سبب، در بسیاری از موارد به ریشه‌یابی لغات معرب پرداخته است.

۳.مؤلف در مقدمه‌ی کتاب، به برخی مباحث مهم زبان‌شناختی و فقه‌اللغه پرداخته است.با برشمردن ده هدف، به علل تألیف کتابش اشاره کرده است که از آن جمله می‌توان به نواقص کار فیروزآبادی و گستردگی زبان عربی اشاره کرد.

۴.ذکر اسامی اعلام و توضیح و بررسی آنها، ذکر اسامی شهرها، روستاها، کوه‌ها، حیوانات و اصطلاحات پزشکی و... از جمله مواردی است که بر این کتاب افزوده شده است.

۵.مؤلف در بررسی اقوال، از نسخه‌های مختلف معاجم گذشته استفاده کرده است، به طوری که در برخی موارد، شرح‌های او به یک کار تحقیقی و نسخه‌شناسی تبدیل شده است.

۶. با توجه به مقدمه کتاب، القاموس المحیط محور کار زبیدی بوده است پس می‌توان تاج‌العروس را شرح القاموس‌المحیط دانست البته شرحی نقاد بر القاموس فیروزآبادی است؛ چراکه در جای‌جای کتاب نقدهای مختلفی دیده می‌شود که عمده آن بر قاموس‌المحیط است.

پرسش و تمرین

۱. حداقل سه مورد از مهم‌ترین ویژگی‌های صحاح را تبیین کنید.

۲. یکی از ابتکارات صاحب الصحاح را بیان نمایید.

۳. با مراجعه به کتاب «الصحاح» یا «مختارالصحاح» معنای واژگان زیر و استعمالات مختلف آن را بنویسید:

خبر، سور، قود، قید، منع، مهد.

٤. منابعی را که مبنای کار لسان العرب بوده است، نام ببرید.

٥. مؤلفه‌های جامعیت این کتاب چیست؟

٦. روش ترتیب و تنظیم این کتاب چگونه و با کدامیک از معاجم کهن شباهت دارد؟

٧. با مراجعه به لسان‌العرب برای هر واژه اوّلین معنای ذکر شده و سه مورد از معانی ترکیبات آنها را بنویسید. **توبه ، ذهب ، نزل.**

مقاییس اللغة

پس از آنکه در درس پیش با جامع‌ترین معاجم لغوی آشنا شدیم. در این درس به معرفی یکی از مهم‌ترین و معتبرترین معاجم لغوی در تحلیل لغت، یعنی کتاب معجم مقاییس‌اللغه ابن فارس می‌پردازیم.

شخصیت ابن فارس

احمد بن فارس رازی معروف به ابن‌فارس، ادیب، شاعر و از مشاهیر علمای علم لغت است. معروف این است، که وی در قزوین به دنیا آمده است. و در سال ۳۹۵ هـ.ق در شهر ری از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

ابن‌فارس در نحو، پیرو مکتب کوفه است. اگرچه وی محقق و ادیبی است که در رشته‌های گوناگون مانند نقد شعر، تفسیر قرآن، فقه، صرف و نحو و...

دانشی گسترده دارد، اما شهرت کتب لغات مقاییس اللغة، الصاحبی فی اللغة و المجمل اللغة باعث شد وی عالمی لغوی شناخته شود. ابن فارس المجمل را برای شاگردانش تدریس می‌کرد و این امر یکی از دلایل شیوع آن بود. در آن زمان، معاجم لغوی در متون درسی بوده و طلاب، کتب لغت را از ابتدا تا انتها نزد استاد می‌آموختند.

ویژگی‌های مقاییس

از نوآوری‌های وی که باعث ماندگاری مقاییس شده، روش تحلیلی او در لغت بوده است. این کتاب، اولین کتابی است که در علم لغت به تحلیل واژگان پرداخته است.

این کتاب در شرایطی نگاشته شده که امکان نقل از عرب وجود داشته است و هنر وی این بوده که نقل و تحلیل را در مقاییس به هم آمیخته است.

تصنیفات ابن فارس با قلمی ادیبانه نگارش یافته است و مبنای او بر اختصار و ایجاز بوده است. وی همه استعمالات یک ماده را ذکر نکرده است و فقط استعمالات فصیح و صحیحی را بیان کرده که یا خود شنیده است، یا در کتابی معتبر دیده است.

ابن‌فارس با تحلیل مواد کلمات و مشتقات آنها با تکیه بر استعمالات عرب، تلاش کرده معانی مختلف هر ماده را به معنای جامع بین استعمالات برگرداند. دلیل این روش توجه به تناسبی است که استعمالات مختلف با معنای جامع دارند. البته ابن‌فارس در برخی مواد به دو معنا و در موارد نادری به سه معنا و بیشتر نیز اشاره می‌کند.

از دیگر ویژگی‌های این کتاب، استفاده از بحث اشتقاق است که کلمات را به اصل ماده خود برمی‌گرداند.

ایشان، پیش‌تر المجمل اللغة را منطبق با روش معاجم دیگر نگاشته بود، ولی در کتاب مقاییس با رویکردی جدید به استخراج معنای جامع میان استعمالات واژه‌ها می‌پردازد.

مراجعه به این کتاب برای به‌دست آوردن معنای واژه، آسان‌تر از معاجم دیگر است؛ چون در ابتدای هر ماده به معنای اصلی ماده اشاره کرده است. با توجه به خصوصیات ایجاز و اختصار و بیان روشن معنای هر ماده، همچنین جدا کردن معانی استعمالی از معنای اصلی، این کتاب برای آموزش لغت بسیار مناسب است.

از دیگر ویژگی‌های کتاب مقاییس، استفاده نویسنده از منابع معتبر لغت می‌باشد. نویسنده در مقدمه کتاب، منابع مشهوری را که برای تدوین مقاییس استفاده کرده، بیان نموده است؛ کتاب العین خلیل بن احمد، غریب الحدیث و الغریب المصنَّف أبي‌عُبید، کتاب المنطق ابن سکِّیت و الجمهرة ابن‌درید.

نظام ترتیب واژگان مقاییس

ابن فارس در تنظیم مفردات لغت، به جای استفاده از مخارج اصوات، آنها را بر مبناي حروف الفبا تنظیم کرده است. غرض وی از چنین ترتیبی، آسان ساختن معرفت به مفردات زبان عربی برای طالبان آن بوده است.

صاحب مقاییس برای تنظیم کتب لغت خود روش جدیدی را ابداع کرد. در این نظام، ابتدا مواد لغات (حروف اصلی کلمه) بر اساس حرف اول ماده، به ترتیب حروف الفبا به ۲۸ قسمت تقسیم شده است و هر قسمت بر اساس حروف اصلی کلمه به سه باب ۱) ثنایی مضاعف و مطابق[۱]؛ ۲) ثلاثی؛ ۳) رباعی و خماسی تقسیم شده است.

---

۱. قدما مضاعف را ثنایی می‌دانستند مضاعف مثل بثّ. مطابق: دو حرفش تکرار می‌شود مانند سرسر، زلزل.

در دو باب ثنایی مضاعف و ثلاثی بعد از حرف اول (فاء الفعل) حرفی که در ترتیب الفبایی بعد از آن قرار دارد می‌آید. تا اینکه به آخرین حرف از حروف الفبا برسیم. سپس دوباره از همزه شروع می‌شود و به حرف ما قبل حرفی که با آن شروع شده پایان می‌یابد. برای مثال در باب «دال» در معاجم دیگر، «داب» در ابتدا قرار دارد، اما در این کتاب، بعد از ذکر تمام ثنایی‌های مضاعف، ماده «درز» و بعد از آن «درس» آمده است؛ به این دلیل که در ترتیب الفبایی حرف راء بعد از دال است و بعد از راء، زاء قرار دارد. به همین ترتیب لام الفعل ادامه پیدا می‌کند تا به ماده «دری» برسد و بعد از لام الفعل، مطابق حروف الفبا از ابتدا شروع و به حرف خاء ختم می‌شود؛ در ثلاثی درز، درس، درص، درع، درق، درک، درم، درن، دره، دری، درأ، درب، درج، درد. بعد از اینکه حروف الفبا در لام الفعل یک بار چرخید، نوبت به تغییر عین الفعل می‌رسد.

البته ترتیب الفبایی کتاب نیز چاپ شده ولی این نوع چنیش کلمات هم‌معنا را بر اساس اشتقاق اکبر کنار هم قرار می‌دهد.

اصطلاحات مقاییس

مهم‌ترین اصطلاحاتی که موجب آشنایی بیشتر با معجم مقاییس و بهره‌مندی بهتر از آن می‌گردد عبارتند از:

اصل:

«اصل»، «اصلان» و «اصول»، از اساسی‌ترین اصطلاحات به‌کار رفته در مقاییس اللغه می‌باشد. اصل، به معنایی مشترک گفته می‌شود که در کاربردهای یک ریشه لغوی موجود باشد. امروزه به آن «گوهر معنایی» یا «بُن معنایی» گفته می‌شود. مثلا ذیل ماده «هف» چنین آمده است: «الهاء و الفاء

اصل یدل علی خفة و سرعة فی السیر و الصوت؛ گوهر معنایی این ماده عبارت است از: سبکی و سرعت در حرکت و صدا». این معنا در تمام استعمالات این ریشه وجود دارد:

الهفیف: حرکت سریع؛

الریح الهفهافة: بادی که به نرمی می‌وزد (معنای سبکی در حرکت باد در آن وجود دارد)؛

قمیص هفهاف: پارچه نازک (به این دلیل نام این پارچه را هفهاف نهادند که سبک و نرم است)؛

الشهد الهف: شانه عسل که دارای عسل کمی باشد (به دلیل سبکی، نام آن را هف گذاردند)؛

الهف: ابر سبک و ابری که در اثر باریدن سبک شده است؛

الیهفوف: احمق (به دلیل سبک مغزی).

اصطلاح اصل در مقاییس‌اللغه به اشکال گوناگونی دیده می‌شود. گاهی به صورت مفرد و گاهی به صورت مثنی و جمع می‌آید. گاهی نیز به تنهایی و بدون وصف استعمال می‌شود و گاهی به همراه یک یا چند وصف می‌آید که توضیح آن در ادامه خواهد آمد.

اصل مطرد

این تعبیر در جایی به کار می‌رود که معنای اصلی، فراگیر بوده، در تمام کاربردهای ریشه لغوی موجود باشد و در یک مورد نیز دارای کاربردی مخالف با معنای اصلی نباشد. مفهوم اطراد، در مقابل مفهوم شاذ به‌کار می‌رود.

اُصَیل

«اُصَیل» که تصغیر شده اصل است، به ریشه‌ای گفته می‌شود که علاوه بر داشتن معنای مشترک، دارای مشتقات اندکی باشد و در برخی موارد، ابن فارس أُصیل را با عبارت «فیه کلام یسیر» و یا «قلیل الفروع» توصیف می‌کند که به معنای کم بودن اشتقاقات آن ریشه است. برای مثال می‌گوید: «الضاد و الهمزة و الدال أُصیلٌ قلیل الفُروع، یدلُّ علی مَرض من الأمراض. قالوا: الضُّؤْد: الزکام، وکذلك الضُّؤْدَة. رجلٌ مضْئُود، أی مزکوم. و حُکیت کلمةٌ أخری عن أبی زید، إن صحّت، قالوا: ضأَدْت الرّجُل ضأداً، إذا خَصَمتَه».

در مقابل، اگر ریشه‌ای از مشتقات فراوانی برخوردار باشد، آن را «اصل کبیر» می‌نامد. وی در چهار مورد از این اصطلاح استفاده می‌کند. برای نمونه می‌گوید: «العین و المیم و الدال أصلٌ کبیر، فروعه کثیرة ترجع إلی معنًی، و هو الاستقامة فی الشیء، منتصباً أو ممتدّا، وکذلك فی الرّأی و إرادةِ الشیء».

«کلمه»

اصطلاح «کلمه»، متضاد اصطلاح «اصل» است؛ یعنی اصطلاح کلمه در مواردی به کار می‌رود که ماده‌ای، فاقد معنای اصلی باشد مانند «أثن»، «أجن»، «یوم»، «وقط».

پرسش و تمرین

۱. چرا مقاییس اللغه هم از کتب تحلیلی و هم از کتب نقلی محسوب می‌شود؟

۲. با مراجعه به معجم مقاییس اللغه بیان کنید هر یک از واژگان زیر، از چند معنای اصلی تشکیل شده است؟ **حسب، أمر، اجر، بدع، خطب، بعل، صبر.**

۳. اصطلاحات «اصل، ، اصیل ،کلمه » را در معجم مقاییس اللغه با ذکر یک مثال توضیح دهید.

بیشتر بدانیم

مجمل اللغة

«مجمل اللغة» اثر ابن‌فارس است که با شخصیت وی در درس مقاییس اللغة آشنا شدید. عنوان کتاب «مجمل اللغة» است و وجه تسمیه آن همان‌طور که ابن‌فارس در مقدمه بیان کرده : «سمیته مجمل اللغة ، لأنی اجملت الکلام فیه اجمالا». مهم‌ترین ویژگی این کتاب رعایت اختصار و ایجاز در بیان معانی کلمات است.

از نکات ویژه کار با کتب ابن‌فارس این است که کتب با انگیزه تعلیمی بودن نگاشته شده است. و در مقدمه مجمل ذکر می‌کند که به درخواست شاگرد خود می‌نویسد. و با ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است. و ترتیب مخارج را کنار گذاشته تا مراجعه متعلم آسان گردد.

ابن‌فارس معاجم پیش از خود را دارای بُعد تناول یعنی دیر به مطلب رسیدن، پیچیده بودن از کثرت ابواب و دشواری روش استفاده می‌داند. و به همین سبب در صدد تالیف مجمل برآمده تا متعلم به سهولت و آسانی بتواند به معنای مفردات برسد.

روش ابن‌فارس در بیان مفردات یک ماده:

الف: چینش مفردات بر اساس اهمیت و کاربرد؛

ب: ضبط تعداد اشکال لغت؛

ج: بیان آرای لغویین و تحلیل آن؛

د: توجه به لهجات عرب؛

هـ: عنایت به ظواهر لغوی و صرفی؛

و: اشاره به معرّب.

اساس‌البلاغه

زمخشری، ملقب به جارالله (همسایه خدا) که به علت اقامت در مکه این لقب به او داده شد در تفسیر و حدیث و نحو و لغت و بلاغت، تبحر داشته است. وی از دانشمندان برجسته ایرانی - اسلامی در قرن پنجم و ششم هجری است که در ۴۶۷ هجری قمری در زمخشر از توابع خوارزم متولد شد و در سال ۵۳۸ هجری چشم از جهان فروبست.

ترتیب چینش کلمات

در ترتیب لغات اساس البلاغه از روش الفبایی متعارف استفاده شده که در آنها ریشه‌های سه حرفی کلمات به ترتیب حروف الفبا مرتب می‌شود؛ با این

تفاوت که در ترتیب و توالی، حرف واو مقدم بر هاء آمده است که برخی، این شیوه الفبایی را ابتکار زمخشری می‌دانند.

ویژگی‌های کتاب اساس‌البلاغه

همان‌گونه که نگارنده در مقدمه کتاب اشاره می‌کند، یکی از اهداف تألیف (اساس‌البلاغه)، آشکار ساختن نکات بلاغی در زبان عربی است. بر همین اساس، تلاش مؤلف، همواره برگزیدن واژگان و عبارت‌ها و جمله‌هایی بوده که در دنیای فصاحت و بلاغت، جایگاهی بس رفیع داشته باشند. وی در مقدمه کتاب می‌نویسد: «از ویژگی‌های این کتاب، گزینش ترکیب‌های زیبا و نیکوست که در عبارات ابداع کنندگان و کاربرد زبان‌آوران برجسته آمده است». آنچه بر ارزش اساس‌البلاغه افزوده، این است که وی این اصطلاحات و عبارات را نوعا خود در بادیه از بادیه‌نشینان شنیده و ثبت کرده و سپس مورد تحقیق قرار داده است.

توجه به لغات بلیغ

از آنجا که زمخشری قصد تألیف لغت‌نامه‌ای عمومی را نداشته است، در اساس‌البلاغه برخی مواد ذکر نشده است و هدف وی تألیف لغت‌نامه‌ای ادبی-بلاغی به روش کاربردی بوده که در آن سخنان زیبا و اشعار نیکوی عربی را گرد آورد. به همین دلیل کتابش مختصر و گزیده شده است. برای شناخت شواهد بلاغی و مثال‌های اساس‌البلاغه آشنایی با علوم بلاغی لازم است. بنابراین، اساس‌البلاغه لغت‌نامه‌ای تخصصی کاربردی است با گنجینه‌ای از نمونه‌های کاربرد واژگان بلیغ و رسای عربی در جمله‌ها و عبارت‌ها و اشعار و آیات و احادیث که در فهم ظرایف کلمات قرآن نیز بسیار سودمند است.

بیان معانی مجازی

مهم‌ترین امتیاز این لغت‌نامه نسبت به لغت‌نامه‌های دیگر، پرداختن به کاربرد مجازی واژگان است. وی پس از بیان حقیقی هر واژه با عبارت «من المجاز» به توضیح کاربرد مجازی آن می‌پردازد. این کتاب معانی مختلف و مجازی هر لفظ را تا قرن ششم ذکر می‌کند.

توجه به معنای استعمالی

تفاوت حوزه کار اساس البلاغه با دیگر لغت‌نامه‌نویسان در این است که آنان به واژه مفرد، توجه دارند و در باز نمودن معانی آن کوشش می‌کنند، حال آنکه هدف اصلی زمخشری بیان معانی بلاغی و سیاقی بوده و بدین منظور از استعمالات فصیح و بلیغ استفاده کرده است. ازاین‌رو، به مجاز و استعاره و کنایه توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد.

زمخشری، علاوه بر اینکه معنی هر کلمه را به دست می‌دهد، کاربردهای متعدد آن را در سیاق‌های مختلف سخن نیز بیان می‌کند. وی، در آوردن شواهد همواره به آیه‌های قرآن نظر داشته تا خواننده را با ظرافت‌های بلاغی کاربرد واژه‌ها و رموزِ اعجاز قرآن آشنا کند. سپس، به نقلِ احادیث و گفتار سخن‌سرایانِ نامیِ عرب پرداخته و در ادامه، با ذکر شواهد گوناگون، معانی مجازی و کاربردهای نادر هر واژه را نشان داده است. به سبب همین جنبه‌های دینی، علمی و هنری است که اساس البلاغه ارزشی بیش از یک کتابِ لغت دارد و خواننده با مطالعه آن، جنبه‌های هنرمندانه بلاغتِ کلام و تعبیرهای زبان عربی را درمی‌یابد.

المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی

«المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی» اثر احمد بن محمد مقری فیومی (۷۷۰ ق)، یك فرهنگ لغت عربی به عربی است که مؤلف آن به صورت گزینشی در انتخاب واژگان عمل کرده است. وی در این اثر، کلمات غریب شرح الوجیز رافعی را جمع‌آوری کرده و تعدادی از لغات و الفاظ مشتبهه به آن اضافه کرده است. مؤلف در این کار از هفتاد کتاب کمک گرفته است و در سال ۷۳۴ ق آن را به اتمام رسانده است.

گزینش لغات خاص و بررسی کامل هر لغت، باعث شده حجم کتاب، کم باشد و کتاب، لغات محدودی را دربرگیرد و کسانی می‌توانند از این کتاب استفاده کنند که بر ادبیات عرب، تسلط کامل داشته باشند.

روش چینش کلمات:

کتاب در یك جلد و بر اساس حروف الفبا (با توجه به حروف اصلی کلمه)، و رعایت ترتیب حروف اصلی (فاء الفعل، عین الفعل، لام الفعل) تدوین شده است. وی در اسامی، ابتدا واژگانی را که مکسور الاول هستند ذکر کرده، سپس مضموم الاول در پایان مفتوح الاول را ترجمه نموده است و افعال را نیز به ترتیب رایج طبق وزنشان مرتب و ترجمه نموده است.

در ترتیب کتاب، کلمات رباعی و خماسی را همراه با کلمات ثلاثی ذکر کرده است؛ البته مؤلف در این کار سعی کرده که بین حروف کلمات رباعی و خماسی با ثلاثی اتحادی در حروف اصلیشان ایجاد کند؛ مثلاً «برقع» را همراه با «برق» آورده است؛ زیرا «برقع» از جهت حروف با «برق» متفق است.

ویژگی‌های کتاب:

۱. احادیث بسیاری به عنوان شاهد مثال در کتاب ذکر می‌کند.

۲. مؤلف در بسیاری از موارد، شرح لغوی کلمه را رها کرده و به بررسی معنای فقهی آن، پرداخته است و در یافتن معانی استعمالی کلمات به دانش پژوهان کمک می‌کند.

۳.طرح برخی مسائل فقه اللغه و مباحث ادبی نیز در قسمت‌های مختلف کتاب دیده می‌شود.

۴.توجه به تذکیر و تأنیث و سعی در ذکر جمع‌های اسامی در کتاب، قابل توجه است و دلالت بر دقت مؤلف می‌کند.

۵.التزام به ذکر خصوصیات افعال در کتاب از دیگر ویژگی‌های کتاب است.

مؤلف در مقدمه، سبب تالیف کتاب و روش تالیف خود را با مثال‌هایی بیان کرده است. سپس وارد متن کتاب می‌شود که با حرف الف شروع کرده است و هر حرف را با نام کتاب ذکر و به تعداد حروف عربی که ۲۸ حرف می‌باشد کتاب ذکر کرده است. لازم به ذکر است که قبل از ذکر حرف آخر یعنی حرف یاء بابی به نام «باب لا» ذکر کره که در آن به معانی مختلف آن پرداخته است. سپس به «باب یاء» پرداخته و در پایان، خاتمه‌ای نسبتاً طولانی ذکر کرده که در آن به برخی از قواعد زبان عربی پرداخته است که دلالت بر دقت مؤلف می‌کند.

مؤلف در خاتمه کتاب تعدادی از مباحث ادبی را در ضمن فصل‌هایی، مورد بحث قرار داده است.

فرهنگ معاصر و المنجد فی اللغة

برای ترجمه روان متون عربی به فارسی باید از لغت‌نامه‌هایی بهره جست که واژگان رایج در عربی معاصر را گردآوری و ترجمه کرده باشد. فرهنگ معاصر یکی از لغت‌نامه‌هایی است که این ویژگی را دارد. و ترجمه المنجد برای مبتدیان مفید است که در این درس به معرفی آنها می‌پردازیم.

تدوین فرهنگ معاصر عربی

تألیف فرهنگ عربی فارسی از نخستین سال‌های قرن پنچم هجری آغاز شد و از آن زمان تا قرن ۱۴ هجری حدود صدو پنجاه کتاب پدید آمده است. از آغاز سده ۱۴ هجری شمسی تاکنون نیز بیش از بیست فرهنگ عمومی و اختصاصی عربی فارسی تألیف شده است که اغلب آن‌ها ترجمه فرهنگ‌های عربی به عربی است. فرهنگ معاصر عربی فارسی تألیف دکتر آذرتاش

آذرنوش آخرین اثر در این زمینه است که بر اساس فرهنگ عربی انگلیسی هانس‌ور، مشهورترین فرهنگ عربی-انگلیسی تدوین شده است. ابتدا با اصل این فرهنگ آشنا می‌شویم.

دانشمند آلمانی، هانس‌ور نخستین چاپ فرهنگ خود را به زبان عربی - آلمانی تدوین و در سال ۱۹۵۲م منتشر کرد. در این چاپ، وی حدود ۴۵ هزار واژه و اصطلاح و انبوهی جمله و ترکیب را که از منابع عربی استخراج کرده بود، منتشر ساخت. برخی از منابع او، آثار نویسندگان معاصری چون طه حسین، محمد حسین هیکل، مجلات و کتاب‌های درسی مصر و دیگر کشورها است. چاپ‌های بعدی این کتاب مورد توجه قرار گرفت و سرانجام با اشراف نویسنده، به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۶۱م منتشر شد.

تدوین فرهنگ معاصر با ترجمه کتاب هانس‌ور از انگلیسی به فارسی آغاز شد، اما به ترجمه بسنده نشد و تغییراتی در آن داده شد از جمله در حدود شش هزار کلمه به این معجم اضافه شد که آن را از ترجمه خارج و در قالب اثر جدید و مستقلی درآورد، که البته بر اساس فرهنگ هانس‌ور تألیف شده است. لازم به ذکر است این کتاب، فرهنگی عمومی است که به حوزه یا رشته‌ای خاص تعلق ندارد.

برخی از ویژگی‌های کتاب

۱. تلاش در گردآوری تمام معانی هر کلمه و ذکر برابرهای متنوع

نگارنده کوشیده در معنای هر کلمه، معانی و معادل‌های متنوعی را ذکر کند. یکی از فواید ذکر معانی و معادل‌های مختلف و متنوع این است که مترجم در کار ترجمه متون عربی آن معادلی را که با متن سازگاری بیشتری دارد گزینش

کرده و در نتیجه، ترجمه دقیق تر و زیباتری را ارائه دهد. هم چنین کار ترجمه را برای مترجم و پژوهشگری که در جستجوی معانی مختلف می‌باشد تسهیل می‌کند.

مؤلف در این کتاب، معانی مترادف یا نزدیک به هم را به کمک ویرگول (،) از هم جدا کرده و معانی متفاوت را با استفاده از نقطه ویرگول (؛) از هم جدا ساخته است. برای نمونه در معنی کلمه «خرط» آمده است: خرَط ـُ (خرط)ه: برش برداشتن (از درخت)؛ برگرفتن (برگ شاخه و درخت را)؛ خراطی کردن، تراش دادن (چوب یا فلز را)؛ دروغ گفتن، اغراق کردن، لاف زدن، زیاده‌گویی کردن.

۲. مشخص کردن افعال متعدی

در این کتاب، مشخص شده که هر ماده، در کدام باب‌ها و با چه حروفی، معنای متعدی دارد و یا دو مفعولی می‌شود. مثلاً در مورد «عَهِدَ» آمده که دو باب «عاهَدَ» و «تعهّد» معنای متعدی دارند. عاهدَ علی: ...وعده دادن (چیزی را به کسی)... تعهد: ...به گردن گرفتن (چیزی را).... همچنین معنای فعل «عاهدَ» در استعمال با دو حرف «علی» و «بـ» که معنای متعدی دارند، ذکر شده است: عاهد بِ: عهده‌دار شدن، متعهد شدن (انجام کاری را برای کسی).

۳. بیان ترکیب‌ها

از دیگر امتیازهای فرهنگ معاصر، بیان اصطلاحاتی است که از ترکیب واژگان پدید آمده است. مثلاً در واژه «خزن» خِزانة الکتب: کتابخانه، خِزانة الثلج: یخدان، یخچال و دیگر اصطلاحات ذکر شده است و بیان حروفی را که با یک فعل با آن به کار می‌رود، مثلاً واژه «نزح»، با سه حرف (مِن، عن، الی)

استعمال شده و معانی مختلفی دارد: نزحَ ِ (نزح، نُزوح) دور بودن؛ ...مِن، عن: ترک کردن (جایی را)، رفتن، عزیمت کردن (از جایی)؛ ...الی: مهاجرت کردن (به جایی)؛ ترک دیار کردن، کوچیدن، به حرکت درآمدن (دسته‌های سپاه) ....

۴. استفاده از نشانه‌های اختصاری

هرچند استفاده زیاد از نشانه‌های اختصاری در این معجم، فهم آنها را دشوار می‌سازد، ولی دقت در شیوه‌نامه نگارنده در مقدمه، اطلاعات مفیدی در مورد هر واژه می‌دهد. مثلاً فعل متعدی، حروف، اوزان، معانی مشابه، کلمات خارجی، کلمات تکراری و... هر یک با علامتی مشخص شده‌اند.

۵. آوانگاری کلمات با حروف لاتینی

هر چند امروزه با وجود دستگاه‌های رایانه‌ای نیاز به آوانگاری کلمات عربی کاهش یافته، اما مؤلف ترجیح داده است که علاوه بر استفاده از صداهای عربی تلفظ کلمات را با خط لاتینی نیز نمایش دهد تا از خطاهای احتمالی در تلفظ کلمات جلوگیری کند. مؤلف در مقدمه کتاب شیوه و علائم آوانگاری خود را معرفی کرده است.

روش تنظیم

این معجم، مانند بسیاری از معاجم سنّتی بر اساس ریشه کلمات تنظیم شده و ترتیب آن، الفبایی است. در بیان معنای کلمات نکات ذیل مورد توجه بوده است:

۱. نخست ریشه کلمه با آوانویسی آمده و پس از آن حرکت عین الفعل مضارع را بر بالا یا زیر خط تیره‌ای نشان داده و سپس مصدر یا مصدرهای فعل، همراه با آوانویسی داخل پرانتز آمده است.

۲. در صورتی که فعل متعدی باشد مفعول آن را به کمک ضمیر نشان داده است. اگر فعل یک مفعولی است با یک ضمیر و اگر دو مفعولی است با دو ضمیر به صورت(ه ه) و نیز حروف اضافه‌ای که به آن فعل معانی گوناگون می‌بخشد نشان داده شده است، حرف اضافه هم‌چنین مفعول غیرمستقیم یا وابسته‌ای فعل را نشان می‌دهد. مثال: «ضرب darada-ِ(ضَرب darb) هب: زدن، کوفتن(کسی یا چیزی را با...)

۳. گاه به دنبال یک فعل ضمیر (ه) و یک یا چند حرف جر نهاده آنها را با ویرگول از هم جدا کرده است. این ویرگول‌ها معنی (یا) می‌دهند، یعنی آن فعل را می‌توان با هر یک از آن ابزارها به کار برد و معنی واحدی حاصل کرد.

۴. هنگام برشمردن معانی مختلف یک کلمه، کوشش کرده هر چند کلمه مترادف در فارسی که می‌شناسد را ذکر کند تا زحمت جستجو را از دوش پژوهشگر و به خصوص مترجم بردارد. هم‌چنین درصدد بوده در برابر کلمات ادبی ترجمه‌ای ادبی و در برابر کلمات عمومی، معادلی نیمه عامیانه قرار دهد.

۵. گاه ممکن است که ریشه ثلاثی، دوگونه فعل مضارع و نیز دو معنای نسبتا مختلف داشته باشد. در این موارد پس از ذکر معنی یا معانی شکل نخست، سه نقطه(...)گذاشته تا نشان دهد که شکل فعل پیشین باید در اینجا تکرار شود. پس از سه نقطه، حرکت جدید فعل مضارع را بر خط تیره آشکار کرده و معنی فارسی را می‌آورد. مثلا: «زَفَّ، zaffa(خط تیره با کسره زیر آن) (زَفّ zaff،

زُفوف zufuf): شتافتن؛ ... (خط تیره با ضمه روی آن)(زَفّ zaff، زِفاف zifaf) ها الی: بردن (عروس را به خانه شوی). نیز معمولا هر گاه فعل ثلاثی دو یا سه حرکت متفاوت و معنی‌های گوناگون دارد، آنها را تکرار کرده است.

۶.در مورد افعالی که معنای متعدد دارند، معمول چنین است که نخست معانی متعدی، یا کاربرد افعال را با حروف اضافه و در پایان معنی فعل لازم را آورده است.

۷. پس از ذکر معانی فعل ثلاثی، چند مثال و به خصوص بسیاری از اصطلاحاتی را که از ترکیب آن فعل پدید آمده نقل و ترجمه کرده است، سپس نوبت به ابواب مزید می‌رسد. برای ابواب مزید از ذکر حرکت مضارع و آوانویس خودداری کرده است. شیوه بیان معانی مختلف ابواب مزید همانند بخش ثلاثی است. ترتیب ابواب مزید به قرار زیر است:

۱.ثلاثی (فَعَلَ)، ۲. فَعَّلَ یُفَعِّل، ۳. فاعَلَ یُفاعِل، ۴. أَفعَلَ یُفعِل، ۵. تَفَعَّلَ یَتَفَعَّل، ۶. تَفاعَلَ یَتَفاعَل، ۷. إِنفَعَلَ یَنفَعِل، ۸. إِفتَعَلَ یَفتَعِل، ۹. إِفعَلَّ یَفعَلُّ، ۱۰. إِستَفعَلَ یَستَفعِل.

۸. پس از ذکر معانی ابواب مزید و مصطلحات مربوط به آنها و نیز باب‌های رباعی، نام‌هایی آمده‌اند که می‌توانند در دایره واژگانی همان ریشه قرار گیرند.

۹.گاه یک کلمه را دوبار تکرار کرده است، زیرا در حوزه‌های معنایی متفاوتی قرار گرفته‌اند، مثلا: سقوط کردن (هواپیما)، ... سقوط کردن (کابینه)

موارد جزئی دیگری هم هست که محقق با مراجعه مکرر و تجربه شخصی به دست خواهد آورد.

المنجد فی اللغة

المنجد اثر لویس معلوف (ت ۱۹۴۶م) از روحانیون مسیحی لبنانی می‌باشد که در منطقه‌ای به نام «زحلة» متولّد شد. او در دانشکده بیروت و برخی از کشورهای اروپایی به کسب دانش‌هایی چون فلسفه، الهیات و فراگیری لغات شرقی و فرنگی پرداخت. وی کتاب المنجد را سال ۱۹۰۸ م جمع‌آوری و تالیف کرد. پس از او شخصی به نام فردینال توتل در سال ۱۹۵۶ میلادی، آن را طبقه‌بندی کرد و با جدا کردن اعلام، ادب ،تاریخ و جغرافیا آن را در دو جلد به نام‌های المنجد فی اللغة و المنجد فی الاعلام منتشر کرد. در گردآوری این اثر عده‌ای از محققان رشته‌های مختلف علوم عربی نیز با وی همکاری کردند.

المنجد با تلاش شبانه‌روزی محقق آقای محمد بندر ریگی برای استفاده فارسی زبانان به فارسی ترجمه شده است. در ترجمه، واژگان قرآنی از قلم افتاده اضافه شدند و برای کلمات اسلامی از قرآن و نهج البلاغه استشهاد آورده شده است.

روش چینش کلمات المنجد

المنجد یکی از منظم‌ترین معاجم لغوی است که تا عصر لویس معلوف نوشته شده است. کتاب مطابق ترتیب الفبایی فاء الفعل، عین الفعل، لام الفعل از جهت کلمات، بسیار دقیق چیده شده است. علاوه بر آن در هر ماده نیز دارای نظم و ترتیب ویژه‌ای است، به طوری که هر کس به راحتی به کلمه مورد نظر دسترسی خواهد داشت.

المنجد در شرح معانی کلمات، اسلوب خاصی به کار گرفته است که به صورت مختصر به آن اشاره می‌کنیم:

در هر ماده، اصول معنایی آن ماده را با ذکر شماره مشخص می‌کند، تعداد شماره‌های ذیل هر ماده، بیان‌گر تعداد اصول معانی مختلف آن ماده است.

هر یک از مشتقات با رنگ قرمز در کتاب مشخص شده‌اند و لذا حدود معانی و تفسیر هر کلمه تا جایی است که به یک کلمه قرمز دیگر برسد.

اگر ماده دارای مشتقات صرفی همچون اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، صیغه مبالغه و... باشد المنجد آن را ذکر می‌کند.

مصادر ثلاثی مجرد هر فعل، به صورت اسمی منصوب در ابتدای هر ماده و پس از ذکر فعل آورده شده است.

جمع‌های مکسر در صورتی که برای یک ماده وجود داشته باشد پس از ذکر هر اسم آورده می‌شود.

در بسیاری از موارد، به مونث بودن اسم‌های مونث غیر لفظی اشاره شده است؛ مانند کلمه «الکأس»: مونثة.

ویژگی‌های المنجد

۱) استفاده آسان برای مبتدیانی که در حال آموختن زبان عربی هستند؛

۲) فراوانی واژگان و وجود کلمات جدید؛

۳) استفاده از تصاویر برای توضیح برخی از لغات مشکل؛

۴) استفاده از رموز؛

۵) پرهیز از طرح و بررسی آرای لغویین و اختصار مفید در شرح الفاظ.

پرسش و تمرین

۱. آیا فرهنگ معاصر ترجمه کتاب هانس‌ور است؟ توضیح دهید.

۲. آیا در این کتاب، معانی هر کلمه تحلیل شده است؟

۳. روش مؤلف در مشخص کردن افعال متعدی و اوزان هر باب چگونه است؟

٤. با مراجعه به فرهنگ معاصر، سه مثال از ترکیباتی که ذیل واژگان معنی شده است، بنویسید.

۵. با راهنمایی استاد، متنی پنج خطی از یکی از متون معاصر را با استفاده از این لغت‌نامه ترجمه کنید.

٦. با مراجعه به المنجد معنای کلمات ذیل و مشتقات آن را بیابید:

جدل، فطر، بدأ، نهر، یأس.

بیشتر بدانیم

اقرب الموارد فی فصح العربیه و الشوارد

«اقرب الموارد» اثر سعید الخوری الشرتونی اللبنانی (ت ۱۹۱۲م) از پیروان آیین مسیحیت است.

غرض اصلی مؤلف از نوشتن این کتاب، تهیه معجمی برای دانش جویان جوان بوده تا ضمن آسان نمودن استفاده از آن و علاقمند نمودن دانش‌پژوهان جوان به مراجعه به منابع لغوی، یعنی جوانب اخلاقی نیز در مورد آنان رعایت شده باشد.

روش چینش کلمات:

«شرتونی» کتاب خویش را بر اساس نظام الفبایی و ماده اصلی کلمه بر طبق شیوه اشتقاقی به رشته تحریر درآورده است و بعد از بیان مواد ثلاثی مواد رباعی و خماسی را بر طبق حرف چهارم و پنجم مرتب کرده است. سپس در شرح کلمات ابتدا با فعل ماضی ثلاثی مجرد آغاز می‌کند و سپس مضارع را بیان می‌کند و پس از آن اسماء و صفات را توضیح می‌دهد.

ویژگی‌های کتاب

مؤلف سعی کرده است علاوه بر جمع آوری کلمات قدیم و بهره‌گیری از معاجمی همچون «القاموس المحیط» و «لسان العرب» و «تاج العروس» از معاجم جدید مانند «محیط المحیط» و معاجم دیگر ادیان نیز بهره گیرد.

این معجم در سه جلد تهیه شده و علاوه بر آن در پایان کتاب فصلی با عنوان «ذیل» آمده است که در آن کلمات فراموش شده و یا کلماتی که مصنف وجود آن را در کتاب لازم شمرده، اضافه شده است البته این با هدف مؤلف که تسهیل کار طالبان علم است هم‌خوانی ندارد.

مؤلف سعی نموده کلمات قبیح و منفی همچون اسم عورات و... را از کتاب خود حذف کند که این امر نیز مورد مناقشه بسیاری از اهل فن قرار گرفته است و آنها این کار را خالی از هر گونه فایده و کاملا اشتباه می‌دانند.

المعجم الوسیط

دانستن معانی واژگان عربی، علاوه بر آنکه برای فهم متون قرآن و حدیث دارای اهمیت است، برای ترجمه روان متون عربی و ارتباط با مسلمانان عرب که بخش قابل توجهی از جهان اسلام را تشکیل می‌دهند نیز اهمیت دارد. برای مکالمه عربی و فن ترجمه و استفاده از متون مختلف عربی به استفاده از لغت‌نامه‌هایی ویژه نیاز داریم؛ برخی از این لغت‌نامه‌ها با بیان معانی مترادف امروزی هر کلمه در زبان عربی، فهم متون عربی را تسهیل می‌نمایند. یکی از بهترین این لغت نامه‌ها المعجم‌الوسیط است که حاصل تلاش گروهی از اساتید و فرهیختگان است که در این درس با این معجم آشنا می‌شویم.

المعجم الوسیط

فرهنگ لغت عربی به عربی المعجم الوسیط توسط گروهی از مؤلفان تألیف و از سوی فرهنگستان زبان عربی(مجمع اللغة العربیه) مصر بار نخست در سال ۱۳۸۰ هجری قمری/ ۱۹۶۰م و سپس با ویرایش جدید و اصلاحاتی در سال ۱۳۹۲هـ ق/ ۱۹۷۲م منتشر شده است. این کتاب در ایران نیز از سوی ناشران مختلف بارها افست شده است.

مجمع اللغة العربیه مصر در سال ۱۹۳۲م با اهداف ذیل در مصر تأسیس شد:

۱. محافظت بر سلامت زبان عربی و گسترش آن تا نسبت به پیشرفت علوم و فنون کفایت کند و پاسخگوی نیازهای عصر جدید باشد،

۲. اقدام به تدوین یکی معجم لغت تاریخی در زبان عربی کند. این مجمع از سال ۱۹۴۰م پس از سال‌ها تلاش اصحاب لغت و استفاده از تجارب دانشمندان اروپایی سرانجام نخستین اثر خود را مشتمل بر ۳۰ هزار لغت، ۶۰۰ تصویر در ۱۲۰۰ صفحه سه ستونی منتشر ساخت.

انگیزه تألیف المعجم الوسیط

اهالی ادب و زبان در مصر در اوایل قرن بیستم دو نقص را در معجم‌های لغت گذشته مشاهده کردند که حتی معجم های جدید مانند کتاب محیط المحیط فؤاد بستانی، اقرب الموارد شرتونی و المنجد کشیش مسیحی لویس معلوف نیز از آن کاستی‌ها مصون نبودند: یکی محدودیت مکانی کلمات، یعنی کلمات این معجم ها مربوط به سرزمین حجاز و فاقد سایر لهجه‌های عربی بود، و دیگری محدودیت زمانی، یعنی آن بخش از لغات این معاجم که مربوط به شهرنشینان بود محدود به قرن دوم هجری و آن بخش که متعلق به بادیه‌نشینان بود محدود به قرن چهارم هجری بود ، بنابراین این معاجم فاقد تحولات در معانی کلمات از قرن دوم هجری به این طرف بودند، بنابراین غرض اصلی تألیف المعجم‌الوسیط تدوین لغت‌نامه‌ای بود که مشتمل بر تحولات معانی کلمات دوره مولّدین و عصر حدیث[1] (جدید) بوده و هماهنگ با پیشرفت‌های جدید علمی و تکنولوژی گسترش یافته باشد.

---

۱. محققان دوره‌های مختلف فرهنگ و ادب عرب را به چهار دوره تقسیم کرده‌اند به این شرح: دوره جاهلی، دوره اسلامی، دوره مولّدین، و عصر حدیث. دوره مولّدین از اوایل قرن دوم هجری یعنی پایان دوره روایت ادبیات و آغاز عصر کتابت شروع شده و تا انقراض دولت عباسیان برابر تسلط مغولان بر ایران ادامه می‌یابد.

ویژگی‌های المعجم الوسیط

با توجه به هدفی که مجمع اللغة العربیه برای تدوین المعجم الوسیط در نظر گرفته بود برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های المعجم الوسیط از این قرار است:

۱. کار گروهی. این اثر بر خلاف سایر معاجم عربی که کاری فردی بودند، حاصل تلاش گروهی از اصحاب ادب و لغت است و مستقیما زیر نظر فرهنگستان زبان عربی در مصر به ثمر نشسته است.

۲. پیرایش از تکرار. این اثر در مقایسه با آثار مشابه از تکرار بعضی کلمات و معانی و نیز از ذکر معانی مهجور، پیراسته شده است.

۳. افزودن معانی جدید. چنان‌که اشاره شد از ویژگی‌های مهم المعجم الوسیط آن است که علاوه بر اشتمال بر لغات کهن عربی، لغات جدید عربی به‌ویژه معانی جدید که بر اثر پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت و تحولات علمی و فرهنگی و سیاسی عصر حاضر نیز برخوردار است. هم‌چنین واژه‌های اختراعی که فرهنگستان زبان عربی مصر برای معانی جدید ساخته است نیز در این کتاب معجم آمده است، در حالی که سایر معجم‌های مشابه از جمله دو کتاب مشهور اقرب الموارد و المنجد فاقد این گروه کلمات می‌باشد.

۱. نگاه تاریخی به معانی کلمات: از دیگر ویژگی‌های مهم المعجم الوسیط این است که مؤلفان آن تلاش کرده‌اند در بیان معانی هر کلمه با تکیه بر تبحر و اجتهاد خود، معانی هر کلمه را به ترتیب تاریخی تنظیم کنند. به عبارت دیگر تلاش شده است در ذکر معانی کلماتی که دارای چند معنا می‌باشند، معانی‌ای را که مقدم بوده‌اند جلوتر ذکر کنند و معانی متأخرتر را بعد بیاورند. چنین می‌نماید که مبنای این تقدم و تأخر حسی بودن معناست، به این صورت که معانی حسی را بر معانی غیر حسی مقدم داشته‌اند.

۲. برجسته کردن معانی اصطلاحی: از دیگر ویژگی‌های قابل توجه این کتاب بیان معانی اصطلاحی و شرعی در علوم مختلف و معانی شرعی کلمه است. ویژگی‌ای که در معجم‌های مشابه دیده نمی‌شود و یا کمتر دیده می‌شود، برای مثال در ذیل واژه «ذنب» می‌نویسد:. «ارتکاب امر غیر مشروع» که این معنا یک معنای شرعی است، و در معنای «مدرسه» می‌نویسد: «مکان الدرس و التعلیم. و جماعة من الفلاسفة او المفکرین او الباحثین، تعتنق مذهباً معیّنا، او تقول برأیٍ مشترک. (مج)» که این معنای دوم معنای اصطلاحی مدرسه است که مجمع اللغة العربیه آن را تعریف کرده است.

۳. برجسته کردن لغات معرَّب و دخیل: در این معجم ضمن آن‌که میان معرَّب و دخیل تفاوت گذاشته شده، این دسته کلمات نیز به طور ویژه مورد توجه قرار گرفته و برجسته شده است. از نظر مجمع اللغه واژه معرَّب آن است که کلمه‌ای از زبان غیرعربی وارد زبان عربی شده و در آن حذف، اضافه یا جابجایی صورت گرفته است، مانند جرجانی که معرَّب گرگانی است، و دخیل آن است که بدون هیچ تغییری از زبان بیگانه وارد زبان عربی شده است، مانند واژه تلیفون.

روش تنظیم کتاب

در تنظیم کلمات در کتاب المعجم الوسیط نکات ذیل مورد اهتمام بوده است:

الف) در ذکر کلمات همواره افعال بر اسماء مقدم آمده، و در ذکر افعال نیز افعال ثلاثی مجرد بر ثلاثی مزید مقدم شده است، به‌علاوه در ثلاثی مجردها نیز همیشه فعل لازم بر فعل متعدی مقدم شده است، یعنی اگر فعلی هم به

صورت لازم به کار می‌رود و هم به صورت متعدی، ابتدا شکل لازم آن معنا شده و سپس شکل متعدی آن.

ب) در ذکر معانی کلمه نیز معانی حسی کلمه بر معنی عقلی مقدم شده است، هم‌چنان‌که معانی حقیقی نیز پیش از معانی مجازی آمده است..

ج) باب‌های ثلاثی مزید به ترتیب ذیل و با ذکر فعل ماضی آنها آمده است: أفعل، فاعل، فعّل، افتعل، انفعل، تفاعل، تفعّل، افعلّ، استفعل، افعوعل، افعالّ، و افعوّل، و پس از آن فعل های رباعی مجرد و مزید.

د) اسم‌ها نیز که پس از افعال آمده‌اند به ترتیب حروف الفبا چینش شده‌اند و برای آن‌ها از رمزهای ذیل استفاده شده است:

۱. (ج) برای جمع؛

۲. (و) برای بیان معنای جدید برای همان کلمه قبلی؛

۳. (مو) برای بیان این‌که آن لفظ را مولَّدین در آن معنا به‌کار برده‌اند؛

۴. (مع) برای بیان این‌که کلمه معرَّب است؛

۵. (د) برای بیان این لفظ از کلمات دخیل است؛

۶. (مج) برای بیان این‌که آن کلمه را فرهنگستان زبان مصر برای این معنا تعریف کرده است؛

۷. (محدثه) برای بیان این‌که لفظ جدید است و در دور معاصر در این معنا به‌کار می‌رود.

پرسش و تمرین

۱. انگیزه نگارش المعجم الوسیط را به اختصار توضیح دهید.

۲. ویژگی‌های مهم این معجم معاصر را بیان نمایید.

۳. روش تنظیم این معجم را توضیح دهید.

٤. با مراجعه به المعجم الوسیط، معنای هر یک از واژگان زیر و استعمالات مختلف آنها را بنویسید.

غسق،

اقتصاد،

حائط،

راحة.

معجم الفروق اللغوية

شخصیت علمی نگارنده:

ابوهلال عسکری(۲۹۲ق)، ادیب و لغوی قرن چهارم هجری است. ابوهلال تألیفات فراوانی در زمینه زبان و ادبیات عربی دارد و بیش از بیست عنوان کتاب و رساله به وی نسبت داده اند، از جمله: الفروق اللغویة، الوجوه و النظائر،جمهرة الامثال، التفصیل بین معانی العرب و العجم و....

در کتاب‌های فروق اللغة، واژه‌هایی که معانی نزدیک به هم دارند و ممکن است مترادف پنداشته شوند، کنار هم می‌آیند و سپس، به تفاوت‌های آنها پرداخته می‌شود. اصولا کتاب‌هایی با این موضوع و عنوان بر اساس باور به عدم ترادف در زبان عربی به نگارش در آمده‌اند.نخستین کتاب مستقل در این موضوع و با این نام را ابوهلال عسکری تدوین کرده است.کتاب دیگری در همین موضوع، فروق‌اللغات نام دارد که سید نورالدین جزایری آن را نگاشته است. با همت دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، کتاب ابوهلال و بخشی از کتاب جزایری در یک مجلد با نام معجم الفروق اللغویة

انتشار یافته و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. کتاب ابوهلال در اصل، نظم مشخصی نداشت و نسبت به معنی و موضوع باب‌بندی شده بود. این روش، محقق را برای پیداکردن کلمه مورد نظر با مشکل روبرو می‌ساخت، اما در چاپ جامعه مدرسین با تنظیم الفبایی این مشکل برطرف شده است. در ادامه به معرفی این معجم می‌پردازیم.

معرفی کتاب:

کتاب الفروق اللغوية بر مبنای عدم ترادف در کلمات عربی تدوین شده و هدف آن، نشان دادن تفاوت‌های دقیق و ظریف بین کلماتی است که اغلب مترادف پنداشته می‌شوند. علاوه بر آن، در این کتاب مرزها و حدود معانی واژه‌ها تبیین می‌شود که در فهم واژه مؤثر است و تفاوت‌های جزئی آن‌ها، موجب درک گستره معنایی واژه مورد کاوش می‌شود، مانند تفاوت «بعث و ارسال»، «غفلت و سهو و نسیان».

کتاب در پی بیان تفاوت‌های بین کلمات قریب المعنی است و لازم است کاربران پیش از مراجعه، معنای اجمالی کلمات را بدانند.

برخی از ویژگی‌های کتاب معجم الفروق اللغوية عبارتند از:

۱.بیشتر کلماتی که مؤلف ذکر کرده، از کلمات متقارب المعنی است که بسیاری از خوانندگان، تفاوت دقیق آن را نمی‌دانند. مانند: «غضب» و غیظ، فرض و وجوب، قرض و دِین.

۲.در برخی موارد جزئی، تفاوت استعمال کلمه با حروف مختلف ذکر شده است. مانند «قضی الیه» و «قضی به».

پرسش و تمرین

۱. چرا باید سراغ معاجم فروق اللغه رفت؟

۲. پیش‌نیاز مراجعه به معاجم فروق اللغه چیست؟

۳. سه نمونه از ویژگی‌های معجم الفروق اللغویة را بیان کنید.

٤. با مراجعه به معجم الفروق اللغویة معنای واژگان زیر را با یکدیگر مقایسه کنید:

ذنب، اثم، حوب، معصیت.

فرض، وجوب.

الغداء، المکر.

قسط، عدل.

بعث، ارسال.

معرفی یک نرم افزار لغوی

بعد از آنکه معاجم را دسته‌بندی کرده، با ویژگی‌ها و نویسنده چند لغت‌نامه مهم آشنا شدیم، این درس به معرفی نرم‌افزاری در این زمینه برای لغت پژوهان و علاقه مندان به فهم نصوص دینی اختصاص دارد؛ زیرا امروزه نرم افزارهای پژوهشی زیرساخت‌های اولیه پژوهش را تشکیل می‌دهند و از جمله مهم‌ترین ابزار در کیفیت بخشیدن و جامعیت دادن به تحقیقات می‌باشند. این ابزار به ویژه هنگامی که باید به منابع مراجعه نمود، کار را بسیار آسان کرده است. در میان نرم‌افزارهای لغت موجود، نرم افزار قاموس النور از مرکز تحقیقات رایانه‌ای نور از ویژگی‌های مثبتی برخوردار است که در این درس به معرفی آن می‌پردازیم.

معرفی نرم‌افزار قاموس النور

قاموس النور (ویرایش دوم)، نرم‌افزاری در زمینه واژگان عربی است. این نرم‌افزار، حاوی معتبرترین معاجم لغوی زبان عربی می‌باشد. ازاین‌رو،

می‌توان آن را فرهنگ جامع زبان عربی معرفی نمود که چهل عنوان معجم را در ۲۱۴ مجلد در خود جای داده است؛ کتاب‌هایی که گاه به سختی در کتابخانه‌ها پیدا می‌شوند.

کسانی که در حال تحقیق و تتبع در علوم مختلف اسلامی‌اند با بهره‌گیری از این نرم‌افزار می‌توانند به نیازهای خود در زمینه لغت دست یابند و به تحقیقات خود عمق بیشتری ببخشند. نرم‌افزار قاموس، نیاز طیف‌های مختلفی از لغت‌پژوهان را پوشش می‌دهد و امکان دسترسی به معاجم عام و معاجم خاص را برای پژوهش‌های مختلف فراهم کرده است.

ازاینرو، کسانی که در پی معانی اصلی واژگان باشند، به کتاب ارزشمند مقاییس اللغة ابن‌فارس مراجعه می‌نمایند. در فن بلاغت و شناخت معانی حقیقی از مجازی، اساس البلاغة زمخشری محل رجوع لغت‌پژوهان است و دقت‌های لغوی با دید انتقادی را می‌توان در معجم الطراز الاول سید علی‌خان بن معصوم المدنی دنبال کرد. مفسر قرآن و محقق علوم قرآنی، علاوه بر معاجم عام، امکان رجوع به معاجم قرآنی، چون مفردات راغب، التحقیق فی کلمات القرآن، قاموس قرآن قرشی و مجمع البحرین طریحی نیز فراهم می‌کند.

محدث و محقق علوم حدیث که کتب غریب الحدیث نظیر الفائق زمخشری، النهایه ابن اثیر و مجمع البحرین را یکی از مراحل مهم فهم کلمات مشکل حدیث می‌داند، دسترسی به این منابع برایش به آسانی ممکن خواهد بود. به علاوه معاجم عامی مانند تاج العروس زبیدی، لسان العرب ابن‌منظور، تهذیب اللغة ازهری، المحکم ابن سیده، محیط صاحب بن عباد، جمهرة ابن درید، شمس العلوم حمیری، صحاح اللغة جوهری نیز برای لغت‌پژوهان در این نرم‌افزار تعبیه شده است.

کسانی که لغات را از نظر چینش موضوعی - نه لفظی- مورد توجه قرار می‌دهند، می‌توانند با مراجعه به موسوعه موضوعی المخصص از ابن سیده و مقدمة الادب زمخشری و نیز کتاب الافصاح به نیازهای خود پاسخ دهند. پژوهش‌گران طب سنتی نیز با مراجعه به کتاب الماء ازدی(لغوی معاصر با شیخ الرئیس، ابن سینا) به معانی مصطلح در علم طب دست می‌یابند و برای یافتن استعمالات افعال می‌توان به معجم الافعال مراجعه کرد و برای کسانی که به دنبال یافتن معانی فارسی الفاظ رایج عربی باشند نیز فرهنگ ابجدی در این نرم‌افزار گنجانده شده است.

در قسمت نسخه‌شناسی کتاب‌ها به معرفی مختصر مؤلف و معاجم نیز پرداخته شده است.

در ذیل به امکان تعبیه شده در این نرم افزار اشاره می‌شود:

جستجو از طریق مشتق و ریشه

یکی از امکانات این نرم‌افزار، جست‌وجوی لغات از طریق ریشه و مشتق می‌باشد. در مواردی مانند کلمات معتل که یافتن ریشه کلمات دشوارتر است و بین برخی از لغویان در ریشه کلمات اختلاف وجود دارد، می‌توان با مراجعه به این نرم‌افزار، ریشه‌ها را شناسایی کرد و با توجه به نظر لغویان، به نظر مختار درباره ریشه کلمات دست یافت.

«آیات در کتب»

یکی از قابلیت‌های این نرم‌افزار، بخش «آیات در کتب» است. این قسمت مطالبی را که در میان متون کتب لغت درباره آیه و یا کلمه‌ای از آیه آمده ارایه می‌دهد تا کاربران و پژوهشگران با جستجوی آیات یا جستجو در خود کلمه،

مطالب ارزنده‌ای از این دست داشته باشند. بخش «آیات در کتب» نرم‌افزار قاموس نور، نقش تفسیر لغوی و ادبی قرآن را ایفا می‌کند. برای نمونه کاربر با درج کلمه «ولیّکم» که در آیه ۵۵ سوره مائده آمده، می‌تواند نظرات لغویان را ذیل این آیه از نظر مباحث لغوی مشاهده نماید؛ به بیان دیگر، این بخش، درباره آیات قرآن و کلمات آن، تفسیر لغوی ارایه می‌کند.

«پژوهش در لغت»

نرم‌افزار قاموس، افزون بر داشتن کتابخانه‌ای غنی از معاجم لغت، به امر پژوهش نیز توجه ویژه داشته است. بخش «پژوهش در لغت» این نرم‌افزار، از بخش‌های ارزنده و مفید است که به پژوهش‌های لغوی کمک شایانی می‌کند. در این بخش در جلوی عنوان «موضوع» پنجره‌ای باز می‌شود که شامل گزینه‌های: «همه (منظور همه واژگان متون برنامه است)»، «آیات»، «احادیث»، «شعرها»، «مترادف»، «مثل»، «مجاز» و «معرّب» است. در این قسمت، مدخل‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته، در قالب دو بخش «ریشه» و «مشتق» است؛ شامل ۱۳۶۰۴ ریشه و ۳۰۰۲۵۳ مشتق که همه از متن کتاب‌های لغت استخراج شده است.

فهرست گزینه «آیات» به ریشه و مشتقات آیاتی که در کتاب‌های لغت آمده، محدود می‌شود؛ یعنی ۱۹۱۸ ریشه و ۱۱۴۲۰ مشتق. این ریشه‌ها و مشتقات، ریشه کلمات قرآنی است که در کتاب‌های لغت آمده است. با این گزینه، محقق قرآنی، وقت خود را برای لغاتی که در سایر متون لغت آمده و ارتباطی به حوزه تحقیق او ندارد، صرف نمی‌کند.

در گزینه «حدیث» تنها مشتقات و ریشه‌هایی که در کتب لغت در ذیل شرح واژگان حدیث ارائه شده‌اند، قابل دسترسی است. گزینه بعدی یعنی

«اشعار» به شعرها و ریشه و مشتق کلمات آنها اختصاص یافته است. از دیگر گزینه‌های این بخش «مترادف» است که بسیار دارای اهمیت است. پایه و زیربنای تهیه این فهرست، کتاب المکنز العربی معاصر بوده است. این بخش برای تحقیقاتی که می‌خواهد مرز واژه‌ای را از مفاهیم مشابه جدا کند، بسیار ارزشمند و کاربردی است. مثلاً ذیل واژه «اصلاح»، مترادفات آن چنین آمده است: «تهذیب»، «تشذیب»، «تنقیح»، «تقلیم» و «تربیت». البته کتاب انتخابی برای مشخص کردن مترادفات، از کتب معاصر می‌باشد و برای یافتن مترادفات آیات و روایات نمی‌توان کاملا به آن اعتماد کرد. افزون‌تر اینکه آیا این کلمات را می‌توان مترادف محسوب کرد یا خیر، وابسته به مبانی اتخاذی درباره این دسته از کلمات می‌باشد.

گزینه بعدی «امثال» می‌باشد که دارای ۱۵۲۷ ریشه و ۳۰۴۳ مشتق از واژگان ضرب المثل‌ها می‌باشد. هم‌چنین در این بخش، گزینه دیگری به نام «مجاز» وجود دارد که برای علاقه‌مندان تحقیق در زمینه فصاحت و بلاغت بسیار مناسب است. منبع استفاده شده در این قسمت، کتاب اساس البلاغه بوده است. برای مثال، کاربر می‌تواند ببیند که کلمه «إبر» آیا استعمال مجازی دارد یا نه. در کتاب اساس البلاغه آمده است که مفهوم حقیقی «إبر»، سوزن است و مجازاً به معنای غیبت و زخم زبان به‌کار برده شده است.

گزینه آخری که در قسمت پژوهش آمده، «معرّب» است که ۱۳۴۶ ریشه و ۲۰۳۲ مشتق را از کتاب شفاء الغلیل در خود جای داده است. اگر محقق لغتی را در این قسمت وارد کند، برنامه نشان می‌دهد که کلمه انتخابی کاربر، عربی است یا از زبانی دیگر.

پرسش و تمرین

۱. ریشه کلمات زیر را با مراجعه به شش لغت‌نامه (مقاییس اللغه، مفردات راغب و...) بیابید. چه تفاوتی بین ریشه‌های ارائه شده وجود دارد؟

یرجونَ، رجاء، بور، قضاوت، عصیان، معصیت، خلوت، رب، ماء، یحیی، انساهم، مطویّات.

۲. با مراجعه به بخش «آیات در کتب» این نرم‌افزار، معانی کلمات قرآنی زیر را از دو لغت‌نامه عام مقاییس اللغه و العین و دو معجم قرآنی پیدا کنید. به نظر شما چه تفاوتی بین معانی بیان شده در هر کتاب وجود دارد؟

یفقهون، یتدبّرون، یعرفون، تعقلون.

۳. با مراجعه به نرم‌افزار، موارد خواسته شده درباره پنج کلمه پیشنهادی استاد را پیدا کنید. (حتی‌المقدور کلمات تکراری نباشد)

معرب، مترادف یا متقارب المعنی، معنای مجازی.

مفردات الفاظ قرآن

همان‌گونه که امروزه برای بسیاری از رشته‌های تخصصی، لغت‌نامه تخصصی وجود دارد، فهم قرآن کریم نیز از لغت‌نامه های تخصصی بی‌نیاز نیست اگر چه رجوع به معاجم عمومی، بخشی از لوازم فهم قرآن است، یکی دیگر از ابزارهای کارآمد، مراجعه به لغت‌نامه‌های قرآنی می‌باشد که فقط به بیان واژگان قرآنی پرداخته و مانند برخی معاجم عمومی، استعمالات غیر استاندارد را در هر واژه نیاورده باشند. یکی از این معاجم، کتاب مفردات الفاظ قرآن اثر راغب اصفهانی است.

شخصیت راغب اصفهانی

در سال تولد و وفات ابوالقاسم حسین بن محمد، معروف به راغب اصفهانی اختلاف وجود دارد، ولی آنچه مسلم است، اینکه وی در اواخر قرن چهارم و

اوایل قرن پنجم هجری می‌زیسته است. زادگاه او را شهر اصفهان نوشته‌اند. راغب در جوانی به بغداد، مرکز خلافت و درس و بحث سفر کرده و در آن‌جا دانش آموخته است. بر سر مذهب او نیز اختلاف نظر وجود دارد.

در مورد شخصیت علمی او گفته‌اند که کتاب‌های او مانند محاضرات الادباء، الذریعه و مفردات الفاظ قرآن در زمان حیات مؤلف شهرت داشته و از آنها نسخه‌برداری می‌شده است. برخی از کتاب‌های قرآنی وی از این قرار است: تفسیر قرآن کریم (جامع التفسیر)، حلّ متشابهات القرآن (درة التاویل فی متشابه التنزیل)، تحقیق البیان فی تأویل القرآن، احتجاج القراء و مقدمه جامع التفاسیر که به صورت کتابی مستقل انتشار یافته است

درمورد مقام علمی او نیز گفتنی است که علمای زیادی از وی تأثیر پذیرفته و کلام او را نقل کرده‌اند. در کتاب البرهان فی علوم القرآن اثر بدرالدین زرکشی (م۷۹۶ق)، از پیشگامان علوم قرآنی درباره او چنین آمده است: «جمعی اقدام بر تدوین و تصنیف کتاب‌هایی در غرایب القرآن نموده‌اند، ولکن از بهترین آنها، کتاب مفردات راغب است؛ زیرا او معانی را از کاربردها به دست آورده است». علاوه‌بر زرکشی، دانشمندان مشهور دیگری مانند سیوطی، فخررازی، علامه طباطبایی و فیروزآبادی نیز در کتاب‌هایشان از وی بهره جسته‌اند. فیروزآبادی در تمجید از وی چنین گفته: «لانظیر له فی معناه» و کتاب بصائرُ ذوی المییز خود را که درباره وجوه معنایی کلمات قرآنی نوشته کاملا تحت تأثیر مفردات راغب به نگارش در آورده است.

ویژگی‌های مفردات راغب

کتاب المفردات تألیف راغب اصفهانی دارای ویژگی‌های چندی است که آن

را از سایر کتاب‌های تألیف شده در موضوع شرح کلمات قرآنی متمایز و ممتاز گردانده است. برخی از ویژگی‌های این کتاب عبارتند از:

استفاده از مصادر مهم لغوی

مهم‌ترین مصادری که راغب از آنها بهره برده، به شرح زیر می‌باشد: المجمل فی اللغه از ابن‌فارس؛ الشامل فی اللغه از ابومنصور الجبان؛ تهذیب الالفاظ از ابن سکیت؛ الجمهره از ابن‌درید و منابع مهم دیگر.

بیان ماده اصلی کلمه در این واژه‌نامه که بر بنیاد مواد اصلی کلمه سامان داده شده، مسلك راغب چنین است که نخست با استفاده از روش تحلیل معنای اصلی ماده را ذکر می‌کند. برای مثال در واژه «انف» می‌گوید: «اصل الانف الجارحه؛ یعنی اصل انف، عضوی است در بدن» و در واژه «أمن» می‌گوید: «أصل الأمن؛ طمأنینه النفس و زوال الخوف»

راغب اصفهانی بر خلاف ابن‌فارس که در بیان معنای کلمات گاه به دو یا سه اصل و گاه به اصول بیشتر معتقد بود، چنین به نظر می‌رسد که به بیش از یک اصل برای کلمات عربی قایل نیست، به همین دلیل تلاش می‌کند که همه معانی مشتقات یک کلمه را به یک معنا برگرداند. برای نمونه ابن فارس در مورد کلمه «ذنب» سه اصل، یعنی سه معنای مستقل بی‌ارتباط با هم بیان کرده است، در حالی که راغب آنها را به یک اصل برگردانده است، یا در مورد ماده «اول» دو اصل (ابتداء الامر و انتهاؤه) بیان کرده است، اما راغب آن را به یک معنا و اصل باز می‌گرداند.

راغب بعد از بیان اصل واژه، به بیان مشتقات آن می‌پردازد. برای نمونه در واژه «أثر»، دیگر مشتقات آن را بیان می‌کند؛ أَثَّرَ، آثَارٌ، أَثَارَةٍ، أَثَرْتُ أُثْرَةً،

الْمِئْثَرَةُ، أَثْرُ، مَأْثُورٌ، أَثَرْتُ، آثُرُهُ أَثْراً و أَثَارَةً و أُثْرَةً، أَثَرَهُ. و الْمَآثِرُ: الْإِيثَارُ، آثَرْتُهُ، الِاسْتِئْثَارُ، اسْتَأْثَرَ أَثِرٌ، آثِراً، و إِثْراً، أَثِير، و با استناد به کاربردهای مختلف این مشتقات در زبان عربی، مشتقات واژه در قرآن و معنای قرآنی آن ریشه را در آیات مختلف بیان می‌کند.

بیان معانی استعمالی با توجّه به معنای اصلی

نویسنده کتاب مفردات، فقط به ذکر معنای اصلی کلمه بسنده نمی‌کند، بلکه معنای استعمالات مختلف آن را با توجه به معنای اصلی آن بیان می‌کند و اگرچه گاهی نحوه ارتباط استعمالات با معنای اصلی را دقیق بیان نمی‌کند، ولی با دقت می‌توان به این ارتباط پی‌برد. برای نمونه در کلمه «جرح» به معنای زخم که بعد از ذکر معنای اصلی، استعمالات آن را ذکر می‌کند. «جارحه» حیوان شکاری را نامیده‌اند زیرا زخمی می‌کند و یا کسب می‌کند، اعضاء بدن را که کار می‌کنند «جَوَارِح» گویند زیرا اثر می‌گذارند و یا کسب می‌کنند، «اجتراح» کسب گناه و اصل آن از «جراحة» است، مانند: ماده «سعر» به معنای افروزنده آتش که راغب استعمالات آن را چنین ذکر می‌کند:

«**مِسْعَر**»: هیزم و چوبی که با آن آتش افروزند.

«**اسْتَعَرَ الحربُ**»: آتش جنگ افروخته شد مثل اشتعل.

«**اسْتَعَرَ اللُّصُوصُ**»: دزدان به حرکت درآمدند، گویی که مشتعل شدند.

«**ناقة مسعورة**»: یعنی شتری برانگیخته و هیجان زده شده است.

«**السُّعَار**»: حرکت آتش.

«**سَعُرَ الرَّجُلُ**»: گرمازده شده.

در آیه «عَذابِ السَّعِيرِ» که فعیل در معنی مفعول است. (عذاب شعله‌ور و افروخته است)

و آیه: ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ﴾[1] (مجرمین در دنیا در گمراهی و در آخرت در عذابند).

«السِّعْر في السّوق»: یعنی فزونی نرخ امتعه بازار که تشبیهی به بالا رفتن شعله آتش است (تورّم).

همان‌طور که در کتاب مقاییس اللغة ذکر شد، استعمالات واژه، ذیل معنای اصلی آن می‌آمد و خواننده با کمی دقت، ارتباط این استعمالات با معنای اصلی را درک می‌کرد. در این کتاب نیز راغب به وجه ارتباطی کلمه با ریشه توجه دارد.

استفاده از معانی استعمالات قرآنی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های کتاب راغب در گزارش معنای کلمه و لغت آن است که راغب برای کشف و بیان معنای لغت فقط به فرهنگ عربی مراجعه نمی‌کند و به استعمالات عرب اکتفا نمی‌کند، بلکه وی همواره برای فهم دقیق‌تر معنای کلمات به خود قرآن مجید هم به عنوان یک منبع غنی و معیار برای کشف معنای کلمات عربی مراجعه می‌کند. راغب در بیان معنای بسیاری از کلماتی که در قرآن دارای بسامد زیاد و متنوع است آشکارا متأثر از کاربردهای قرآن معنای کلمه را بیان می‌کند. راغب بعد از بیان معنای اصلی واژه، به بیان استعمال قرآنی آن می‌پردازد و معنی هر کاربرد را بیان می‌کند. برای مثال در واژه «أخذ» که آن را به معنای حیازت یا تحصیل نمودن چیزی

---

۱. قمر: ۴۷.

می‌گیرد، بیان می‌کند که این تحصیل نمودن، یا به صورت گرفتن چیزی است مثل آیه ﴿مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ﴾[1] یا به صورت قهر و غلبه است، مثل آیه ﴿لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ﴾[2]. راغب در بیشتر واژه‌ها کاربردهای قرآنی را به همین شکل بیان می‌کند.

البته این کتاب، گاهی از تبیین اختصاری واژگان فراتر رفته و چهره تفسیری به خود گرفته است. وی در معنا کردن واژگان، افزون بر ریشه‌یابی ادبی و اشتقاقی آن، به آیات هم‌گون نیز توجه می‌کند و از سنجش آیات با هم می‌کوشد تا به معنای واژه نزدیک شود.

ویژگی‌های تنظیم کلمات

در بین کتاب‌های مفردات قرآن، اولین کسی که کتاب خود را بر اساس حروف الفبایی تنظیم کرد، راغب اصفهانی است که این شیوه در چینش کلمات باعث سهولت استفاده از آن شده است. اگرچه قبل از راغب ابن‌فارس کتاب خود را بر اساس الفبا تنظیم کرده است، ولی این شیوه الفبایی مرسوم نبوده و همان گونه که قبلا آشنا شدید شیوه ابن‌فارس یک شیوه خاص و منحصر به فرد بود، به علاوه این که در معاجم قرآنی راغب برای اولین بار این شیوه الفبایی را به کار گرفته است.

برخی نکات قابل توجه در چینش کلمات در مفردات راغب:

الف. راغب هنگام تنظیم کلمات در هر حرف، سعی کرده ابتدا کلمات ثنایی را بیاورد و بعد ثنایی مضاعف و بعد کلمات ثلاثی؛ همان‌گونه که در برخی

---

۱. یوسف: ۷۹.

۲. بقره: ۲۵۵.

کتب معجم پیشین نظیر العین و مقاییس این ترتیب مراعات شده بود. در مواردی که راغب، دوحرفی‌های مضاعف را در ثنایی‌ها نیاورده و در ثلاثی‌ها ذکر می‌کند، البته این همواره رعایت نشده در مواردی ثنایی‌های مضاعف را بدل از حروف دیگر و در برخی موارد سه حرف جدا گرفته است و در ثلاثی‌ها آورده است.

ب. گاهی در تنظیم کلمات در حرف دوم یا سوم ترتیب مرسوم الفبایی رعایت نشده است. مثلاً: بدا، بدر، بدع، ولی «بدل» را زودتر از «بدع» ذکر کرده است. اینکه آیا این ترتیب از روی اشتباه یا به دلایلی مانند توجه به مخارج حروف بوده، نیاز به بررسی بیشتری دارد.

ج. در برخی اسم‌های عجمی به دلیل مشخص نبودن اصل آن کلمه، هر دو احتمالی که در ریشه آن وجود دارد، ذکر کرده است و این هم ضعف این کتاب نیست؛ چراکه ریشه اسم‌های غیر عربی را به یقین نمی‌توان مشخص نمود و برای مراجعه کننده، پیدا کردن آن با توجه به ارتکازات ذهنی خود از این واژه آسان‌تر می‌باشد. برای نمونه «جالوت» را در ذیل «جول» به صورت مستقل آورده: «جالوت اسم ملكٍ طاغٍ رماهُ داود علیه‌السلام فقتله و هو المذکور فی قوله تعالی: ﴿وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ﴾[1]؛ جالوت، نام پادشاهی طغیانگر است که حضرت داوود علیه‌السلام او را تیر انداخت و به قتل برساند و در آیه «و قتلَ داوودُ جالوتَ» یادآوری شده است». در جای دیگری نیز ذیل واژه «جلت» گفته است: «خدای تعالی گوید ﴿ولمّا برزوا لجالوتَ وجنودِهِ﴾[2] واژه جالوت غیر عربی است و ریشه‌ای در زبان عرب ندارد».

---

۱. بقره: ۲۵۱.

۲. بقره: ۲۵۰.

پرسش و تمرین

۱. دو نمونه از کتب مهم قرآنی راغب را نام ببرید.

۲. سه نفر از کسانی را که از مفردات راغب بهره جسته‌اند، نام ببرید.

۳. دو نمونه از منابع مهمی که راغب از آنها در مفردات قرآن استفاده کرده‌اند، کدام‌اند؟

٤. سه مورد از مهم‌ترین خصوصیات این کتاب چیست؟

٥. نظر راغب درباره معنای اصلی هر کلمه چیست؟

٦. روش ترتیب و تنظیم این کتاب را به طور خلاصه بیان نمایند.

۷.معانی کلمات قرآنی زیر را از مفردات راغب پیدا کنید.

تحسّسوا، تجسّس، نفخ (ینفخ فی الصور)، نفح (نفحة: انبیاء، ٤٦)

۸.معنای کلمات زیر را از کتاب مفردات الفاظ قرآن و معجم مقاییس‌اللغه پیدا کنید. آیا بین معانی ارایه شده در دو کتاب تفاوتی هست؟

عقل، علم، تفکّر، تدبّر، جهل.

بیشتر بدانیم

المعجم فی فقه لغة القرآن و سر بلاغته

این معجم از نخستین معاجمی است که به صورت گروهی در ایران تدوین شده و در بخش قرآن بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی زیر نظر استاد محمد واعظ‌زاده خراسانی در حال تکمیل می‌باشد. در ابتدای هر جلد این معجم، پژوهشگران آن جلد معرفی شده‌اند.

این کتاب، معجم اختصاصی الفاظ قرآن کریم است. در این معجم، به بیان تعداد بسامد هر واژه و مشتقاتش در قرآن اشاره شده و در ذیل هر واژه، علاوه بر معنای لغوی به نصوص تفسیری درباره آن کلمه نیز پرداخته شده است، از اینرو این معجم را می‌توان نوعی تفسیر موضوعی با محوریت اصطلاحات نیز به شمار آورد.

ویژگی‌های کتاب

آنچه اهمیت این کتاب را برای پژوهشگران افزون می‌کند، گستردگی و حجم مطالب جمع‌آوری شده از مهم‌ترین منابع لغوی، ادبی و تفسیری می‌باشد. ذکر مشتقات با معانی متفاوت و بیان استعمالات قرآنی، از دیگر ویژگی‌های این معجم است که در ذیل به آنها اشاره می‌گردد:

۱. جمع‌آوری و تتبع کامل از نصوص لغوی و ادبی و تفسیری مهم برای هر ماده قرآنی به ترتیب زمانی نویسندگان آنها، که خواننده را نیز با تطوّر واژه آشنا می‌کند. برای مثال در ذیل ماده «أمد» از لغویان و مفسّرانی چون:

الخلیل، أبوعمرو الشیبانی، الفرّاء، أبوعبیده، الطبری، الجوهری، ابن فارس، ابوهلال، ابن‌سیده، الراغب، الزمخشری، الطبرسی، ابن‌اثیر، الصغانی، فیروزآبادی، طریحی، مراغی، الحجازی، محمد اسماعیل ابراهیم، محمود شیت و المصطفوی مطلب نقل می‌کند.

۲. بیان تمام مشتقات استفاده شده از هر ماده در قرآن مانند ذکر مشتقات ماده «أنس»: آنس، آنستم، آنستُ، تستأنسوا، مستأنسین، إنس، الإنس، اُناس، أناسیّ، إنسان، الإنسان، انسیّا. همچنین معانی هر یک با اختلافاتی که در نصوص تفسیری وجود دارد ذکر شده است.

۳.در عنوان «اصول لغویه» که در هر واژه ذکر شده، ابتدا با جمع‌بندی مبتنی بر نصوص لغوی، ادبی و تفسیری به معنای اصلی هر ماده می‌پردازد و در ادامه، معنای اصطلاحی و استعمالی آن واژه را بیان می‌کند و در مواردی که در سه حرف اصلی اختلاف است، نظر خود را با تحلیل بیان می‌کند. بیان معنای استعمال قرآنی در هر ماده، از وجوه تمایز این معجم نسبت به معاجم دیگر است.

۴.ذکر اسماء عَلَم قرآنی و بیان مواردی مانند معرّب بودن، ریشه و نصوص تاریخی درباره آنها نظیر: ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، إستبرق و....

۵.از ویژگی‌های دیگر این کتاب، ذکر منبع در هر واژه و بیان کردن معانی آن با توجه به زمان نگارش منابع است که علاوه بر آشنایی با سیر تطوّر لغوی واژه، مراجعه کننده با منابع لغوی آشنا می‌شود و در مواردی که اقوال، شبیه هم است بعد از ذکر مورد اول برای ارجاع به موارد بعد، نام نویسنده دوم با نشانی کامل کتاب‌ها آمده است. مثال: أبوعمرو الشیبانی در ماده «أرک»: یقال للابل التی تأکل الأرک: أراکیّة و أوَارِک. (ابن فارس ۱:۸۳) نحوه ابن سیده (الإفصاح ۱:۵۲۹) و ابوعُبَیده (ابن فارس ۱:۸۴).

مجمع البحرین و مطلع النیّرین

برای دستیابی به هدف فهم معنای احادیث معاجمی تدوین شده‌اند، که از آنها با نام غریب الحدیث یاد می‌شود. در جهان تشیع نیز، یکی از مهم‌ترین معاجمی که هم به شرح واژگان قرآنی و هم به شرح واژگان حدیثی پرداخته، مجمع البحرین است که در این درس با آن آشنا می‌شویم.

مجمع البحرین و مطلع النیّرین

این کتاب، تألیف شیخ فخرالدین بن محمد علی بن احمد بن علی بن احمد بن طریح بن خفاجی (۹۷۹ ۱۰۸۷ق) از دانشمندان بزرگ و لغوی سرشناس و فقیه نام آور و محدث قرن یازدهم هجری به شمار می‌آید. خاندان «آل طریحی» از خاندان‌های ریشه دار و اصیل در نجف اشرف می‌باشند.

شیخ فخر الدین طریحی شاگردان فراوانی را تربیت نموده است که هر یک از علمای بزرگ اسلام می‌باشند از جمله شاگردان مشهور طریحی سید هاشم بحرانی (د ۱۱۰۷ ق) صاحب تفسیر مشهور البرهان، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (د ۱۱۰۴ق) صاحب کتاب ارزشمند «وسائل الشیعة» و سید نعمت

الله موسوی جزائری (د ۱۱۱۲ ق) مؤلف کتاب فروق اللغه می‌باشند. طریحی دارای تألیفات فراوانی در حوزه های فقه، حدیث، رجال، اصول، لغت و سایر دانش‌های اسلامی بوده که شمار آنها به حدود ۴۰ اثر می‌رسد. از جمله آثار طریحی در حوزه لغت عبارتند از: التکملة و الذیل و الصلة للصحاح، که در تکمیل کتاب صحاح جوهری است؛ غریب القرآن، این کتاب در سال ۱۳۷۲ هجری در نجف اشرف به چاپ رسیده است و از همه مشهورتر کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین است. این کتاب مجموعه‌ای است در شرح لغات مهم و الفاظ ناآشنایی که در قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام به کار رفته است.

سرانجام شیخ فخر الدین طریحی، در سال ۱۰۸۷ هجری در شهر «رماحیه» و پس از عمری خدمت به علوم و معارف اهل بیت علیهم‌السلام دیده از این جهان فرو بست و در نجف اشرف مدفون گشت.

انگیزه تألیف مجمع البحرین

شیخ فخر الدین طریحی در مقدمه کتاب، انگیزه خود را از نگارش کتاب مجمع البحرین این گونه بیان کرده است: «از آنجا که در شرح روایات و احادیث منسوب به غیر اهل بیت رسول خدا علیهم‌السلام کتاب‌های متعددی نگاشته شده است اما از علمای شیعه و علمای بزرگ غیر شیعه کتابی مستقل در شرح اخبار و روایات اهل بیت علیهم‌السلام نگاشته نشده است، این امر مرا وا داشت تا کتابی کامل و وافی در شرح سخنان و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام تصنیف کرده و پرده از چهره کلمات غریب و ناآشنای کلمات احادیث بردارم و غبار از چهره مبهمات آن برگیرم. سپس در کنار شرح کلمات غریب احادیث، واژه‌های غریب و ناآشنای قرآنی را نیز بر آن افزوده و شرح دادم تا از مجموع کتاب و سنت به همراه هم بهره‌مند گردیم.»

طریحی این کتاب خود را بعد از نگارش کتاب «غریب القرآن» و کتاب «غریب الحدیث» در جوار بیت‌اللـه الحرام، در شهر مکه به نگارش درآورده است.

ویژگی کتاب مجمع البحرین

این کتاب در درک صحیح معانی روایات امامان معصوم علیهم‌السلام که در زمینه مباحث اعتقادی و فقهی و اخلاقی و دیگر مباحث وارد شده است، بسیار مفید و قابل توجه است. نکته قابل توجه این است که گرچه غرض طریحی در تألیف این کتاب شرح کلمات غریب و ناآشنای قرآن و احادیث معصومان بوده است، اما وی خلاف رویه رایج در کتاب‌های غریب القرآن و غریب الحدیث در بعض موارد به شرح معنای پاره‌ای کلمات می‌پردازد بدون آن که در صدد شرح آیه یا حدیثی باشد و به آیه یا حدیثی استناد کند.

منابع کتاب

یکی از معیارهای اعتبار و ارزشمندی کتاب، منابعی است که مؤلف اثر در تدوین اثرش از آنها بهره می‌گیرد. بنابراین برای شناخت اعتبار و ارزش کتاب «مجمع البحرین» آگاهی از منابعی که مؤلف ارجمند آن از آنها بهره گرفته لازم است. مهمترین منابعی که مرحوم طریحی در تألیف مجمع البحرین از آنها بهره گرفته است عبارتند از:

۱-«الصحاح» اسماعیل بن حماد جوهری (د ۳۹۳ ق).
۲-«النهایة في غریب الحدیث و الأثر»، از ابن اثیر (د ۶۰۶ ق).
۳-«الفائق فی غریب الحدیث و الاثر»، نوشته جار اللـه زمخشری (د ۵۳۸ ق).
۴- مفردات راغب اصفهانی.
۵-«الغریبین» نوشته هروی.

۶-«أساس اللغة» زمخشری.

۷- تفسیر مجمع البیان طبرسی. و بسیاری از منابع مهم و معتبر لغوی و غریب القرآن و غریب الحدیث دیگر.

ترجمه مجمع البحرین

کتاب «مجمع البحرین» توسط نجم الممالك، میرزا اسماعیل بن زین العابدین تهرانی ستاره‌شناس، مشهور به مصباح، متولد ۱۳۰۰ هجری و معاصر با آقا بزرگ تهرانی به فارسی ترجمه شده و با نام «ترجمه مجمع البحرین» منتشر گشته است. وی لغات فراوان دیگری را نیز به آن افزوده است.

شیوه چینش کلمات و تدوین کتاب

شیوه تنظیم کلمات در کتاب مجمع البحرین، به پیروی از صحاح اللغه جوهری بر پایه نظام قافیه بوده و کلمات با ترتیب حروف الفبا ابتدا لام الفعل و سپس فاء الفعل است. مثلا در حرف الف کلماتی قرار می‌گیرند که لام الفعل آنها حرف الف باشد و در حرف جیم کلماتی می‌آیند که لام الفعل آنها حرف جیم باشد، سپس تنظیم کلمات در حرف الف و حرف جیم با رعایت فاء الفعل کلمه است، یعنی مثلا در حرف جیم به ترتیب کلماتی می‌آیند که لام الفعل آنها حرف جیم بوده و فاء الفعل آن حرف همزه و سپس فاء الفعل حرف باء و به ترتیب سایر حروف الفبا باشد.

روشن است که استفاده از این شیوه تنظیم کلمات برای طلاب در روزگار معاصر که ذهن‌ها با ترتیب حروف الفبا از فاء الفعل انس گرفته بسیار دشوار و وقت‌گیر است، به همین دلیل معاصران از این کتاب ارزشمند چندان استفاده نمی‌بردند. اما با تلاش بعضی محققان که کتاب را به ترتیب حروف الفبای

رایج منتشر کردند و نرم افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور، استفاده از این اثر برای محققان معاصر تسهیل شده است.

از نظر شیوه بحث نیز طریحی در ذیل هر واژه پس از بیان مختصر معنای لغت ابتدا به بررسی و توضیح معنای آن کلمه در قرآن می‌پردازد و سپس معنا یا معانی آن کلمه در احادیث مختلف را بیان می‌کند. طریحی در هر دو مورد اغلب به آیات و احادیث شریفه نیز استناد کرده و متن آیه و روایت را نیز ذکر می‌کند.

برای نمونه وی در ذیل واژه «قهرم» می‌نویسد:

در حدیثی از امیرالمومنین علی علیه‌السلام آمده است: «لا تملك المرأة ما جاوز نفسها، فإن المرأة ريحانة و ليست بقهرمانة»

«قهرمان» کسی است که امور مختلف به او واگذار می‌شود، مثل خزانه‌دار، وکیلی که نسبت به آنچه در دست اوست و به او واگذار شده محافظت می‌کند، نیز به کسی که کارهای انسان را انجام می‌دهد قهرمان گفته می‌شود. این کلمه در اصل فارسی است[1].

همچنین وی ذیل واژه «وصل» بعد از ذکر چند آیه قرآن مشتمل بر این واژه و معانی گوناگون آن می‌نویسد:

و در حدیث آمده است: «صلوا أرحامكم»، مقصود از «صله رحم» همان نیکی کردن و احسان به خویشاوند است، و لو اینکه آن نیکی و احسان دیدار و مزاح و نشستن با خویشاوند و یا سلام به آنها باشد، همان‌گونه که نسبت به این موارد روایت نقل شده است[2].

---

۱. مجمع البحرین، ج۶، ص ۱۵۰. بنابر این معنای حدیث شریف این است که: زن گل است، نه کسی که باید کارهای مرد را انجام دهد (خدمتکار).

۲. همان، ج۵، ص ۴۹۲.

پرسش و تمرین

۱.نام نویسنده مجمع البحرین چیست؟ و در چه قرنی تدوین یافته است؟

۲.چرا مؤلف به تدوین این معجم اقدام کرد؟

۳.سه نمونه از منابع مهم صاحب مجمع البحرین را بگویید.

٤.چه کسی این معجم را ترجمه کرد؟ و چه اقدامی افزون بر ترجمه روی آن انجام داد؟

٥.ویژگی این معجم را تبیین نمایید.

٦. واژگان این کتاب چگونه تدوین شده‌اند؟

۷.شیوه ارائه معنای هر واژه را با ذکر یک نمونه تبیین نمایید.

۸.بعد از مشخص کردن ماده واژگان زیر،با مراجعه به مجمع البحرین، معانی آنها را پیدا کنید:

تعفّف، کفاف، تکافا، ذَنوب(بفتح الذال)، عاقل، صلاة، رم.

بیشتر بدانیم

النهایة فی غریب الحدیث و الأثر

«النهایة فی غریب الحدیث و الأثر» تألیف مبارک بن محمد بن عبدالواحد شیبانی، معروف به ابن‌اثیر جزری، (متوفی ۶۰۶ ق) می‌باشد که از معاجم غریب حدیث به‌شمار می‌رود. وی در این کتاب، احادیث غریبی را که در متون و منابع دینی پراکنده است، گرد آورده و به شرح و توضیح آنها از جهت لغوی پرداخته است.

این کتاب ماخوذ از «غریبین» هروی و «غریب الحدیث» ابوموسی اصفهانی می‌باشد. درباره‌ی کلام «غریب» دو وجه گفته‌اند: یکی آنکه مراد از آن بعید المعنی و غامض باشد؛ چنان‌که فهم، بدان جز با تأمل بسیار و به‌کار انداختن اندیشه نرسد و دیگر آن‌که مراد سخن قبایل دور افتاده‌ی عرب است، چون به کلمه‌ای از لغات عرب برمی‌خوریم آن را غریب می‌شماریم.

ابن اثیر خود می‌گوید: «من در این دو کتاب امعان نظر کردم. کتاب ابوموسی مقتبس از کتاب غریبین هروی است و بعضی از احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم که دارای کلمات غریب‌اند در این کتاب‌ها نقل نشده است و من در «نهایة» این احادیث را افزودم».

روش چینش کلمات:

کتاب طبق حروف الفبا تنظیم شده و حاوی ۲۸ حرف است. در هر باب مؤلف ریشه لغتی را که در حدیث به‌کار رفته ذکر می‌کند، سپس حدیث و یا سخن صحابی یا تابعی را بیان کرده و پس از آن به شرح لغت مورد نظر می‌پردازد.

ویژگی‌های کتاب:

۱. تتبع و جستجوی کامل و دقیق در صحیحین برای پیدا کردن کلمات غریب جدید؛

۲. نقل قول‌های متعدد از کتاب‌های قبلی غریب الحدیث؛

۳. اختصارگویی و پرهیز از ذکر متن احادیث مگر در موارد ضرورت؛

۴. مؤلف در جلد اول به اهمیت و جایگاه علم حدیث می‌پردازد و آن را یکی از واجبات کفایی و حقی از حقوق دین می‌شمارد. ابن‌اثیر، علم حدیث را به دو قسم علم به الفاظ و علم به معانی تقسیم کرده و شناخت الفاظ را مقدم بر معانی می‌داند و متذکر می‌شود که برای رسیدن به این هدف باید از قواعد زبان عربی پیروی کرد. وی در ادامه الفاظ را به دو قسمت مفرد و مرکب تقسیم نموده است و شناخت مفرد را مقدم بر مرکب می‌داند؛ زیرا ترکیب، فروعی از افراد به‌شمار می‌رود. همچنین الفاظ مفرد یا عام هستند یا خاص و بعضی از این الفاظ خاص هستند که به صفت غریب متصف‌اند. مؤلف، معرفت واژگان را به دو بخش ذاتی یعنی شناخت کلمه از حیث وزن، بناء و حروف اصلی آن و یا معرف صفاتی یعنی شناخت واژگان از حیث اعراب و حرکات آن تقسیم می‌کند.

شناخت موضوعات مطرح در معاجم[1] (۱)

در رجوع اولیه به کتب لغت، اولین مشکلی که برای مبتدیان پیش می‌آید این است که با متنی پیچیده و دارای نکات مختلف روبرو می‌شوند. مشتقات، استعمالات و استنادات و معانی مشابه و نقل اقوال گذشتگان و... در هر واژه‌ای کم و بیش یافت می‌شود. از این‌رو برای فهم معنای واژگان، همچنین بهره‌مندی از موضوعات مطرح در معاجم نیازمند آشنایی با موضوعات معاجم و کسب مهارت‌هایی برای مراجعه به معاجم و آشنایی با روش‌های لغویان در بیان و تحلیل معنای لغات زبان عربی هستیم، که در این قسمت به این مباحث پرداخته می‌شود.

هدف معاجم فقط ذکر معانی ماده نیست بلکه لغویان در معاجم اهداف دیگری را پیگیری می‌کنند و آن ذکر مشتقات، استعمالات و استنادات و معانی مشابه و نقل اقوال گذشتگان و... است. فهم مادّه کلمه،وزن و هیات هر واژه و مشتقات آن، بیان جمع و مذکّر و مونث هر واژه و...از جمله اموری

۱. از این قسمت تا ابتدای بخش دوم؛ مطالعه آزاد است.

است که معاجم متکفل آن هستند. چون عرب‌ها هر ماده‌ای را در هر وزن و هیاتی استعمال نمی‌کنند و این امر متکی به سماع است برای فهم موارد استعمالی باید سراغ معاجم رفت.

همچنین شناخت و تفکیک توضیحاتی که ذیل یک ماده می‌آیند کمک شایانی به فهم معنای واژگان می‌کند. سه درس پیش‌رو به بررسی این مسایل اختصاص دارد و در این درس به بیان شیوه معرّفی ماده و ضبط کلمه و هیات‌های صرفی اسما می‌پردازیم. مصدر، مشتقات و جمع واژگان در معاجم از موارد هیات اسما می‌باشند که در این درس توضیح داده شده‌اند.

ماده

عرب از ترکیب حروف، هر ماده‌ای را نمی‌سازد. همان طور که در دروس گذشته خواندید خلیل تحت عنوان مستعمل و مهمل از ماده‌های کلمات بحث کرده است؛ بلکه تلفظ برخی حروف در کنار هم برای عرب بسیار ثقیل است. برای یافتن ماده‌هایی که در زبان عربی به کار می‌رود می‌شود از مدخل‌های معاجم کمک گرفت.

ضبط

مقصود از ضبط، حرکت و إعراب و تلفظ صحیح واژگان است. در معاجم کهن برای بیان ضبط واژگان معمولا از یکی از روش‌های زیر بهره می‌گیرند:

۱. گاهی با نهادن علائم فتح و کسر و رفع روی کلمه در متن، ضبط آن را مشخص می‌کنند، مانند الجَذْم: سرعة القطع....جِذْمُ القوم: أصلُهم. و الجُذْمة و الجِذْمة: القطعة. (العین)

۲. یکی دیگر از روش‌های رایج برای بیان ضبط کلمه استفاده از عناوین

کسر، فتح، ضمه، تشدید، مضموم، مفتوح و مکسور است، مانند: جذم: الجِذْمُ بالكَسْر أَصْلُ الشَّيءِ و الجَذْمُ بالفَتْحِ أَلقَطْعُ. (مصباح المنير)، جنز: جَنَزْتُ الشَّيءَ ...و هى بالفَتْحِ و الْكَسْرِ و الكَسْرُ أَفْصَحُ و قَالَ الأَصْمَعِى و ابْنُ الأَعْرَابِيِّ بالكَسْرِ الميتُ نَفْسُهُ و بالفَتْحِ السَّرِيرُ. (مصباح المنير)

الدِّبْسُ: بِالْكَسْرِ عُصَارَةُ الرُّطَبِ. (مصباح المنير)

۳. روش دیگری که آن نیز بسیار رایج است این است که برای بیان ضبط یک کلمه به کلمات مشابه در ضبط مثال می‌زنند و از کاف تشبیه، مثل، نحو استفاده می‌شود مانند:

الغُرْضَةُ بالضم: التصديرُ، و هو للرَحْلِ بمنزلة الحزام للسرج، و البِطانِ للقتبِ. و الجمع غُرْضٌ، مثل بُسْرَةٍ و بُسْرٍ، و غُرُضٌ مثل كُتْبٍ و كُتُبٍ. و يقال للغُرْضَةِ أيضاً: غَرْضٌ، و الجمع غُرُوضٌ، مثل فَلْسٍ و فُلُوسٍ. (صحاح)

۴. یکی دیگر از روش‌های معرفی ضبط کلمه که گاه از آن استفاده شده به کار بردن تعبیر «وزن» یا «وِزان» است. در مواردی که وزن کلمه بیان می‌شود به تبع وزن ضبط آن نیز، مشخص می‌شود مانند:

المِصْحَاة: جام يشرب فيه بوزن مِفْعَلة. (العين)

و رجل أُسْحُوان: كثير الأكل. و السَّحَّاء بوزن فَعَّال: متخذ المَسَاحِي، و السِّحَايَة: حرفته. (العين)

بناء شَيء: شَيءبوزن فَيْعِل، ولكنهم اجتمعوا قاطبة على التخفيف. (العين)

الْبَرْتَكَانُ: وِزَانُ زَعْفَرَانٍ كساءٌ مَعْرُوفٌ. (مصباح المنير)

۵. در شیوه اهل لغت مرسوم است که گاهی در بیان ضبط و معنای کلمه، به جای بیان صریح معنا آن را با کلمه دیگر مقایسه و تشبیه می‌کنند، گاه با به کار

بردن حرف تشبیه(ک) و گاه بدون آن، مانند: «عَرُب کفَصُح» که در این مثال هم ضبط کلمه بیان شده است و هم معنای «عَرُب».

هیأت‌های صرفی

همان‌طور که در علم صرف خواندید معمولا تفاوت در هیأت کلمات، سبب تغییر معنی می‌شود. آنچه که مهم است این است که در ساخت این هیات‌ها، یعنی بردن یک ماده به هیأتی مخصوص ناچاریم به معاجم مراجعه کنیم. چون در زبان عربی کاربرد هر ماده در هیأت، مشروط به استعمال عرب‌ها می‌باشد، یعنی سماعی است و راهی جز شنیدن(سماع) از آنان ندارد. لذا پیش از ساخت یک هیأت باید ببینیم آیا عرب این ماده را در این هیأت خاص استعمال کرده است یا نه؟ از جمله مهم‌ترین هیأت‌های افعال باب‌های مختلف ثلاثی مجرد و مزید است و از جمله مهم‌ترین هیأت‌های اسما می‌توان مصدر و جمع را ذکر کرد در ادامه برخی از هیأت‌های مختلف اسما و افعال را ذکر می‌کنیم:

معرفی ابواب ثلاثی مجرد مورد استعمال در یک ماده

آنچه در افعال ثلاثی مجرد مهم است بیان عین‌الفعل اولین صیغه در ماضی و مضارع است. در بیان وزن باب ثلاثی مجردِ کلمات، معاجم از دو روش استفاده می‌کنند: یکی بیان علائم مانند

العَقْل: نقیض الجهل. عَقَلَ یَعْقِل عَقْلا فهو عاقِل. (العین)

نَقَعَ الماء في مَنْقِعَة السیل یَنْقَع(العین)

و روش دیگر مثال آوردن به وزن مشابه مانند:

جَنَ عَلَیْهِ مِنْ بَابِ قَتَلَ(مصباح المنیر) یعنی (فَعَلَ یَفعُلُ)

جَهْداًمِنْ بَابِ نَفَع (مصباح المنير) يعنى (فَعَلَ يَفعَلُ)

الحَبْسُ: الْمَنْعُ و هُوَ مَصْدَرُ حَبَسْتُهُ مِنْ بَابِ ضَرَب (مصباح المنير) يعنى (فَعَلَ يَفعِلُ)

معرفی ابواب ثلاثی مزید که ماده لغت در آنان استعمال شده

در معاجم بعد از بیان هیأت فعل ثلاثی مجرد به افعال ثلاثی مزیدی که در آن استعمال شده است اشاره می‌شود و معنای آن در باب مذکور بیان می‌شود و اگر فعلی در یکی از باب‌های مزید در مجموع معاجم نباشد یعنی در آن باب، کاربرد ندارد و در زبان عربی نمی‌شود بدون استناد به کلام عرب هر ماده‌ای را به هر باب مزیدی برد. الباء و السين و الميم أصلٌ واحد، و هو إبداء مُقَدَّم الفَمِ لمسَرّة؛ و هو دون الضّحك. يقال بَسَم يَبْسِم و تَبَسَّم و ابْتَسَم. (مقاييس)

نَكَحَها و استنكحها ...و تناكحوا تكثروا. و فلانة ناكِحٌ في بني فلانٍ... أنكَحوا. (اساس البلاغه)

أَكْرَهْتُهُ على كذا و كَرَّهْتُ إليه الشيءَ تَكْرِيهاً: نقيض حَبَّبْتُهُ إليه. و اسْتَكْرَهْتُ الشيءَ. (صحاح)

استفاده از معاجم جامع‌تر و متاخر مانند لسان العرب و تاج العروس در این امر می‌تواند کمک بیشتری به ما انجام دهد. راه آسان‌تر استفاده از نرم افزار «قاموس النور» است که زمانی که مشتقات را می‌آورد تمامی ابواب مزیدی که در مجموع معاجم است ذکر می‌کند. مانند ماده «فلح» باب تفعل تَفَلَّحَتْ (لسان العرب) باب استفعال استَفلِحی (مقاییس) باب إفعال أَفْلَحُ (صحاح) باب تفعیل فَلَّحوا (لسان العرب)

ماده حکم در ابواب افعال- أَحْكَمَ(العین) باب استفعال- اسْتَحْكَمَ(العین) باب افتعال-احْتَكَمَ (العین) تَحَاكَمْنَا(مفردات) باب تفاعل- تَحَاكَمُوا (صحاح) باب تفعل- تَحَكَّمَ (قاموس المحیط)

مصدر

در معاجم معمولا بعد از صیغه ماضی و مضارع، مصدر نیز ذکر می‌شود.

طَلَبْتُهُ: أَطْلُبُهُ، طَلَباً(مصباح المنیر) دامَ: الشیءُ، يَدُومُ، دَوْماً و دَوَاماً و دَيْمُومَةً. (مصباح المنیر)

العِظَم: مصدر الشيء العَظِيم. عَظُمَ الشيء عِظَماً فهو عَظِيم. و العَظَامَة: مصدر الأمر العَظِيم. عَظُمَ الأمر عَظَامَةً. (العین) المِزَاح مصدر كالمُمَازَحَة. (العین) القَسْمُ مصدر قَسَمَ يَقْسِمُ قَسْماً، (العین) الزَّوْر: مَصْدر زَارَه يَزُورُه زَوْراً، أَي لَقِيَه بزَوْرِه، أَو قَصَدَ زَوْرَه أَي وِجْهَته، كما في البَصائر، كالزِّيَارَة، بالكَسْر و الزُّوَارِ، بالضَّمّ، و المَزَارِ، بالفَتْح، مصدر مِيمِيّ. (تاج العروس) «لِإِيلافِ قُرَيْشٍ[1]» مصدر من آلف. (مفردات) الْمَنْطِقُ مصدر میمیّ و یدلّ علی استمرار و جریان. (التحقیق)

جمع

از اموری که در معاجم به آن اشاره می‌شود جمع‌ها می‌باشد. اوزان جمع مکسر فراوان است و تعداد آن به حدود چهل وزن می‌رسد. برای شناخت این اوزان هیچ راهی قطعی جز مراجعه به معاجم وجود ندارد.

برای بیان جمع با عباراتی نظیر: الجمع، جمع، جمعه، جمعها، جمع القلیل، جمع الکثیر و امثال آن در معاجم استفاده می‌شود.

---

۱. قریش: ۱.

و جمع الأَعرج عُرْجان. و العَرْجاء: الضبع. و جمعه: عُرْج. أُعَيْرِج: حية صماء لا تقبل الرقية، و تطفر كما تطفر الأفعى و جمعه: أُعَيْرِجات. (العين)

عِجَّوْلَة، و جمعها: عَجاجِيل. (العين)

صَفِيحة، و جمعه صَفَائِح. (العين)

الْخُرْطُومُ الأنْفُ و الْجَمْعُ خَرَاطِيمُ مِثْلُ عُصْفُورٍ و عَصَافِيرَ. (مصباح المنير)

و القَدُّ أيضا: جِلد السَخلةِ الماعزةِ، و الجمع القليل أَقُدٌّ و الكثير قِدَادٌ، عن ابن السكيت. (صحاح)

ابن السكيت: السِّقَاءُ يكون للَّبن و للماء، و الجمع القليل أَسْقِيَةٌ و أَسْقِياتٌ، و الكثير أَسَاقٍ. (صحاح)

الذِّئْبُ: يُهْمَزُ وَ لَا يُهْمَزُ و يَقَعُ عَلَى الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَى و رُبَّمَا دَخَلَتِ الْهَاءُ فِى الْأُنْثَى فَقِيلَ ذِئْبَهٌو جَمْعُ الْقَلِيلِ أَذْؤُبٌ مِثْلُ أَفْلُس وَ جَمْعُ الْكَثِيرِ ذِئَابٌ و ذُؤْبَانٌ (مصباح المنير)

پرسش و تمرین

۱. مهم‌ترین موضوعات مطرح در معاجم را نام ببرید.

۲. مادّه، ضبط، هیات‌های صرفی که در معاجم مطرح شده را با ذکر مثالی توضیح دهید.

۳. با مراجعه به لغت‌نامه مصباح المنیر توضیحاتی که مربوط به ضبط کلمه (خیر) و(الحبس) و مشتقّات آنها می‌شود را بیان کنید.

۴. با مراجعه به لغت‌نامه العین توضیحات درباره وزن (أبْيَنُ و دمخق) را بنویسید.

۵. شیوه بیان اعراب عین‌الفعل «عَکَفَ و جَعَسَ» در لغت‌نامه العین و «جادَ» در لغت‌نامه مصباح المنیر را بگویید.

٦. با مراجعه به دو لغت‌نامه لسان العرب و صحاح ابواب ثلاثی مزید (ختمَ، نوبَ، توبَ، نزلَ) را پیدا کنید.

۷.در هر واژه با مراجعه به یکی از معاجم صحاح، تاج العروس، لسان العرب مصدر واژگان زیر را بنویسید:

راهب: کاتب:

۸. جمع واژگان زیر را با مراجعه به یکی از معاجمی که تاکنون آشنا شده‌اید بنویسید.

الزِّمیع: درعُ: الجُبْجُبة:

شناخت موضوعات مطرح در معاجم(۲)

در این درس در ادامه معرفی موضوعات مختلف طرح در معاجم،به معرّفی بقیه موارد تحلیل اسم یعنی مشتقات ،مذکّر و مونّث و مصغّر می‌پردازیم، همچنین با موارد مربوط به فعل در معاجم مانند: متعدّی، لازم، چند مفعولی، متعدی با حروف جر آشنا می‌شویم.

مشتقات

منظور از مشتقات کلماتی هستند که از کلمه دیگر گرفته شده باشند. این کلمات در ۸ گروه ذیل جای می‌گیرند: اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل، اسم زمان، مکان، صفت مشبهه، صیغه مبالغه و اسم آلت.

بحث درباره معنای مشتقات و این‌که هر کدام در چه هیأتی می‌آید نیز در معاجم مطرح می‌شود.

قاعده در علم صرف این است که هر هیأتی برای معنایی خاص درنظر گرفته شده که در همان معنا باید استعمال شود، اما بر خلاف قواعد علم منطق که کلی و دائمی است، قواعد مطرح در زبان جنبه غالبی داشته و همیشه در مورد

هر قاعده‌ای استثنائاتی وجود دارد. به عبارت دیگر زبان همواره تابع ذوق اهل زبان است و قواعد زبان، همیشه متأخر و تابع زبانند و بر اساس زبان، تدوین می‌گردند، بنابراین نباید انتظار داشت که زبان از قواعد پیروی کنند، بلکه این قواعدند که باید بر اساس زبان، تدوین شوند. مثلا هنگامی که برای ساخت اسم فاعل قاعده بیان می‌شود که اسم فاعل در فعل‌های ثلاثی مجرد همیشه بر وزن «فاعل» ساخته می‌شود، به این معنا نیست که هر کلمه‌ای که بر وزن اسم فاعل می‌آید معنای اسم فاعلی دارد. نکته ظریف اینجاست که در جعل، واضع نه اینقدر بی‌قاعده عمل می‌کند که هر هیأتی را برای هدفی انتخاب کند و زبان بی‌نظم و به‌هم‌ریخته و بدون قانون شود و نه این‌قدر منطقی و قاعده‌مند رفتار می‌کند که نتواند معنایی را در غیرموضوع‌له هیأت خودش به کار برد، بلکه در کنار قواعد حاکم بر زبان، ذوق اهل زبان نیز جایگاهی بس مهم دارد. همین امر موجب گشته است که قواعد زبان، سرشار از استثناها باشد. برای نمونه کلمه «خاطف» علاوه بر اینکه اسم فاعل است (رباینده سریع) به معنای گرگ و به معنای «تیری که به زمین اصابت می‌کند و دوباره به سوی هدف می‌رود» نیز می‌آید. مثال دیگر: «مکسر»: اسم مکان کسر (مکان شکستن) به معنای «زمان آزمایش» و به معنای «اصل و ریشه» نیز می‌آید.

مذکر و مونث

شناخت مذکر و مونث یکی دیگر از امور مهمی است که در فهم زبان، آگاهی از آن لازم است و شناخت آن در برخی موارد باید از طریق سِماع از عرب، حاصل شود. از این‌رو برای تشخیص تأنیث و تذکیر بعضی کلمات که علامت تأنیث ندارند باید به معاجم لغوی مراجعه کرد.

نمونه‌هایی از معرفی مذکر و مؤنث کلمات در معاجم این‌گونه آمده است:
دَابِق: اسمُ بلدٍ، و الأغلب علیه التذکیر. (صحاح) السِّلَاحُ مذکَّر، لأنَّه يُجْمع على أسلحة، فهذا جمع المذكر مثل حِمَار و أَحْمِرَةٍ، و رداءٍ و أردية. (صحاح) الوَدُودُ: المحبُّ، و رجالٌ وُدَدَاءُ، يستوي فيه المذكَّر و المؤنَّث لكونه وصفاً داخلا على وصفٍ للمبالغة. (صحاح) (الأَلْفُ) مُذَكَّر لا يَجُوزُ تأنيثُه. (مصباح المنير) العَدُوُّ: اسم جامع للواحد و الجميع و التثنية و التأنيث و التذكير. (العين) هَلُمَ: كلمة دعوة إلى شيء. التثنية و الجمع و الوحدان، و التأنيث و التذكير فيه سواء، إلا في لغة بني سعد فإنهم يحملونه على تصريف الفعل، فيقولون: هَلُمَّا و هَلُمُّوا و نحو ذلك. (العين) و الخَوَاتُ لفظٌ مؤنث و معناه مذكَّر: دَوِيُّ جناح العقاب. (صحاح) الجِيم [حرف هجاء] تؤنث و يجوز تذكيرها. العِيد يذكر و يؤنث. (العين)
الْعَرَبُ: اسْمٌ مُؤَنَّثٌ وَ لِهَذَا يُوصَفُ بِالْمُؤَنَّثِ فَيُقَالُ (الْعَرَبُ الْعَارِبَةُ) و (الْعَرَبُ الْعَرْبَاء (مصباح المنير)

مصغر

بیان مصغر یا اسم تصغیر یکی دیگر از مواردی است که معاجم با عباراتی نظیر: تُصغَر، التصغیر، تصغیرها، مصغّر و ... به معرفی آن می‌پردازند. نمونه‌هایی از معرفی تصغیر کلمات به این صورت است:
«دِرْعُ الْحَدِيدِ مُؤَنَّثَةٌ فِي الْأَكْثَرِ و تُصَغَّرُ عَلَى دُرَيْع . (مصباح المنير) القَدَمُ مِنَ الْإِنْسَانِ مَعْرُوفَةٌ وَ هِيَ أُنْثَى وَ لِهَذَا تُصَغَّرُ قُدَيْمَةً بِالْهَاءِ (مصباح المنير)
أُوَيْسٌ: اسمٌ للذئب جاء مصغَّرا (صحاح) العُقَّيْبُ: طائر، لا يُستعمل إلّا مصغراً. (لسان العرب)

تصغير المَاءِ: مُوَيْه. (العين) الأُخْتُ أصلها التأنيث، و تصغيرها: أُخَيَّةٌ. (العين) أَبْنَاءٌ، و في التصغير: بُنَيّ، قال تعالى: ﴿يا بُنَيَّ لا تَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلى إِخْوَتِكَ﴾[۱] ﴿يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾[۲] (مفردات)

نُصَيِّبٌ الشاعر مصغّر. (صحاح) جُرَيْجٌ مصغَّر اسم رجل. (صحاح) ضُمَيْرٌ مصغّر: جبلٌ بالشام. (صحاح) عُقَيْلٌ مصغّرٌ: قبيلةٌ. (صحاح)».

متعدی و لازم

یکی دیگر از رسالت‌های معجم‌های لغت، معرفی لازم یا متعدی بودن افعال است. در معاجم همیشه برای افعالی که متعدی باشند بعد از آوردن فعل برای آن مفعولٌ‌به ذکر می‌شود. نیز از طریق، بردن فعل به باب إفعال، یا بردن به باب تفعیل و یا به واسطه حروف جر، متعدی بودن فعل مشخص می‌شود. گاه نیز در بعضی معاجم به لازم یا متعدی بودن فعل تصریح می‌شود. برای شناخت لازم و متعدی بودن افعال، می‌توان از معاجم اختصاصی افعال مانند معجم الأفعال المتداولة کمک گرفت. نمونه‌هایی از روش معاجم برای متعدی معرفی کردن افعال این چنین است:

خَافَ: يَخَافُ، خَوْفاً و خِيفَةً و مَخَافَةً و خِفْتُ الْأَمْرَ يَتَعَدَّى بِنَفْسِهِ فَهُوَ مَخُوفٌ و أَخَافَنِي الْأَمْرُ فَهُوَ مُخِيفٌ بِضَمِّ الْمِيمِ اسْمُ فَاعِلٍ فَإِنَّهُ يُخِيفُ مَنْ يَرَاهُ و أَخَافَ اللُّصُوصُ الطَّرِيق فَالطَّرِيقُ مُخَافٌ عَلَى مُفْعَلٍ بِضَمِّ الْمِيمِ و طَرِيقٌ مَخُوفٌ بِالْفَتْحِ أَيْضاً لأَنَّ النَّاسَ خَافُوا فِيهِ. و مَالَ الْحَائِطُ، فَأَخَافَ النّاسَ فَهُوَ مُخِيفٌ و خَافُوهُ فَهُوَ مَخُوفٌ و يَتَعَدَّى بِالْهَمْزَةِ و التَّضْعِيفِ فَيُقَالُ أَخَفْتُهُ الْأَمْرَ فَخَافَهُ و خَوَّفْتُهُ إِيَّاهُ فَتَخَوَّفَه. (مصباح المنير).

---

۱. یوسف: ۵.

۲. لقمان: ۱۳.

الْعِلْمُ: إدراک الشيء بحقيقته، و ذلك ضربان: أحدهما: إدراک ذات الشيء. و الثاني: الحكم على الشيء بوجود شيء هو موجود له، أو نفي شيء هو منفيّ عنه. فالأوّل: هو المتعدّي إلى مفعول واحد نحو: ﴿لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾[1]. و الثاني: المتعدّي إلى مفعولين، نحو قوله: ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ﴾[2]. (مفردات)

صَدَقَ قد يتعدّى إلى مفعولين نحو: ﴿وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾[3]، و صَدَّقْتُ فلانا: نسبته إلى الصّدق، و أَصْدَقْتُهُ: وجدته صادقا، و قيل: هما واحد، و يقالان فيهما جميعا. قال: ﴿وَلَمَّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ﴾[4]، ﴿وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ﴾[5]. (مفردات)

بَعَثْتُ: رَسُولًا بَعْثاً أَوْصَلْتُه و ابْتَعَثْتُهُ كذلِكَ وَ فى المُطَاوِعِ فَانْبَعَثَ مثل كَسَرْتُه فانْكَسَرَ و كلُّ شَيءٍ يَنْبَعِثُ بنَفْسِهِ فإنَّ الفِعْلَ يَتعدَّى إليْهِ بنَفْسِهِ فيُقَالُ بَعَثْتُهُ و كلُّ شَيءٍ لا يَنبعِثُ بنَفْسِهِ كالكِتَابِ و الهَدِيَّةِ فإنَّ الفعلَ يَتعدَّى إليه بِالبَاءِ فيُقَالُ بَعَثْتُ بِهِ. (مصباح المنير)

بَقِيَ: الشيءُ يَبْقَى من بابِ تَعِبَ بَقَاءً و بَاقِيَةً دَامَ و ثبَتَ و يَتَعَدَّى بالألِفِ فيُقَالُ أَبْقَيْتُهُ. (مصباح المنير)

تَبَرَ، يَتْبُرُ و يَتْبَر من بَابَىْ قَتَلَ و تعِبَ هَلكَ و يَتَعَدَّى بالتَّضْعِيفِ فيُقَالُ تَبَّرهُ و الاسمُ التَّبَارُ و الفَعَالُ بالفتْحِ يَأْتِي كثيراً مِنْ فَعَّل نحوُ كلّم كَلَاماً و سلّم سَلَاماً و ودّع وَدَاعا. (مصباح المنير)

---

۱. انفال: ۶۰.

۲. ممتحنه: ۱۰.

۳. آل عمران: ۱۵۲.

۴. بقره: ۱۰۱.

۵. مائده: ۴۶.

ثبتَ : الشَّيءُ يَثْبتُ ثُبُوتاً دَامَ و اسْتَقَرَّ فهُوَ ثَابِتٌ و بِه سُمِّى و ثَبتَ الأَمْرُ صَحّ و يَتَعَدَّى بالْهَمْزَةِ و التَّضْعِيفِ فيُقَالُ أَثبَتَهُ و ثَبَّتَهُ. (مصباح المنير)

حَادَ : عَنِ الشَّيءِ يَحِيدُ، حَيْدَةً و حُيُوداً تَنَحَّى و بَعُدَ و يَتَعَدَّى بِالْحَرْفِ و الْهَمْزَةِ فَيُقَالُ حِدتُ به و أحدتُه مثْل ذَهَبَ و ذَهَبْتُ بِه و أَذْهَبْتُهُ. (مصباح المنير)

حَرَسَ يَحْرُسُ، و يَحْتَرِس أي: يحترز: فعل لازم. و الأَحْرَس هو الأصم من البنيان.(العين)

متعدی با حروف جر

یکی از طرق متعدی کردن فعل لازم در زبان عربی به‌کاربردن یکی از حروف جر همراه با فعل می‌باشد. این موضوع که فعل با چه حرفی متعدی شده باشد در ترجمه تاثیر گذار است. لذا در معاجم حروفی که استعمال آنها با فعل موجب تغییری در معنا می‌شود بیان می‌شود مانند:

الدَّفْعُ: ردّ کردن و دور کردن، ولی اگر با حرف (الی) متعدّی شود، به معنی دادن و رساندن است. مانند ﴿فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ﴾[1]. و اگر با حرف (عن) متعدّی شود، به معنی- حمایت- خواهد بود، مثل آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾[2]. (مفردات الفاظ قرآن)

نمونه دیگر فعل «رغب» است. اگر این فعل با حرف «فی» یا «الی» بیاید «رَغِبَ فیه» و «رَغِبَ إلیه» بر علاقه و تمایل شدید دلالت می‌کند. خدای تعالی گوید: ﴿إِنَّا إِلَى اللَّهِ راغِبُونَ﴾[3]. ولی اگر گفته شود- رَغِبَ عنه- دوری و بی‌میلی نسبت

---

۱. نساء: ۶.

۲. حج: ۳۸.

۳. توبه: ۵۹.

به چیزی را می‌رساند، مثل آیه: ﴿وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِيمَ﴾[۱]. (مفردات)

نمونه دیگر ماده «سؤال» است. وقتی سؤال برای تعریف و آگاهی باشد به مفعول دوّم متعدّی می‌شود که گاهی فعل به خودی خود و گاهی با حروف جر متعدّی می‌شود، چنانکه می‌گویی- سَأَلْتُهُ کذا و سألته عن کذا و بکذا- که متعدّی با حرف (عن) بیشتر است، در آیات: ﴿وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾[۲]. ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ﴾[۳] و ﴿سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ﴾[۴] ولی اگر- سؤال- برای درخواست باشد آن فعل یا بنفسه و یا با حرف (من) متعدّی می‌شود، مثل آیه: ﴿وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾[۵]. (مفردات الفاظ قرآن)

پرسش و تمرین

۱.چه مواردی از حالات مختلف اسم را با مراجعه به معاجم می‌توان پیدا کرد؟

۲.چه مواردی از هر فعل در یک معجم بیان شده است؟

۳.با مراجعه به معاجمی که آشنا شده‌اید برای هر واژه حداقل یک مشتق ذکر کنید.

٤.با مراجعه به معاجم معرفی شده مذکّر و مونّث بودن واژگان زیر را مشخّص کنید:

المُثْلی(صحاح)، **السَّبِيلُ**(مصباح المنیر)، **الكُمَيْتُ**(صحاح)، **الثَّوْبُ**(مصباح المنییر).

---

۱. بقره: ۱۳۰.

۲. اسراء:۸۵.

۳. انفال:۱.

۴. معارج:۱.

۵. نساء: ۳۲.

شناخت موضوعات مطرح در معاجم (۳)

در دو درس قبل برخی از موضوعات مطرح در معاجم را بیان کردیم، تشخیص مادّه و ضبط کلمه و حالت‌های مختلف یک اسم مانند: جمع و مذکر همچنین حالات مختلف فعل مانند: فعل متعدّی و لازم و...از جمله این موارد بود. در این درس باترکیبات مختلف کلمات و برخی از اصطلاحات معاجم مانند: فصیح، معروف، مهمل آشنا می‌شویم. همچنین نمونه‌هایی از اعلام، شواهد و استنادات، نقل قول‌ها و...ذکر شده در معاجم را بیان می‌کنیم.

ترکیب‌ها

در مواردی که واژه با کلمه دیگری به کار می‌رود معنای جدیدی می‌یابد که در معجم معنای چنین ترکیبی ذکر شده است.

در ترکیب‌هایی که اصطلاح شده‌اند ما نمی‌توانیم با یافتن معنای یک به یک واژه‌ها و کنار هم قرار دادن آنها به معنای ترکیب برسیم. مانند ترکیب واژه «دست» در فارسی با واژه‌های «فروش» و «تر» در هیچ یک از این ترکیب‌ها، دست به معنای یک عضو بدن نیست و هیچ کس دست خود را نمی‌فروشد،

بلکه منظور فروشنده‌ای است که اموالی مختصر دارد که نیازی به دکان ندارد و حمل و نقل آن به راحتی صورت می‌گیرد، و «تردست» نیز به معنای شعبده باز به کار می‌رود. در عربی نیز واژه «ید» همین گونه است. ترکیب «مبسوط الید» و «طویل الید»، نه به معنای دست‌گستر و یا دست‌دراز، بلکه به معنای قدرتمند به کار می‌رود.

عبد از عُبُودِیَّة به معنای اظهار فروتنی و طاعت و فرمانبرداری (از حقّ) است، ولی ترکیب «طریقٌ مُعَبَّد» به معنای راهی است که در اثر کثرت رفت و آمد،برای راه رفتن هموار و آماده شده است. (مفردات الفاظ قرآن)

عجم از العُجْمَة: به معنای گنگی و لکنت زبان، نقطه مقابل روشن‌گوی است.و إِعْجَام: ابهام و درهم و برهم گفتن، و گاه به معنای خارج ساختن از عجمه و گنگی است، چنان که به نقطه گذاری حروف مشابه مثل د و ذ إعجام گویند زیرا آن دو را از ابهام خارج ساخته و موجب تمایز آن دو حرف مشابه از یکدیگر می‌شود، حال، در ترکیب «فلانٌ صُلْبُ المَعْجَمِ: به معنای«او سخت آزموده و کم نظیر است» آمده است. (مفردات الفاظ قرآن)

عصم از: العَصْم: امساک یا نگه داشتن و حفظ کردن. که با ترکیب با غراب «غرابٌ أَعْصَمُ: به معنای «کلاغی که در پایش پَرِ سپید وجود دارد» می‌آید. (مفردات الفاظ قرآن)

شواهد و استنادات

در متن معاجم معمولا برای هر معنا که ذکر می‌شود شاهد و مستندی از اشعار و سخنان عرب یا ضرب المثل، حدیث و قرآن شاهد برای آن آورده می‌شود.

استعمالی که ذکر می‌شود یا برای اثبات ادعا است یا برای تائید و تاکید معنا می‌باشد.

معمولا شواهد شعری در دو منظور مورد استفاده قرار می‌گیرند:

الف: شواهد شعری تفهیمی که تنها برای تفهیم بهتر معنا ، مفید هستند؛

ب: شواهد شعری دلیلی که حالت دلیلیّت برای اثبات معنایی دارند، و برای این منظور مورد تمسّک قرار می‌گیرند؛

اصطلاحات

یکی از بخش‌هایی که در معاجم مورد توجه‌اند بیان معنای اصطلاحی است. معنای اصطلاحی در حقیقت آن معنایی است که در عرف خاص علمی از واژه برداشت می‌شود و ارتباط معنایی آن با معنای لغوی همیشه واضح نیست.

بیان معنای اصطلاحی کلمات و یا به عبارت دیگر تعریف اصطلاحات اغلب در معاجم متأخر مانند القاموس المحیط و تاج العروس و المعجم الوسیط و نظائر آنها دیده می‌شود. معجم المصباح المنیر و المعجم الوسیط سرشار از بیان معنای اصطلاحی کلمات است.

اعلام

اعلام شامل نام‌های اشخاص، شهرها، قبائل و غیره ... . معمولا اعلام در آخر مشتقات یک ماده ذکر می‌شود و در برخی معاجم، نظیر القاموس المحیط فیروزآبادی اعلام به فراوانی نام برده شده است. برای مثال در ذیل ماده «عرب» در لسان العرب چنین آمده است: العَرَباتُ: طريقٌ في جَبَلٍ بطَريقِ مِصْرَ، و عَرِيبٌ: حَيٌّ من اليَمَن. و ابن العَرُوبةِ: رجل معروف. و في الصحاح: ابن أَبي العَرُوبةِ، بالأَلف و اللام. و عَرَابَة، بالفتح: اسم رجل من الأَنصار من الأَوْس.

تحلیل و نقل قول‌ها

یکی دیگر از بخش‌های قابل توجه و مهم معاجم جداسازی گزارش‌ها و نقل قول‌های لغوی از تحلیل‌های نویسندگان معاجم است. اهمیت این بخش بدان جهت است که پژوهشگر بداند کدام بخش لغت نقل و گزارش است و کدام بخش برداشت و تحلیل خود لغوی، تا اولا با تأمل در تحلیل‌های لغوی روش تحلیل لغت را از آنها بیاموزد، و ثانیا بتواند خود با دقت و تأمل در گزارش‌ها و استعمالات عرب احیانا تحلیل‌ها و برداشت‌های دقیق‌تری در معنای کلمات ارائه دهد و استنباط کند. باید توجه داشت چنین نیست که همیشه برداشت‌های لغویان صائب بوده و آخرین سخن را در باره معنای لغت بیان داشته باشند. اختلاف لغویان در بیان معنای بعضی کلمات دلیل آن است که می‌توان با تأمل در کاربردها و استعمالات عرب اصیل معانی جدید و متفاوت و دقیق‌تری از بعضی کلمات، به ویژه کلمات قرآن ارائه داد. نمونه‌ای از جداسازی نقل‌ها و گزارش‌ها از تحلیل‌های مؤلفان معاجم عبارت است از:

ابن فارس درباره معنای «أثل» می نویسد: الهمزة و الثاء و اللام یدلُّ علی أصْلِ الشئِ و تجمُّعِه قال الخلیل: الأَثْل شجرٌ یُشبه الطَّرْفاء إلا أنه أعظمُ منه و أجود عُوداً منه، تُصنَع منه الأقداحُ الجِیاد. قال أبو زیاد: الأَثْل من العِضاهِ طُوَالٌ فی السماء، له هَدَب طُوالٌ دُقَاقٌ لا شوكَ له. قال الخلیل: تقول أَثَّلَ فلانٌ تأثیلًا، إذا کثر مالُه و حسُنَتْ حالُه. که جمله اول تحلیل لغوی ابن فارس در مقاییس و جملات بعدی نقل قول از لغوییون دیگر است.

لهجه‌ها

یکی از مسائلی که بعضی معاجم به ویژه معاجم متقدم گاه و بی‌گاه به آن توجه نشان داده‌اند انتساب بعضی کاربردهای کلمات و بعضی معانی به لهجه‌های مختلف عربی است. در بررسی لهجه‌ها، تقسیمات جغرافیایی از حجاز، نجد، یمامه، عمان، یمن و شام و تقسیمات قبیله‌ای مانند قریش، تمیم، طیء و دیگر قبایل مورد نظر است. هم‌چنین گاه نمونه‌هایی از گویش‌های تاریخی عرب چون سبا، حمیر، جرهم، عمالقه، مدین و غسّان و معانی متعلق به این گویش‌ها نیز ذکر می‌شود. به صورت کلی می توان گفت که در جایی که واژه «لغة» بیاید لهجه خاصی مقصود است، مانند:

اللُّبُ: العقل، و جمعه: أَلْبَاب. يقال: لَبَ يَلَبُ مثل عضّ يعضّ، أى صار لَبِيباً. هذه لغة أهل الحجاز، و أهل نجد يقولون: لَبَ يَلِبُ، بوزن فرّ يفرّ. (نهایه ابن اثير) الجَدَثُ: القبر و الْجَمْعُ أَجْدَاثٌ مثلُ سَببٍ و أَسْبَابٍ و هذه لُغَةُ تِهَامَةَ و أَمَّا أهلُ نَجْدٍ فَيَقُولُونَ (جَدَفٌ) بالفَاءِ. (مصباح المنير)وثب: يقال: وَثَبَ وَثْباً و وُثُوباً و وِثَاباً و وَثِيباً، و المرة الواحدة: وَثْبَة. و فى لغة حمير: ثِبْ معناه: اقعد. (العين) السُّمود: الغناءُ فى لغة حِميَر، يقال: اسْمُدى لنا، أى: اغنى لنا. (تهذيب اللغة) خبع: الخَبْعُ: الخبء فى لغة تميم، يجعلون بدل الهمزة عينا. (العين) و قال الفرَّاء فى قول اللّه: «أَ يُمْسِكُهُ عَلى هُونٍ[1]». قال: الهُون فى لغة قريش: الهَوان. قال: و بعضُ بنى تميم يَجعَل الهُونَ مصدراً للشيء الهيِّن. (تهذيب اللغة)

۱. نحل: ۵۹.

خصائص حروف

یکی دیگر از موضوعات مطرح در معاجم ویژگی‌های حروف واژگان می‌باشد. گاهی بیان شده است که چه حروفی در یک واژه با هم ذکر می‌شوند یا چه حروفی با یکدیگر نمی‌آیند. در مواردی هم برای حروف معنای خاصّی ذکر شده است که در ادامه به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌شود:

مثلا ازهری درباره جایگاه و با هم آمدن حروف مختلف در یک کلمه می‌نویسد: لا تأْتلف الصاد مع السين و لا مع الزای فی شیء من كلام العرب. يقال: استَرَط الطعامَ: إذا ابْتَلَعَه. و قولُ اللّه جلّ و عزّ: ﴿اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[1]، كُتِبَتْ بالصاد، و الأصل السِّين، و معناه: ثَبِّتْنَا على المنهاج الواضح. و قال الفرّاء: المَوارد: الطُّرُق إلى الماء، واحِدَتُها مَوْرِدة. و قال الفرّاء: إذا كان بعد السّين طاءٌ أو قافٌ أو غينٌ أو خاءٌ فإن تلك السِّين تُقْلَب صاداً. قال: و نفر من بَلْعَنْبَرِ يصيّرون السين إذا كانت مقدَّمة ثم جاءت بعدها طاءٌ أو قافٌ أو غَين أو خاء- صاداً. و ذلك أن الطاء حرف تضَع فيه لسانک في حَنَكِكِ فينْطَبِق به الصوت، فقُلِبَتْ السين صاداً صُورتها صورةُ الطاء، و استخَفُّوها ليَكون المَخْرَج واحداً، كما اسْتَخَفُّوا الإدْغامَ؛ فمن ذلك قولُهم: السِّراطُ و الصِّراط، قال: و هی بالصاد لغة قُريش الأوَّلين التي جاء بها الكِتَابُ؛ قال: و عامّة العَرَب تَجْعَلُها سِيناً. و قال غيره: إنما قيل للطريق الواضح: سِراط لأنّه كان يَسْتَرِط المارّة لكثرة سُلوكِهم لاحِبَه. (تهذيب اللغة) و یا مصطفوی درباره صفت حروف و نقش آن در نوع معنای ماده «قنط» می‌نویسد: قنطَ: أنّ الأصل الواحد فی المادّة: هو اليأس الشديد، و يدلّ على الشدّة حرفا القاف و الطاء، فانّهما من حروف الجهر و

---

١. فاتحه: ۶.

الشدّة و الضغط و الاستعلاء. بخلاف السين و الياء. فالياء من حروف الجهر و الرخاوة و الاستفال و السكون. و السين من الهمس و الرخاوة و الاستفال و السكون. (التحقيق) و ابن‌فارس درباره جمع در حرف یاء و همزه در آغاز کلمه می‌نویسد: يأس: كلمتان: إحداهما اليأس: قطع الرجاء. و يقال إنّه ليست ياء في صدر كلمة بعدها همزة إلّا هذه. يقال منه: يئس ييأس و ييئس. (مقاييس)

برخی از اصطلاحات معاجم

فصیح

کلمات فصیح به کلماتی گویند که برگرفته از یکی از لهجه‌های فصیح عربی باشد. به عبارت دیگر هرگاه کلمه‌ای مورد استعمال در یکی از قبایل برخوردار از زبان و لهجه فصیح باشد، لغوی درباره آن کلمه صفت «فصیح» به کار می‌برد. زبان‌شناسان برای معرفی و شناخت کلمات فصیح معیارهایی تعیین و معرفی کرده‌اند که بعضی از آن معیارها عبارت است از:

کثرت استعمال کلمه در زبان عربی؛

ناخوشایند نبودن تلفظ و شنیدن آن کلمه.

نمونه‌هایی از توجه و تصریح به فصاحت کلمه در معاجم مختلف

الخَزُّ: معروف عربي صحيح، قد جاء في الشعر الفصيح. (جمهرة اللغة) و قال اللّحيانيّ: يقال: أَجْبَرْتُ فلاناً عليكذا، أُجْبِره إجْباراً، فهو مُجْبَر، و هو كلام عامّة العرب أي أَكْرَهْتُه عليه. و تَمِيمٌ تقول: جَبَرْتُه على الأَمْرِ أَجْبُرُهُ جَبْراً و جُبُوراً بغَير ألف. قلت: و هي لُغَةٌ معروفة و كثير من الحجازين يقولونها. و كان الشّافعيّ يقول: جَبَرَه السلطان بغير ألفِ، و هو حِجَازِيٌّ فَصِيحٌ. (جمهرة اللغة)

تلم التاء و اللام و المیم لیس بأصلٍ، و لا فیه کلام صحیحٌ و لا فصیح. (مقاییس)
تَعَسَ فلانٌ، بالفتح، و الکسر غیرفصیح. (اساس البلاغه)

مهمل

مهمل خلاف مستعمل است، یعنی به کلمه‌ای که در زبان عربی استعمال نشده و از آن برای انتقال معنای خاصی بهره گرفته نشده باشد، «مهمل» گویند. کلمات مهمل کلماتی فرضی هستند که با ترکیب حروف ساخته شوند، بدون آن که معنایی داشته باشند، مانند: (ع ك ب، ع ب ك، ك ع ب، ك ب ع، ب ك ع مستعملات و ب ع ك مهمل) (العین)(ع ج د، ج ع د، ج د ع، د ع ج مستعملات د ج ع، ع د ج مهملان) (العین) ع ز م- ز ع م- م ع ز- ز م ع- م ز ع مستعملات ع م ز مهمل. (العین) ت خ ض مهمل و کذلك حالها مع الضاد و الطاء و الظاء. (جمهرة اللغة) باب الهمزة و العین و ما بعدهما فی الثلاثی مهمل. (مقاییس)

معروف

معروف یعنی این‌که معنای کلمه در عرف عرب شناخته شده و رایج است. در معاجم بسیار می‌شود که صاحب معجم در باره معنای کلمه‌ای می‌نویسد «معروفٌ» مثلا ابن‌فارس در باره «تین» می‌نویسد: : التاء و الیاء و النون لیس أصلًا، إلَّا التِّین، و هو معروفٌ. (مقاییس) یا قیومی درباره معنای «برق» نوشته است :البَرْقُ: معروفٌ و بَرَقَتِ السماءُ بَرْقاً من بَابِ قَتَل. (مصباح المنیر) نیز :البُوقُ: بالضمِّ معروفٌ و الجمعُ بُوقَاتٌ و بِیقَاتٌ بالکَسْرِ. (مصباح المنیر) و راغب درباره «خبز» آورده است :الْخُبْزُمعروف قال اللّه تعالی: ﴿أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي

خُبْزاً﴾[1]. (مفردات) نیز :الرُّمَّانُ :فُعْلانُ، و هو معروف. (مفردات) و زبیدی درباره «شیخون» می‌نویسد: الشَّيْخ و الشَّيْخُونُ، قال شيخنا: الثّاني غَريبٌ غيرمَعْرُوف في الأُمّهات المشهورة، و أَوردَه بعض شُرّاح الفصِيح. (تاج العروس)

معرّب

مُعَرَّب کلمه‌ای را گویند که در اصل غیر عربی بوده و عرب آن را به دلیل روابطی که با غیرعرب داشته آن را پذیرفته و در زبان خود وارد کرده است، سپس در بعضی موارد در آن تصرفاتی کرده و در بعضی موارد بدون هرگونه تصرفی، آن را در زبان خود استخدام و از آن استفاده کرده است. نمونه‌ای از گزارش معاجم از کلمات معرب و معانی آن که در آن تصرف و تغییراتی در کلمه ایجاد شده عبارت است از:

النَّيْرُوز: فَيْعُولٌ بِفَتْحِ الْفَاءِ و (النَّوْرُوزُ) لُغَةٌ وَ هُوَ مُعَرَّبٌ وَ هُوَ أَوَّلُ السَّنَةِ لكِنَّهُ عِنْدَ الفُرْسِ عِنْدَ نُزُولِ الشَّمْسِ أَوَّلَ الْحَمْلِ وَ عِنْدَ الْقِبْطِ أَوَّلَ تُوت وَ الْيَاءُ أَشْهَرُ مِنَ الْوَاوِ لِفَقْدِ فَوْعُولٍ فی كَلَامِ الْعَرَبِ. (مصباح المنير)النَّرْجِس: معروف، و هو معرب. (العين)(العين) الدال و السين و التاء ليس أصلًا، لأنّ الدّست الصَّحراء هو فارسيٌّ معرَّب. (مقاييس)و الأَبْنوس: بِضَمِّ الباءِ خَشَبٌ معروف و هو مُعرَّبٌ و يُجْلَبُ منَ الهنْدِ و اسمُه بالعَرَبِيَّةِ سَأْسَمٌ بِهمْزَةٍ وِزان جعفر و الأَبْنُسُ بحذف الواو لغةٌ فيه. (مصباح المنير)البُسْتَانُ: فُعْلَانٌ هو الجنَّةُ قال الفرّاءُ عَرَبِیٌّ و قال بعضُهُمْ رُومِیٌّ مُعَرَّبٌ و الجمعُ البَسَاتِين. (مصباح المنير) الكَاغَدُ: مَعرُوفٌ بِفَتحِ الغَينِ وَ بِالدَّالِ المُهمَلَةِ وَ رُبَّمَا قِيلَ بِالذَّالِ الْمُعْجَمَةِ وَ هُوَ مُعَرَّبٌ. (مصباح المنير) الإِبريقُ فَارسِیٌّ مُعَرَّبٌ و الجمعُ الأبارِيقُ. (مصباح المنير)

---

۱. یوسف: ۳۶.

پرسش و تمرین

١. دو نمونه از هر یک از متعدّی، لازم، چند مفعولی، متعدّی به حرف جر را با مراجعه به معاجم پیدا کنید.

٢. انواع ترکیبات که در معاجم مطرح شده را با ذکر مثالی توضیح دهید.

٣. از هر نمونه از ترکیبات مطرح در معاجم یک مثال پیدا کنید.

٤. از اصطلاحات خاصّ معاجم فصیح و معرّب را توضیح دهید.

٥. با مراجعه به معاجم نمونه‌ای از نقل قول‌ها، شواهد و استنادات، لهجه‌ها پیدا کنید.

مدخـل یـابـی

حال که با مباحث مهم مطرح در معاجم از قبیل مادّه و ضبط، و انواع هیأت‌های صرفی افعال و اسماء آشنا شدیم در این درس با مدخل‌یابی کلمات عربی آشنا می‌شویم تا بدانیم مادّه کلمه مورد نظر چیست.

مدخل‌یابی

اولین مرحله در مراجعه به معاجم شناخت ماده اصلی کلمه برای پیدا کردن آن ماده در معجم می‌باشد.در مراجعه به معاجم برای پیدا کردن مکان کلمه مورد نظر، شناخت ماده اصلی کلمه لازم است. کلمات در علم صرف به صحیح، مهموز و معتل و مضاعف تقسیم می‌شود. در کلمات صحیح حروف اصلی مشخص است و در باقی اقسام کلمات در مواردی که اعلال ندارد مانند صیغه‌های اول، پیدا کردن اصل صرفی آسان است. اما کار در کلماتی که مشمول تصریفات خاصی همچون ابدال، اعلال، ادغام و حذف شده‌اند،دشوارتر خواهد بود؛ برای نمونه گاهی حرف عله در صورت حذف در صیغ دیگر به حالت اولیه برگردانده می‌شود. علمای صرف در بعضی از این

کلمات اختلاف کرده‌اند و آن‌ها را به عنوان صیغ مشکله در کتاب‌های صرف ذکر نموده‌اند.

راهکارهایی که به تشخیص حروف اصلی کلمه کمک می‌کنند عبارتند از:

۱. هیأت صرفی: بخشی از کلمات به واسطه قالب مشخصی که بیان‌گر هیأت صرفی و شکل ظاهری ساختمان آنهاست، حروف اصلی و زائدشان مشخص می‌شود مثل اسم فاعل، مفعول صفت، اسم آلت، زمان و مکان و ابواب ثلاثی مزید و رباعی.

۲. شناخت قواعد اعلال و ابدال و وزن: در قواعد اعلال مشخص می‌شود این حرف تبدیل یافته از چه چیزی است مانند یاء در قیل که تبدیل یافته از واو است. و در قواعد وزن حروف اصلی اگر در کلمه تکرار شود در وزن تکرار نمی‌شود.

۳. رجوع به کلمات هم‌جنس: دسته زیادی ازکلمات زبان عربی در زبان فارسی مورد استفاده قرار می‌گیرند به همین جهت معانی آنها یا دقیقا همان چیزی است که در عربی استفاده می‌شود مثل تعلیم تعلم یا نزدیک به آن و شخص به طور اجمالی معنای آن را می‌داند. بنابراین معانی بسیاری از کلمات قابل ارجاع به همان معنای اجمالی است که شخص از آن اطلاع دارد. از روی این ارتکاز می‌توان کلمات هم‌جنس را پیدا کرد. و از مقایسه آنها با یکدیگر می‌توان به حروف اصلی و زائد پی‌برد: مثل ذهب ذهاب مذهب.

۴. تشخیص حروف زائد و اصلی از طریق شناخت ده حرف زائد که عبارتند از: «س. ء. ل. ت. م. و. ن. ی. ه. ا» که در کلمه «سألتمونیها» قابل یادسپاری است. از روی این حروف می‌توان به حدس یا احتمال نسبتا قوی در تشخیص حروف اصلی و زائد دست یافت.

۵. رجوع به لغت‌نامه‌های معاصر که به ترتیب هیأت کلمات است نه ماده و یذهب را در یاء آورده و به ترتیب حروف کلمه است.

۶.برای تشخیص مبدأ اشتقاق مي‌توان به تحوّل‌های صرفی آن کلمه مراجعه کرد و ریشه اشتقاقی آن را به دست آورد و چون در جمع مکسر، تصغیر و نسبت، هر کلمه‌ای به مبدأ اصلی خود برمی‌گردد،می‌توان استشهاد کرد که کلمه اسم از سُمُوّ مشتق است، نه از وَسْم؛ زیرا جمع آن «اسماء» است، نه «أوسام» و تصغیر آن «سُمَیّ» است، نه «وُسَیْم».

لازم به تذکر است با توجّه به این که در این مرحله آموزشی به تحلیل لغت نپرداخته‌ایم و هدف اساسی، توانایی فهم معانی ذکر شده در معاجم می‌باشد نیازی به اتخاذ مبناهای لغوی و یا دسته‌بندی معانی ذکر شده در هر معجم نمی‌باشد؛ ولی در تحلیل لغت این‌که چه مبنایی را انتخاب کنیم، در دسته بندی معانی و ادامه مراحل تحلیل لغت، تاثیرگذار است ، که خود نیاز به آموزش جداگانه‌ای داشته و در این مختصر نمی‌گنجد.

پرسش و تمرین

۱. راهکارهایی که به تشخیص حروف اصلی کمک می‌کنند را نام ببرید.

۲. چه حروفی می‌توانند جزء حروف زائد یک کلمه قرار بگیرند؟ تشخیص آنها چه کمکی به پیدا کردن حروف اصلی می‌کند؟

۳. بعد از پیدا کردن مدخل هر واژه چه مراحلی باید طی شوند؟ نام ببرید.

٤. مادّه هر یک از واژگان زیر را با مراجعه به سه لغت‌نامه‌ای که تاکنون آشنا شده‌اید بنویسید:

رجاء، عفو، قساوت، رب، انسان، جود، تقوا، صله، حیوة، یُقضی.

آشنایی با روش های لغت شناسی

یکی از مهم‌ترین مبانی در هر دانش که در مرحله آموزش می‌بایست مورد توجه قرار بگیرد، روش‌شناسی است. چون هر علمی روش خاص خود را دارد. در درون علوم نیز در حل و کشف مسایل هر علم، اختلاف شیوه و روش وجود دارد که معمولا به اختلاف مبانی دانشمندان آن علم، باز می‌گردد.

لغویان در معنا کردن لغت، همه از یک روش و شیوه بهره نگرفته‌اند، بلکه برخی به نقل شنیده‌های خود از اعراب اکتفا می‌کنند و برخی بعد از تحلیل نقل‌ها به بیان معنای واژه می‌پردازند. روش نقل و روش تحلیل مهم‌ترین روش لغت‌شناسی است که در این درس به آن می‌پردازیم:

روش نقل لغت

در ابتدا لغویان معاجم پیرو روش نقل با تحمل مشقات فراوان به مناطق بادیه‌نشین سفر می‌کردند و با شنیدن (سماع) مستقیم از اعراب به ضبط معنای کلمات می‌پرداختند. البته شنیدن از عرب فصیح، مبنای اصلی گردآوری لغات بود و در قرون بعدی که رساله‌ها و کتب کوچک لغت تدوین

شد، نقل معانی از آنها و افزودن لغات و معانی جدید، موجب توسعه معاجم گردید. در این روش، تکیه لغوی روی نقل است و منظور از «نقل»، گزارش باواسطه شخص یا اشخاص از عرب بادیه‌نشین یا لغویان پیشین در مورد معنای واژه است. نظیر خلیل ابن احمد، زمخشری و جوهری.

راه‌های نقل را نظیر آنچه در علم حدیث اصطلاح شده، به خبر واحد و متواتر تقسیم کرده‌اند. مقصود از خبر واحد، گزارش یک لغوی در مورد معنای واژه است که لغوی دیگری با او همراه نباشد. برخی از محققان در مورد اخبار واحد، فقط سخن لغویانی مانند خلیل و اصمعی را حجت می‌دانند؛ چه این‌که این افراد، اهل دقت در ضبط می‌باشند. این مسأله ضرورت مراجعه به منابع متنوع لغت را برای تحقیق درباره معنای هر واژه به ما گوشزد می‌کند. نقل متواتر نیز به نقلی می‌گویند که معنای واژه به قدری در معاجم معتبر و متفاوت تکرار شده که احتمال خلاف در آن منتفی باشد.

معروف است که لغت را باید از اعرابی (بادیه نشینان) و قواعد را از شهرنشینان گرفت. این مسأله با توجه به گرایش نحویان و حوزه تدریس و مدرسه آنها و منطقه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند، می‌تواند در قضاوت درباره واژگان تأثیرگذار باشد. چنان‌که گفته‌اند کوفیان در لغت و بصریان در قواعد نحوی صائب‌ترند.

همان‌طور که در روایات، سلسله سند مهم است، در روش نقل نیز باید راوی در نقل از معاجم پیشین مشخص باشد. در زمان قدیم شاگردان با خواندن و املای استاد، کتاب می‌نوشتند، بعد کتاب را نزد استاد می‌خواندند و هنگامی که کتاب تمام می‌شد، دو بار خوانده شده بود؛ یک بار استاد برای شاگرد و بار دوم شاگرد برای استاد. متن پس از تطبیق با کتاب استاد، مورد امضای وی

قرار می‌گرفت و اجازه نقل داده می‌شد. در مورد تمام نسخه‌های مهمی که قرار بود اعتبار تاریخی خود را حفظ کند، به همین روال عمل می‌شد.

در نقل از معاجم نیز این سلسله سند برای اعتبار نقل لازم است؛ نظیر سلسه نقل ابن فارس:

اما کتاب الخلیل بن احمد فقد حدثنی به علی بن ابراهیم القطان فیما قرأت علیه قال: اخبرنا ابوالعباس احمد بن ابراهیم المعدانی، عن ابیه ابراهیم بن اسحاق، عن بندار بن لزّة الاصفهانی، و معروف ابن‌حسان، عن اللیث، عن الخلیل.

و سلسله سند سیوطی از نسخه‌ی العین که در اختیار داشته است:

روی ابو علی العسنانی کتاب العین، عن الحافظ ابی عمر بن عبد البر، عن عبد الوارث بن سفیان، عن القاضی منذر بن سعید، عن ابی العباس احمد بن محمد بن ولاد النحوی، عن ابیه، عن ابی الحسن علی بن مهدی، عن ابی معاذ عبد الجبار بن یزید، عن اللیث بن المظفر بن نصر بن سیار عن الخلیل.

لازم به ذکر است که شهرت کتب امروزه که براساس نسخه‌های صحیح چاپ می‌شود از بررسی سندی این معاجم کفایت می‌کند.

روش تحلیل لغت

در روش تحلیل، علاوه بر تکیه بر گزارش‌های لغویان پیشین، خود لغوی نیز تحلیلی از معنای واژه بیان می‌کند؛ یعنی نقل به همراه نظر اجتهادی لغوی در مورد معنای واژه است، اما مرزهای تحلیل در لغت تا کجاست و لغوی تا چه اندازه می‌تواند در لغت اجتهاد و تحلیل انجام دهد. آنچه مسلم است فضای لغت و زبان، فضای نقل است و دست لغوی چنان باز نیست که هر معنایی را

که بخواهد، به واژه نسبت دهد. در مورد محدوده تحلیل دو نوع تفسیر وجود دارد:

تفسیر نخست: تحلیل برای یافتن معنای مشترک بین مشتقات و استعمالات که با بررسی استعمالات و مشتقات ریشه، معنایی را مشخص می‌کنند. ابن‌فارس در مقاییس و راغب در مفردات هر یک به گونه‌ای این روش را پی‌گرفتند. شما نیز پس از گذراندن مراحل آموزشی این دانش تا مرحله تسلط بر آن، تا حدودی خواهید توانست با بررسی دقیق استعمالات و مشتقات به تحلیل لغوی کلمات اقدام کنید.

تفسیر دوم: جمع‌بندی از بین معانی مطرح در معاجم گوناگون است. در این روش مراجعه کننده با گردآوری معانی مطرح در معاجم مهم ذیل یک ماده در جمع‌بندی نهایی از میان آنها معنایی را استنباط می‌کند که ممکن است منطبق بر هیچ یک از نظرات آن معاجم نباشد و می‌توان آن را معنایی جدید دانست. باید توجه داشت که چون معمولاً این معانی جدید بدون شاهد و استناد به متون و شواهد منقول به دست آمده است. چندان قابل اعتماد نخواهد بود.

در روش تحلیل از قواعدی استفاده می‌شود از جمله قواعد اشتقاق اعم از صغیر و کبیر و اکبر است، با قواعد اشتقاق صغیر است که معنای هیأت‌های مختلف در کلمه مثل صیغه مبالغه و اسم تفضیل و...مشخص می‌شود. همچنین برخی از لغویان برجسته با قواعد اشتقاق کبیر و اکبر به تحلیل معانی کلمات پرداخته‌اند و در بین کلمات با حروف مشابه قواعدی را حاکم می‌دانسته‌اند و با استفاده از آن قواعد کلمات مشابه را معنا می‌کردند. آشنایی

با این قواعد می‌تواند به تحلیل معنای کلمات مشابه کمک کند. نیز می‌توانیم در مواردی که معنای کلمه‌ای را نمی‌دانیم با لحاظ معنای کلمات مشابه آن، به معنای مورد نظر نزدیک شویم. مثلا فاطر و فاطمه طبق قواعد اشتقاق معنایی مشابه یکدیگر دارند. از جمله کتبی که در تحلیل خود از قواعد اشتقاق بهره جسته‌اند می‌توان به معجم مقاییس اللغه ابن‌فارس اشاره کرد.

مبانی پذیرفته شده هم می‌تواند در روش لغوی تاثیرگذار باشد. این که در وضع قائل به تقدم وضع برای غیر محسوسات باشیم یا مفاهیم، این که مشترک لفظی را بپذیریم یا نه، کلمات قریب المعنی را مترادف محسوب کنیم یا غیر مترادف و دیگر مبانی‌ای که در بخش اول معرفی کردیم هر یک می‌تواند در تحلیل لغت موثّر باشد، به عنوان نمونه کسی که قائل به اشتراک لفظی باشد نمی‌تواند در بین معانی ارائه شده به گونه‌ای جامع‌گیری کند که همه معانی ارائه شده را به یک معنا برگرداند.

در یک نگاه کلی می‌توان لغویان و معاجم لغت را به دو گروه کلی تقسیم کرد: لغویان یک گروه صاحبان سبک و مکتب؛ و گروه دوم لغویان تابع و پیرو. در ادامه با معرفی نمونه‌هایی از روش‌های لغویان صاحب سبک، به توضیح بیشتر این دو روش می‌پردازیم.

شیوه تحلیل ابن فارس در مقاییس

پیش‌تر اشاره شد که کتاب مقاییس، اولین معجم با روش تحلیل لغت است. در این شیوه، تلاش لغوی برای کشف ارتباط و تناسب بین معنای استعمالی و معنای وضعی است؛ چون برای فهم متون فصیح به معنای وضعی نیاز است، در صورتی که در کتب لغت بیشتر استعمالات واژه بیان می‌شود. در نتیجه

چاره‌ای جز تحلیل برای کشف معنای اصلی با استناد به استعمالات مختلف و مشتقات ماده اصلی نیست. ابن فارس در این زمینه مهارت بالایی داشته است.

شیوه تحلیلی ابن فارس چنین است که در صورت امکان، معنای مشترکی را از بین مشتقات استعمال‌شده یک ماده استخراج کرده و در ابتدا آن را در جایگاه معنای ماده با اصطلاح «اصل» ذکر می‌کند؛ یعنی معنای وضعی را از بین استعمالات آن ماده کشف می‌کند و با پیدا کردن تناسب و ارتباط بین استعمالات، معانی آنها را تا حد امکان به معنای واحد برمی‌گرداند. بنابراین اصل معنایی، بر معنای مشترکی اطلاق می‌شود که در کاربردها و گونه‌های مختلف ریشه لغت، موجود باشد. البته در مواردی که برگرداندن معانی استعمالی به یک معنای وضعی ممکن نبوده یا مطابق عرف عرب نباشد به دو معنا و در موارد نادر به بیش از دو معنا ارجاع داده است. منظور از مقاییس در نام کتاب، وجود ارتباط و تناسب معنایی بین مشتقات یا استعمالات یک ماده است چنانچه در ذیل ماده «جن» چنین آورده است: «جن: الجیم و النون أصل واحد، و هو السَّتْر و التستّر؛ معنای اصلی این ماده پنهان کردن و پنهان شدن است»، و مقصودش آن است که سایر معانی باب، برگرفته از این معنا است. برای نمونه:

الجَنّة: باغ (زیرا باغ، به‌گونه ای است که گویی با نگاه از درون، بیرون آن پوشیده شده و با نگاه از بیرون، درون باغ پوشیده است.)

الجِنّ: جن (چون از دید مردم پنهان است)

المِجن (الجُنّه): سپر (به این دلیل که انسان در پشت آن پنهان می‌شود)

الجنین: فرزند در رحم مادر (به دلیل پنهان بودن آن)

الجَنان: قلب (زیرا در سینه پنهان است)

ابن فارس در مقاییس بعد از ذکر معنای اصلی این ماده، سخن لغویان پیشین و ابیاتی را برای معنای گفته‌شده شاهد می‌آورد و در ادامه، مشتقاتی را بیان می‌کند که متناسب با معنای اصلی باشد.

ویژگی بارز ابن فارس این است که از ملاحظه میدانی استعمالات به تحلیل رسیده است؛ یعنی مقدمات تحلیلش میدانی بوده، نه اینکه فقط با اندیشیدن و پیش‌فرض‌های خود و جدا از محیط و فرهنگ زبان عربی لغت را تحلیل کند. همین توجه او به فرهنگ عربی باعث شده که خود را ملتزم نکند که همه مشتقات را به یک اصل برگرداند؛ یعنی اگر موادی در زبان عرب‌ها دو معنی داشته، واهمه‌ای از بیان آن در دو یا چند معنا ندارد؛ برخلاف برخی از لغویان که اصرار دارند همه مواد را به یک معنا بازگردانند.

باید توجه داشت که صاحب مقاییس تلاش کرده که تمام مواد واژگان را تحلیل کند و حتی در مواردی که ماده‌ای بیش از یک یا دو مشتق ندارد، فرایند تحلیل را انجام داده است. و اگر پس از مشخص کردن اصل‌های ماده، در مواردی نتواند ارتباط مشتقی را با این اصول بیان کند یا اصل جدید برای آن ذکر کند، آن مشتق را با عنوان «شاذ» در ذیل همان ماده می‌آورد. مانند «الخَلیف» که به معنای راه بین دو کوه که مشتق از «خلف» است. مقاییس برای «خلف» سه معنا ذکر کرده که عبارتند از: الف) پشت سر هم آمدن، ب) مقابل قدام (پیشانی و جلو)، ج) تغییر و چون نتواسته معنای «الخلیف» را به هیچ یک از این سه اصل معنایی ارتباط دهند به عنوان «شاذ» ذکر شده است.

شیوه راغب در کتاب مفردات

شیوه راغب در بیان و تحلیل معنای لغت این است که ابتدا معنای اصلی ماده را بیان می‌کند، سپس با توجه به رابطه معانی استعمالی با معنای اصلی، استعمالات این کلمه را ذکر می‌کند. وی برای یافتن معنای اصلی، از قرآن، حدیث، ضرب‌المثل‌ها، شعرها و اقوال عرب بهره می‌جوید. برای نمونه در ماده «خبت»، ابتدا معنای اصلی را ذکر می‌کند: «الخبت: المطمئن من الارض و...». سپس معنای استعمالی را می‌آورد: «ثم استعمل الاخبات استعمال اللین و التواضع» و در ادامه، ارتباط معنای اصلی و استعمالی را بیان می‌کند: «و العلاقة بینهما المشابهة». پس از آن آیاتی را که معانی مشابهی دارند، ذکر می‌کند: قال الله تعالی: ﴿و أخبتوا الی ربهم﴾[1] و قال: ﴿بشّر المخبتین﴾[2] ای المتواضعین.

راغب در بیان معنای اصلی، مشابه مقاییس عمل کرده، با این تفاوت که او ملتزم به ذکر یک معنای اصلی برای واژه است، ولی ابن فارس گاه تا چند معنای اصلی برای واژه بیان می‌کند.

برخی صاحب‌نظران معتقدند راغب در بیان معنای هر کلمه دقت داشته و سعی کرده در کلمات معنای اصلی آنها را بیان کند، در برخی موارد از آنجایی که وی فقیه و متکلم بوده است، اصطلاحات فقهی و کلامی خود را در یافتن معنای قرآن تأثیر داده است.

---

۱. هود: ۲۳.

۲. حج: ۳۴.

شیوه تحلیلی التحقیق

در مورد تحلیل نوع دوم که در درس گذشته بیان شد، می‌توان از کتاب التحقیق فی کلمات القرآن اثر حسن مصطفوی نام برد. بنابر نظر مؤلف در مقدمه، معنایی که برای واژه بیان می‌شود با محوریت استعمالات قرآنی واژه است.

صاحب التحقیق قبل از ورود به بحث به بیان اقوال لغویان در تعدادی از معاجم می‌پردازد. در این قسمت به نظر می‌رسد ترتیب زمان تدوین را رعایت نمی‌کند. برای نمونه، کلام مقاییس و مصباح المنیر را کنار هم ذکر می‌کند. وی معنای معاجم را در هر معجم جمع‌بندی نمی‌کند وگویی در موارد زیادی، معنایی را در ذهن داشته و به تناسب آن معنا، اقوال لغویان را به اندازه‌ای که لازم می‌دانسته ذکر کرده و دیگر توضیحات را حذف کرده است. نکته دیگر اینکه نگارنده برای معنایی که ذکر می‌کند، استدلال لغوی نیاورده است.

ایشان برخلاف کتاب‌هایی مانند مقاییس که معنای مشترک را از بین مشتقات و استعمالات ماده کشف می‌کردند. برخی معتقدند صاحب التحقیق در مواردی با استفاده از تحلیل ذهنی، معنای مشترکی را ارائه نموده است؛ باید توجه داشت که ذهن همواره می‌تواند برای دو ماده متفاوت، معنای مشترکی را بیان کند.

صاحب التحقیق به دلیل اینکه همه واژگان را به اصل واحد برمی‌گرداند نشان می‌دهد که ایشان اشتراک لفظی را قبول ندارد به دلائل مذکور برای یافتن معنای یک واژه استناد به این معجم به تنهایی کافی نیست.

پرسش و تمرین

۱. مهم‌ترین روش‌های لغویان را توضیح دهید.

۲. دو نوع از روش‌های تحلیل لغت را بیان کنند.

۳. فرایند تحلیل لغت از نظر ابن فارس را به طور مختصر توضیح دهید.

٤. نظر راغب درباره معنای واحد داشتن هر کلمه چیست و چه تفاوتی با مقاییس اللغه دارد؟

۵. در کلمات زیر، معنای اصلی هر کلمه را از نظر راغب و چگونگی رابطه استعمالات را با آنها بیان کنید. صلاح، خرق، ...

بخش دوّم



روش
استخراج لغات از معاجم

گام به گام با پژوهش لغوی

گام اول: ارتباط لغت با صرف و نحو (یافتن مهم‌ترین نکات ادبی در منابع لغوی)

گام دوم: معنایابی ابتدایی واژه در منابع لغت

گام سوم: بررسی واژگان و تعمق در کلمات با اجرای کامل مراحل واژه‌شناسی

گام چهارم: اجرای پژوهش عملی و تمرین به صورت پلکانی

«گام اول»

ارتباط لغت با صرف و نحو[1]
(یافتن مهمترین نکات ادبی در منابع لغوی)

یکی از مهم‌ترین مسائل دانش لغت‌شناسی، وجود موضوعات مختلف در منابع لغوی است. اگر با دیدی گسترده به این منابع بنگریم می‌توانیم کشکولی علمی از آن استخراج کنیم.

یکی از این موضوعات، نکات مهم ادبیاتی است که برخی منابع لغوی بدان پرداخته‌اند. از اینرو نیازمندی‌های دو دانش صرف و نحو به دانش لغت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و می‌توان با اندک تأملی در منابع لغوی، بسیاری از این نیازمندی‌ها را پاسخ گفت. به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. متعدی (بنفسه یا به حرف جر) یا لازم بودن یک فعل؛
۲. مذکر یا مؤنث بودن یک اسم؛
۳. شناخت مصادر ثلاثی مجرد یک فعل؛
۴. شناخت ابواب ثلاثی مزید یک ماده و فعل؛

۱. در صورت صلاحدید اساتید و با توجه به معرفی کتاب المنجد و المعجم الوسیط در مباحث قبلی؛ گام اوّل به صورت مطالعاتی ارائه می‌شود.

۵. یافتن مشتقات صرفی یک ماده؛

و ....

برای برطرف کردن این نیاز، دو راه وجود دارد:

۱. مراجعه به منابع عمومی لغت عرب؛

۲. مراجعه به منابع خاص.

باید توجه داشت منابع اصلی لغت عرب بویژه معاجم لغت عرب به بهانه‌های مختلف متعرض بسیاری از این مسائل شده‌اند؛ اما با توجه به ضرورت آشنایی کامل با این منابع که این کتاب عهده دار آن نمی‌باشد و بنای اختصار، راه اول را رها می‌کنیم و به راه دوم می‌پردازیم؛ یعنی معرفی منابع خاص برای حل مشکلات ادبی مرتبط با لغت.

برای دستیابی به این هدف، دو کتاب *المنجد فی اللغه* نوشتهٔ لوئیس معلوف و کتاب *المعجم الوسیط* نوشتهٔ چند استاد دانشگاه الازهر مصر را برای استفاده معرفی می‌کنیم.

اما به جهت اختصار، تنها به بیان نکات ادبی موجود در *المنجد فی اللغه* بسنده می‌نماییم، چه اینکه این کتاب هر چند توسط دانشمندی مسیحی نوشته شده و فاقد برخی کلمات و مصطلحات اسلامی است ولی از نظر بیان نکات ادبی از *المعجم الوسیط کامل‌تر نوشته شده و از نظر* چینش نکات مورد *نظر، مظم‌تر است.*

المعجم الوسیط

مولفان کتاب در مقدمه به موارد ذیل تصریح کرده‌اند:

۱. الفاظ غریب، کم استعمال، مهمل و احیاناً کم فایده، در کتاب نیامده است.

۲. از ذکر الفاظ مترادف (که به سبب اختلاف لهجه‌ها پدید آمده‌اند، مثل «اطمأنّ» و «اطبأنَّ») پرهیز شده است.

۳. در صورتی که ابواب مختلف ثلاثی مزید برای یک ماده، هم‌معنا باشند، از ذکر آن‌ها خودداری کرده و تنها یکی ذکر شده است.

۴. در مورد مصادر افعال، به مصادر مشهورتر و پر استعمال‌تر هر فعل توجه شده و از ذکر دیگر موارد خودداری کرده‌اند (مگر در جایی که یک مصدر دارای معنای متفاوتی با دیگر مصادر باشد) همچنین است در مورد مشتقات صرفی (اسم فاعل، اسم مفعول و...).

نیز این نکته قابل توجه است که اسامی مشتق، فقط در صورت ضرورت ذکر شده‌اند.

با توجه به مقدمه کتاب و آنچه در مورد کتاب *المنجد* خواهد آمد، مشاهده می‌شود نکات ادبی *المعجم الوسیط* در مقایسه با *المنجد فی اللغة* از جامعیت کمتری برخوردار است.

آن‌چه جامعیت *المعجم الوسیط* را برای بررسی نکات ادبی کم‌رنگ کرده، عدم ذکر برخی از ابواب ثلاثی مزید، مصادر و مشتقات صرفی یک فعل است. در پژوهش‌های لغوی، بسیار دیده می‌شود که هدف محقق، شناسایی برخی ابواب ثلاثی مزید یا مصادر آن و یا پیدا کردن برخی مشتقات یک فعل است، لذا این کتاب با این ویژگی‌ها، نمی‌تواند پاسخ مناسبی برای محقق در این زمینه داشته باشد.

از این‌رو بهتر آن بود نویسندگان کتاب (در کنار کار مهم انجام شده)، این قسمت را نیز برای استفاده محققان اضافه می‌کردند؛ کاری که در *المنجد فی اللغة* به خوبی انجام شده و به نظر می‌رسد اضافه کردن مواردی از این دست،

در افزایش حجم کتاب تأثیر چندانی نخواهد داشت. حال با توجه به اهمیت موضوع و ارتباط فعلی مخاطبان با ادبیات عرب در ادامه به تفصیل به بیان نحوه استفاده از کتاب *المنجد فی اللغة* می‌پردازیم.

المنجد فی اللغة

مدخل‌ها در این معجم بر اساس حروف الفبا و با توجه به حروف اصلی مرتب شده‌اند. کتاب، به تعداد حروف الفبا باب‌بندی شده و هر باب، به یک حرف از حروف الفبا اختصاص داشته و کلمات بر اساس فاءالفعل و در ابواب مختلف مرتب شده‌اند. آنگاه برای یافتن کلمه مورد نظر در هر باب، لازم است به حرف دوم آن (عین‌الفعل) و سپس حرف سوم آن (لام‌الفعل) توجه شود، چرا که ترتیب الفبایی در این دو حرف نیز رعایت شده است.

کتاب، در شرح معانی کلمات، اسلوب خاصی را به کار گرفته است که به صورت مختصر به اصول آن اشاره می‌کنیم:

الف) در هر ماده، اصول معنایی آن مشخص شده است (همچون کار ابن‌فارس در قرن چهارم هجری در معجم *مقاییس اللغة*). شاید بتوان گفت این روش در برخی موارد خیلی دقیق‌تر انجام شده است. به این ترتیب که ابتدا با ذکر شماره، اصول معنایی آن ماده آمده است. سپس به تعداد شماره‌های ذیل هر ماده که بیانگر تعداد اصول معانی مختلف آن ماده است، اشاره شده و در نهایت مشتقات مختلف هر ماده با توجه به معنایشان، ذیل آن شماره‌ها ذکر شده است.

به مثال ذیل توجه کنید:

برای ماده «امر» شش شماره آورده شده است، که سه شماره آن را ذکر می‌کنیم:

۱. **أَمَرَ، أمرًا و امرةً و اِمارًا ه:** طلب منه فعِلَ شیءٍ اَو إنشائه فهو آمِر و ذاک مأمور یقال «اَمره الشیء و بالشیء».

آمَرَه اَن یفعل و باَن یفعل. آمَر ایماراً: کلّفه انشاء شیء اَو فعله. الاَمر ج اَوامر : طلب احداث الشیء....

۲. **آمرَه مؤامرةً فی أمرٍ: شاوره. تَأَمَّرَ و ائتمَرَ و استامَرَه:** شاوره. اِئتمروا بفلانٍ: همّوا به و اَمَرَ بعضهم بعضاً بقتله...

۳. **أَمِرَ ـِ امراً و أَمُرَ ـُ اِمرَةً و اِمارَةً: صار اَمیرًا اا و علیه:** وَلِی. اَمَّرَه: ولّاه الامارة ...

کلمات آورده شده در ذیل هر شماره، بیانگر ارتباط معنایی بین آن‌ها است؛ ارتباطی که تنها در کلمات یک شماره به چشم می‌خورد و با دیگر شماره‌های آن ارتباط معنایی چندانی ندارد.

ب) روش یافتن و دسترسی به افعال مضاعف:

- در صورتی که فعل مضاعف، ثلاثی باشد، آن را قبل از افعال مختوم به همزه جستجو می‌کنیم. مثلاً فعل «حَتَّ» را قبل از فعل «حَتَأ» و فعل «هَمّ» را قبل از فعل «هَمَأ» می‌یابیم. بنابراین چنانچه به خیال اینکه حروف اصلی «هَمّ»، «هَمَمَ» است، بخواهیم آن را پس از «هَمَلَ» بگردیم؛ خطا می‌باشد.
- اما اگر فعل مضاعف، رباعی باشد، باید آن را به اصلش، یعنی ثلاثی مجرد مضاعف برگردانیم. بدین ترتیب کلمه «صمصم» به «صمَّ» و «مَلمَلَ» به «مَلَّ» که اصل آن ثلاثی مضاعف آن است، برمی‌گردد.
- همچنین برای پیدا کردن افعال رباعی که مضاعف نیستند باید سه حرف اصلی نخستین آن را در بین لغات پیدا کنیم، مثلاً «دَحرَج» را در ماده «دَحَر» می‌یابیم.

ج) برای جلوگیری از تکرار واژه‌ای که دارای معانی متعددی است، این‌گونه عمل می‌کنیم: اگر فعل باشد، علامت «اا و» و اگر غیر فعل باشد، علامت «اا» جانشین آن می‌شود؛ مثلاً برای بیان دو معنای کلمه «الرَوح» به جای اینکه آن را دو بار تکرار کند، این‌گونه عمل کرده است:

«الرَوح: الفرحُ اا الراحة».

و معانی متعدد «أشکَلَ» را این‌گونه بیان کرده است:

«أشكَلَ الامرُ: التبس اا و الکتاب: قَیدَه بالحرکات» (در این مثال، دو معنا برای «أشکل» آمده که اولین آن، «التبس» است البته در صورتی که فاعل «أشکل» را یک کار و عمل قرار دهیم. دومین معنا «مقید کردن» است و آن در صورتی است که «الکتاب»، مفعول‌به آن قرار گیرد).

همچنین اگر کلمه تفسیر شده، اسم باشد، از علامت (اا و) استفاده کرده است، مانند:

۱. **«الوقفة: المّرة اا و من الترس: کالوقف»**

د) علامت (*) بعد از کلمه، نشانه آن است که همان کلمه، در فصل دیگری از ماده‌اش، معنای دیگری دارد؛ مثلاً کلمه «الامیر*» در ماده (أمر) این‌گونه معنا شده است:

۲. **...الأمیر* ج أمراء: المشاورَ.**

۳. **الأمیر * ج أُمَراء : الآمِر، مَن تولّی أمرَ قومٍ و اِن لم‌یکن من اَصل شریف.**

٤. **الأمیر ج أَمَراء: الجار.**

ه) از دیدگاه مؤلف، کلماتی که پس از فعل قرار می‌گیرند، لزوماً به معنای قید برای آن فعل نیستند، مثلاً «راث رَوثاً الفرس» به معنای «دفع فضولات» اختصاص به فرس (اسب) ندارد، بلکه فعل «راث» برای هر حیوان چهارپایی استعمال می‌شود.

ی) هر یک از مشتقات آورده شده در کتاب، با رنگ قرمز مشخص شده‌اند؛ لذا حدود معانی و تفسیر هر کلمه مشتق تا جایی است که با یک کلمه قرمز جدید (یعنی یکی دیگر از مشتقات) مواجه شویم.

❖ مهمترین نکات صرفی و نحوی در کتاب

۱. افعال لازم و متعددی به‌گونه‌ای خاصّ از هم تمییز داده شده‌اند. بدین شکل که اگر ضمیر یا اسم ظاهری به عنوان مفعول‌به پس از فعل آورده شود، آن فعل متعدی است و اگر به ذکر فاعل اکتفا شود، آن فعل لازم خواهد بود. نوع تعدیه و تعداد مفعول‌به، نیز مشخص شده است.

به مثال‌های ذیل توجه کنید:

- نمونه فعل لازم: **رهن رهناً الشئُ: دام و ثبت.**
- نمونه متعدی بنفسه تک مفعولی: **اَمَنَ ـِ أمناً ه: وثق به و اَرکن اِلیه فهو امن....**
- نمونه متعدی بنفسه دو مفعولی: **سمّی الرجلَ زیداً: جعل اسمه زیداً.**
- نمونه متعدی بنفسه همراه با مفعول‌به دوم با واسطه: **سأل سؤالاً... ه عن حاله.**

بر همین اساس می‌توانیم در قسمت‌های دیگر و در میان معانی متعدد هر کلمه، نوع فعل را از جهت تعدیه و یا لزوم آن متوجه شویم.

۲. مؤلف بعد از ذکر هر لغت، اسم فاعل یا به تعبیری «کننده کار» را ذکر کرده است (ممکن است صفت مشبهه نیز باشد). پس از ذکر معنای هر فعل، عبارت «فهو...» گویای این مطلب است.

۳. می‌توان کلیه مشتقات صرفی (همچون اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، صیغه مبالغه و...) را در کتاب پیدا کرد. با توجه به اینکه هر ماده

لغوی، تمامی مشتقات صرفی را دارا نیست، لذا با مراجعه به *المنجد فی اللغه* می‌توان تعداد مشتقات صرفی ماده مورد نظر را پیدا کرد و دریافت که این ماده لغوی دارای چند مشتق صرفی معروف می‌باشد. مثلا در ماده «زجل» مشتقات ذیل به چشم می‌خورد: الزاجل، الزَجّاله، الزَجول، المَزجل و المِزجال.

البته در کتاب، به اسم فاعل‌ها با علامت «فا» و اسم مفعول‌ها، با علامت «مفع»، تصریح شده است.

۴. مصادر ثلاثی مجرد هر فعل، به صورت اسم منصوب در ابتدای هر ماده (پس از ذکر فعل) آمده و ممکن است یک یا چند مصدر داشته باشد.

۵. جمع‌های مکسّر (در صورتی که برای یک اسم، جمع مکسّری وجود داشته باشد)، پس از ذکر اسم با علامت «ج» آورده شده است.

همچنین «م»، علامت مفرد برای کلمات جمع است. علامت «جج» نیز گویای وجود جمع‌الجمع در برخی اسم‌ها است.

۶. در بسیاری از موارد، به تأنیث اسم‌های مؤنث غیرلفظی اشاره شده است؛ مثلاً در مورد کلمه «الکأس» گفته است: مؤنثةٌ.

۷. در هر ماده، تعداد ثلاثی مزید برای هر فعل مشخص شده است و با مراجعه به کتاب می‌توان فهمید که هر فعل به کدام باب از ثلاثی مزید رفته است. به عنوان مثال ماده «رسخ» تنها در ابواب *افعال* و *تفعّل* استفاده شده و به دیگر ابواب نرفته است.

۸. شناخت معانی ابواب نیز یکی از مهم‌ترین نکاتی است که در کتاب به آن پرداخته شده است. این معانی همیشه پس از ذکر ابواب آورده می‌شوند.

۹. شناخت فعل ماضی و اعراب آن و همچنین فعل مضارع و اعراب عین‌الفعل آن از دیگر نکات مهمی است که در کتاب به آن اشاره شده است. این کار در ابتدای هر ماده به صورت رنگی مشخص شده است.

با هم تمرین کنیم

(با استفاده از کتاب «*المنجد فی اللغة*»)

با استفاده از کتاب *المنجد فی اللغه* پژوهش‌های ذیل را انجام دهید.

۱. فعل ماده «عشن» به سه باب از ابواب ثلاثی مزید می‌رود: باب تفعیل، افعال و افتعال؛ که همه ابواب مذکور با ثلاثی مجرد خود هم‌معنا می‌باشند.

- حال با مراجعه به مواد ذیل بگویید افعال آنها به چند باب از ابواب ثلاثی مزید رفته‌اند:

عقل، سکن، حدث ، بصر، کشف، نصر، نشل، ظهر

۲. ماده «قمد» دارای فعل ماضی «قَمَدَ» می‌باشد. با مراجعه به کتاب، عین‌الفعل مضارع آن را مکسور می‌یابیم «یقمِد». در همان صفحه، فعل «قمح» با عین‌الفعل مضموم آمده است: قمح یقمُح و ماده «قمر» دارای چند فعل اصلی است که هر کدام با عین‌الفعل خاصی آمده‌اند. در دو مورد، حرکت عین‌الفعل مضارع، مفتوح می‌باشد و در یک مورد،حرکت عین‌الفعل مضارع، مکسور می‌باشد.

- حال با مراجعه به کتاب بگویید افعال ذیل چند مضارع دارند و عین‌الفعل مضارع آنها چه حرکتی دارد:

عبط، فرم، قفص ، کلف ، نشل ، وتن ، حاب ، جدف ، تاح ، حظر

۳. ماده «رجا» دارای شش مصدر ثلاثی مجرد است که به صورت منصوب پس از فعل ماضی آن ذکر شده‌اند. ضمن مشاهده این مصادر در کتاب، بگویید هر کدام از مواد ذیل دارای چند مصدر ثلاثی مجرد می‌باشند:

حکم ، رمح ، شرع ، عمر ، قمح ، نجب ، هبَّ

٤. با آمدن ضمیر «ه» و حرف جر «عنه» در ماده «نسر» مشخص شده است که فعل این ماده دارای دو مفعول‌به می‌باشد که اولی از آن دو، مفعول‌به بنفسه و دومی، متعدی به حرف جر «عن» می‌باشد. حال با مراجعه به کتاب مشخص کنید آیا افعال ذیل متعدی هستند یا لازم و اگر متعدی هستند چند مفعول دارند و آیا مفعول‌به آنها با واسطه است یا بی‌واسطه؟

لبز ، فرم ، عبد ، شصَّ ، سحف ، دار ، خزم

۵. در ماده «کرب» برای کلمه «الکرب»، جمع مکسر آورده شده است: الکروب. همچنین در همین ماده کلمه جمع مکسر «الکرابه» به صورت «کرائب» آورده است. همچنین برای کلمه «الکریبه»، جمع مکسر «کرائب» را ذکر کرده است. همه این موارد در کتاب آمده است و با علامت «ج» مشخص شده است. حال شما با مراجعه به کتاب، جمع مکسر کلمات ذیل را ذکر کنید. توجه داشته باشید ممکن است برای یک اسم چند جمع مکسر وجود داشته باشد.
الغَیم ، الظُهر ، الشأن ، خسیس ، الخِزانه ، العلّاف

٦. با کمک استاد محترم و با مراجعه به راهنمای پژوهش، چند نمونه اسم فاعل، اسم مفعول و همچنین چند نمونه مؤنث مجازی غیرلفظی در کتاب پیدا کرده و در کلاس درس ارائه دهید.

«گام دوم»

معنایابی ابتدایی واژه در منابع لغت

گاه با هدف یافتن معنای یک واژه می‌توانیم با مراجعه ابتدایی به معاجم لغت یا کتاب‌های غریب‌الحدیث، غریب‌القرآن و مفردات قرآن، بدون نیاز به کنکاش و پژوهش خاص لغوی مشکل خود را حل نماییم.

برای این منظور، عموم منابع لغت بویژه معاجم لغت می‌توانند پاسخگو باشند. اما دو پیشنهاد ذیل به ترتیب اهمیت مورد توجه قرار می‌گیرد:

۱. مراجعه به منابع معاصر و به طور مشخص مراجعه به کتاب *المنجد فی اللغة* تا این که طلابی که در مرحله فراگیری ادبیات عرب هستند هر چه بیشتر با اسلوب این کتاب آشنا شوند.

۲. مراجعه به چند منبع اصلی زبان عربی همچون: *العین* نوشته خلیل‌بن‌احمدفراهیدی (معجم لغوی)، *تهذیب اللغة* نوشته ازهری (معجم لغوی)، *صحاح* نوشته جوهری (معجم‌لغوی)، *لسان العرب* نوشته *ابن‌منظور* (معجم لغوی)، *مفردات* راغب (مفردات قرآن)، مجمع*البحرین* نوشته طریحی (غریب‌القرآن و الحدیث)، *النهایة فی غریب‌الحدیث و الاثر* (غریب‌الحدیث).

***

در مباحث گذشته به اجمال، با اسلوب کتاب المنجد آشنا شدیم، حال در پژوهشی دیگر و با استفاده از منابع اصلی زبان عربی، پیشنهاد دوم را مورد توجه قرار می‌دهیم و به بررسی معنای چند واژه در دیگر منابع معتبر می‌پردازیم.

لازم به ذکر است که:

۱. در این مرحله از بررسی واژه‌ها، تنها به «معنای واژه» در منابع توجه می‌کنیم و به «معنای ماده کلمه» توجهی نمی‌شود.

۲. متن‌ها، گزینش شده و تنها قسمت‌هایی که به شرح کلمه پرداخته‌اند آورده شده است.

۳. این نوع مراجعه به منابع، شما را برای مرحله بعد که مراجعه کامل و علمی است آماده‌تر می‌کند.

حال برای آشنایی بیشتر با این نوع کنکاش لغوی، سه واژه *فساد*، *کوثر* و کلمه وحی انتخاب شده‌اند که در ادامه خواهد آمد.

واژه شناسی «فساد»

واژه «فساد» در کلام عرب بسیار استفاده شده و چه بسا ممکن است نیازمند یافتن معنای مستعمل آن در برخی عبارات عربی شویم و با این کار نیازی به فهم دقیق ماهیت لفظ و شرایط صرفی و معنایی آن نداشته باشیم؛ از اینرو لازم شود تنها همین لفظ را در چند منبع معتبر ببینیم.

- کتاب *العین* که یک معجم لغوی است در مورد کلمه مورد نظر آورده است:

الْفَسَادُ: نقیض الصلاح

(فساد، نقیض معنای صلاح و درستی است).

- در معاجم *تهذیب اللغة*، *لسان العرب*، و *المحیط فی اللغة* نیز همین معنا تکرار شده است.

- راغب در کتاب *المفردات* که کلمات قرآن و معانی آنها را جمع آوری کرده است، درباره این کلمه این‌گونه می‌نویسد:

الْفَسَادُ: خروج الشیء عن الاعتدال، قلیلاکان الخروج عنه أو کثیرا، و یضادّه الصّلاح و یستعمل ذلك فی النّفس و البدن و الأشیاء الخارجة عن الاستقامة

(فساد به معنای «خارج شدن شی از حالت عادی و اعتدال» است؛ حال این خروج کم باشد یا زیاد. و در مقابل آن کلمه «صلاح» قرار دارد. همچنین کلمه فساد در روح وجان، بدن و اشیایی که از حالت عادی -حالت سر پا- خارج شده‌اند استعمال می‌شود).

• در کتاب *القاموس المحیط* نوشته فیروزآبادی در مورد این کلمه دو معنا آمده است:

الفَسادُ: أخْذُ المالِ ظُلْماً، و الجَدْبُ

(فساد یعنی گرفتن مال دیگری به ظلم و معنای دیگر آن قحطی می‌باشد).

البته ابتدا در مورد ماده و فعل این کلمه و نیز معنای آن توضیحی آورده است که بیشتر معانی قبلی را تایید می‌کند:

فَسَدَ، کنَصَرَ ....، فَساداً و فُسوداً: ضِدُّ صَلُحَ

(فعل فسد که هم‌وزن نصر می‌باشد و مصادر آن فسادا و فسودا می‌باشند ضد معنای صلح می‌باشد).

نتیجه بررسی

واژه «فساد» در چند منبع لغوی و غریب بررسی شد و در مجموع می توان گفت کلمه«فساد»، به همان معنای فساد در فارسی استعمال می‌شود. وقتی گفته می‌شود «غذا فاسد شد» یعنی غذا در حالت غیر عادی و نامتعادل قرار گرفت. غذا در حالت عادی، برای بدن مفید و لازم است اما در شرایط خاص برای بدن غیر مفید بوده و از حالت عادی خارج می‌شود که در آن صورت گفته می‌شود «غذا فاسد شده است».

واژه شناسی «کوثر»

این کلمه در معاجم لغت به دو شکل معنا شده است:

برخی تنها معنای واژه را ذکر کرده اند.

برخی دیگر، مصداق کوثر را (با توجه به معنای آن در سوره کوثر) به عنوان معنای آن بیان کرده‌اند.

به معانی این واژه در منابع ذیل توجه نمایید:

- خلیل در *العین* آورده است:

و الکَوثَر: نهرٌ فی الجنَّه یتشعَّب عنه انهار الجنّه

(کوثر رودی در بهشت است که دیگر رودهای بهشت از آن سرچشمه می‌گیرند).

- ازهری نیز در *تهذیب اللغه* همین معنا را تکرار کرده است:

و الکوثر: نهرٌ فی الجنه.

- فیّومی در *المصباح المنیر* چنین آورده است:

الکوثَر: فَوعَلٌ، نهرٌ فی الجنَّه و قیل: هو العدد الکثیر

(کوثر بر وزن فوعل رودی در بهشت است و گفته می‌شود به معنای «عدد زیاد» هم استعمال شده است).

- صاحب بن عباد در معجم *المحیط فی اللغه* در بررسی این واژه چند معنای دیگر هم افزوده است:

و الکوثر: نهرٌ فی الجنّه خاصّةً

(کوثر نهر ویژه‌ای در بهشت است).

• و قیل: هو الخَیرُ الّذی أعطی اللّه - عزّ و جلّ - النَّبی ﷺ و اُمّته یَوم القِیامَه

(و گفته شده که معنایش خیری است که خداوند به پیامبر اسلام ﷺ و امتش داده است).

و الکوثرُ: العَجاجُ وَ الغُبارُ

(و دیگر معنایش، سروصدای زیاد و گرد و غبار است).

و الکَوثَر: الرّجُلُ السَّخیُّ السَّمحُ

(دیگر معنایش، مرد سخاوتمند و دارای تحمل را گویند).

و الکَوثَرُ: الکَثیرُ العَطاءِ و الخَیرِ

(دیگر معنایش، بخشش و خیر زیاد را گویند).

• در کتاب *المفردات*، راغب واژه «کوثر» را در آیه اول سوره کوثر همانند معانی پیش گفته‌ی این واژه در این درس معنا نموده است:

و قوله: ﴿إنّا أعطیناک الکَوثَر﴾[1] *الکوثر* قیل: هو نهرٌ فی الجنة یَتَشَعَّبُ عَنهُ الأنهار قیل: بل هو الخیرُ العظیمُ الّذی أعطاه النَّبی ﷺ.

قد یُقال: للرَّجل السَّخی: کوثر

(و گاهی کلمه کوثر به معنای «مرد سخاوتمند» نیز استفاده می‌شود)

و بالاخره مرحوم طُریحی در کتاب شریف مجمع *البحرین* به جمع‌بندی معنای این واژه اشاره می‌کند:

قوله: «إنّا أعطَیناک الکَوثَر» إختلف النّاس فی معنی الکوثر

(در معنای کوثر مردم اختلاف نظر پیدا کرده‌اند).

---

۱. کوثر: ۱.

قیل: هو نهرٌ فی الجنّة أشدّ بیاضاً من اللبن ...

(گفته شده که معنایش نهری در بهشت است که از شیر سفیدتر است...).

و قیل: کثرة النّسل و الذّرّیّة و قد ظَهَرَ ذلِکَ فی نسلِه من ولد فاطمه علیها السلام ...

(و گفته شده که منظور «زیادی نسل و اولاد» است و این مسأله در نسل پیامبر از طریق حضرت زهرا علیها السلام روشن شده است).

و قیل: هو حوضُ النّبی صلی الله علیه و آله یکثر النّاس علیه یوم القیامه

(و گفته شده که منظور حوض پیامبر صلی الله علیه و آله است که در روز قیامت مردم بسیاری بر آن وارد می‌شوند).

و المروی عن أبی‌عبدالله علیه السلام: أنّه نهرٌ فی الجنّة أعطاه الله نبیّه عوضا عن إبنه إبراهیم

(و از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت شده است که «کوثر» نهری در بهشت است که خداوند بجای پسر پیامبر ابراهیم به پیامبر صلی الله علیه و آله عطا فرموده است).

نتیجه

فهرست معانی گفته شده برای واژه «الکوثر» در منابع مختلف به شرح ذیل است:

- نام نهر یا حوضی در بهشت؛
- انسان خیّر و سخاوتمند؛
- عدد کثیر؛
- گرد و غبار و سروصدای زیاد؛
- بخشش و خیر زیاد؛
- خیری که خداوند به پیامر اسلام صلی الله علیه و آله و امتش داده است.

با توجه به اینکه این کلمه از ماده «کثر» و به معنای کثرت می‌آید، استعمال این واژه از سوی عرب برای هر کدام از این معانی قابل قبول است. اما در آیه اول سوره کوثر، با توجه به روایات و نظرات مفسّران قرآن کریم، معنای «خیر کثیر» بیشتر مورد قبول ماست که مصداق این خیر کثیر، وجود پر برکت حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد.

واژه شناسی «وحی»

واژه «وحی» یکی از کلمات پر کاربرد در قرآن کریم و احادیث شریفه است. این کلمه کاملاً عربی است و به معانی مختلفی استعمال شده و در مورد آن، بررسی‌های لغوی خوبی انجام شده است.

در این مختصر بر آنیم با جستجویی ساده همچون دو واژه قبلی، معنای این کلمه را در منابع لغوی زبان عربی بیابیم. در این بررسی می‌خواهیم کمی به معنای ماده این کلمه نیز توجه کنیم تا نحوه بهره‌گیری از مواد کلمات را نیز یاد بگیریم.

• خلیل در کتاب *العین* به لفظ وحی اشاره‌ای نکرده و تنها در یک‌جا به معنای فعلی آن در باب ثلاثی مزید «اِفعال» اشاره کرده است. و در ذیل ماده مزبور این‌گونه آورده است:

و أَوْحَى اللّه إليه، أي: بعثه. و أَوْحَى إليه: ألهمه. و قوله عزّ و جلّ: ﴿وَأَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾[1] أي: ألهمها

(«اوحی اللّه الیه» یعنی او را مبعوث کرد و «اوحی الیه»: یعنی به او الهام کرد. در کلام خداوند متعال و (اوحی ربک إلی النحل) یعنی خداوند به زنبور عسل الهام کرد).

• ابن منظور در *لسان العرب* در مورد کلمه وحی چند معنا ذکر کرده است:

الوَحْی: الإِشارة و الکتابة و الرِّسالة و الإِلْهام و الکلام الخَفِی و کلُّ ما أَلقیته إِلی غیرک. و الوَحْی: المکتوب...أَیضاً

---

۱. نحل: ۶۸.

(وحی به معنای اشاره کردن، نوشتن، نامه، الهام کردن، سخن آهسته و هر آنچه که به دیگری منتقل می‌کنی استفاده می‌شود. همچنین وحی به معنای «نوشته شده» نیز استفاده می‌شود).

- ابن درید در *الجمهرة* این‌گونه آورده است:

فالوحی من اللّه عزّ و جلّ إلهام و من الناس إیماء

(وحی اگر از جانب خداوند باشد، الهام است و اگر از جانب انسان‌ها باشد، اشاره است).

- فیومی در *المصباح المنیر* می‌گوید:

الْوَحْی: الْإِشَارَةُ و الرِّسَالَةُ و الْكِتَابَةُ و كُلّ مَا أَلْقَيتَهُ إِلَی غَيرِكَ ليعْلَمَهُ

(وحی به معنای اشاره کردن، نامه، نوشتن و هر آنچه به دیگری منتقل می‌کنی تا که آن را بداند؛ استفاده می‌شود).

- ابن‌سیده در *المحکم و المحیط الاعظم* کلمه «وحی» را رها کرده و معنای فعلی آن را بیان می‌نماید:

وَحَی إلیه، و أوْحی: كَلَّمه بِكلام یخفیه مِن غیره

(«وَحَی إلیه و أوْحی» یعنی با او طوری صحبت کرد که کلامش از دیگری مخفی بماند).

- فیروزآبادی در *القاموس المحیط* و جوهری در *معجم الصحاح*، همه معانی قبل را تکرار کرده‌اند.

- و بالاخره راغب در *المفردات* می گوید:

أصل الْوَحْی: الإشارة السّریعة، و لتضمّن السّرعة قیل: أمر وَحْی، و ذلك یكون بالكلام علی سبیل الرّمز و التّعریض، و قد یكون بصوت مجرّد عن التّركیب، و بإشارة ببعض الجوارح، و بالكتابة

(معنای اصلی وحی «اشاره سریع» می‌باشد و به دلیل وجود معنای سرعت گفته می‌شود «امر وحی» یعنی کاری پرسرعت. همچنین وحی با گفتن انجام می‌شود البته به صورت رمزگونه و کنایه و گاهی نیز تنها صدایی است مجرد از هر چیزی؛ گاهی هم این کار بوسیله اشاره کردن با برخی اعضای بدن یا بوسیله نوشتن انجام می‌پذیرد).

نتیجه

با بررسی‌های انجام شده در منابع لغت، معانی مختلف واژه وحی و افعال مرتبط با این ماده به شرح ذیل مشخص شد:

- سخن آهسته؛
- الهام؛
- اشاره؛
- انتقال مطلبی به دیگری به صورت خفاء؛
- انتقال مطلبی با تعریض و کنایه مطلبی را منتقل کردن؛
- نامه؛
- نوشتن؛
- مکتوب.

پژوهش تکمیلی

اکنون با مراجعه به مطالب گفته شده و با استفاده از ترجمه قرآن کریم و بهره‌گیری از کتاب *التحقیق* نوشته مرحوم مصطفوی، بگویید واژه «وحی» در آیات ذیل به کدام معنا استعمال شده است:

۱. ﴿وَ أَوْحی رَبُّكَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیوتاً﴾ (نحل: ۶۸)

۲. ﴿وَ اتَّبِعْ ما یوحی إِلَیكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً﴾ (احزاب: ۲)

۳. ﴿وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ كَذِباً أَوْ قالَ أُوحِیَ إِلَیَّ وَ لَمْ یوحَ إِلَیهِ شَیءٌ﴾ (انعام: ۹۳)

۴. ﴿ذلِكَ مِمَّا أَوْحی إِلَیكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ﴾ (إسراء: ۳۹)

۵. ﴿وَ أَوْحَینا إِلی مُوسی أَنْ أَلْقِ عَصاكَ﴾ (اعراف: ۱۱۷)

۶. ﴿وَ ما ینْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْی یوحی عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوی﴾ (نجم: ۴)

۷. ﴿وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (أنبیاء: ۲۵)

۸. ﴿وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ لِیجادِلُوكُمْ﴾ (أنعام: ۱۲۱)

۹. ﴿إِذْ یوحِی رَبُّكَ إِلَی الْمَلائِكَةِ أَنِّی مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِینَ آمَنُوا سَأُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾ (انفال: ۱۲)

۱۰. ﴿یوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحی لَها﴾ (زلزال: ۵).

«**گام سوم**»

بررسی واژگان و تعمق در کلمات
با اجرای کامل مراحل واژه شناسی

در گام سوم از پژوهش لغوی تلاش می‌کنیم مراحل کامل بررسی یک واژه را به صورت عملی و به شکل‌های مختلف به خوانندگان معرفی کنیم.

ابتدا مراحل پژوهش به صورت راهنمای پژوهش در دو درس ارائه می‌گردد و پس از آن، نحوه انجام کلیه مراحل پژوهش به صورت کامل در ضمن چند واژه نشان داده می شود. همچنین سعی شده است برای بررسیِ آموزشی واژه‌ها از روش «آسان به سخت» استفاده شود تا یادگیری آن آسانتر شود.

راهنمای پژوهش ۱

یاگیری کامل فرایند واژه‌شناسی زبان عربی، دارای پیچیدگی‌هایی است که در صورت عدم رعایت اصول مسیر، ممکن است با مشکلات و ناهمواری‌های مختلفی روبرو شویم که اولین نتیجه آن خستگی و احساس سردرگمی و در نهایت عدم موفقیت در این دانش است. لذا ضروری است پژوهشگر لغت با مطالعه دقیق راهنمای پژوهش، خود را برای مواجهه با کلمات عربی آماده نماید.

اینک مراحل اجرایی بررسی یک لغت را بیان می‌کنیم. باید این مراحل را با دقت تمام مطالعه کرده و پس از آن خود را برای انجام پژوهش کامل لغوی آماده نماییم.

چهار مرحله اصلی برای یک پژوهش کامل متصور است:

مرحله اول: مراجعه به منابع مفردشناسی (با توجه به اهداف مورد نظر)؛

مرحله دوم: جمع‌آوری مطالب از منابع؛

مرحله سوم: مطالعه اجمالی همه مطالب جمع‌آوری شده؛

مرحله چهارم: بررسی و نتیجه‌گیری.

مرحله اول:

مراجعه به منابع مفردشناسی (با توجه به اهداف مورد نظر)

جمع‌آوری اطلاعات پس از مشخص کردن هدف و نیاز لغوی انجام می‌شود و بدیهی است شناخت دقیق و کامل منابع مفردشناسی در این مرحله بسیار ضروری است. چه بسیار افرادی که برای پیداکردن هر واژه به کتاب‌های غریب مراجعه می‌کنند، بی‌توجه به فلسفه وجودی این کتاب‌ها و بدون در نظرگرفتن

این نکته که در این کتاب‌ها، تنها کلمات غریب قرآن و حدیث آمده است.

متأسفانه امروزه عدم آشنایی دقیق منابع مفردشناسی، یکی از معضلات مراکز آموزشی در حوزه علوم اسلامی است و شناخت منابع شرح واژگان که پایه و اساس زبان عربی می‌باشد، مورد غفلت قرار گرفته است.

بی‌تردید کسی که برای بررسی هر واژه، به همه معاجم لغت مراجعه می‌کند، پژوهشگر موفقی نخواهد بود و نشانه عدم شناخت وی از منابع زبان عربی است.

ضوابط و اصول مرحله اول:

۱. عموم منابع، دارای اسلوبی نزدیک به هم هستند، اما تفاوت‌هایی هم در آن‌ها مشاهده می‌شود. برخی منابع، از بیان ویژه‌ای برخوردارند که شناخت آن برای پژوهش‌گر بسیار ضروری است. معجم *مقاییس اللغة* نوشته ابن فارس دارای بیانی خاص است. این کتاب که عهده‌دار بیان ریشه‌ی معنایی کلمات است (و بر این اساس، عمده کلمه‌ها را واگذارده و ذکر نکرده است)؛ از بیان خاصی برخوردار است که بدون شناخت آن، بهره کافی از کتاب نمی‌توان برد.

۲. برخی منابع، عهده‌دار *روایت اقوال* می‌باشند و تلاش نموده‌اند تا همه نظرات لغویون قبل از خود را در کتاب منعکس نمایند. *لسان العرب* و *تاج العروس* دو معجمی هستند که به عنوان بزرگ‌ترین معاجم زبان عربی مشهورند. گستردگی *تاج‌العروس* بسیار بیشتر از *لسان‌العرب* است و با توجه به اینکه زبیدی در *تاج‌العروس*، کمی از موضوع لغت خارج شده است و گریزهای بسیاری به دیگر علوم داشته، رغبت پژوهشگران به این منبع بسیار کم است و در مقابل از معجم *لسان‌العرب* بسیار بهره گرفته می‌شود.

در مورد این دو کتاب و استفاده از آن‌ها، دانستن چند نکته ضروری است:

الف) هر دو معجم، خصوصاً *لسان العرب*، حاوی برخی اقوال لغویون سابق است که در معاجم قبلی یافت نمی‌شود. اقوال کسانی همچون مبّرد که دارای معجم لغوی نیستند، در این دو معجم آمده است؛ لذا این دو کتاب، منبع خوبی برای یافتن اقوال لغوی‌های بدون کتاب می‌باشند.

ب) عمده اقوال لغوی‌های دارای معجم، در این دو کتاب ذکر شده است. این ویژگی با آفت مشخص همیشگی مواجه است و آن، بدست آوردن اقوال لغوی‌هایی همچون خلیل و ازهری از طریق این کتاب‌ها است آن هم بدون مراجعه به کتاب‌های خودشان (با وجود اینکه کتاب‌های خلیل و ازهری در دسترس ماست). دلیل این امر روشن است، زیرا برای استفاده از اقوال آن‌ها، باید به کتاب‌های خودشان مراجعه کرد و نظراتشان را از کتاب‌های *العین* و *تهذیب اللغه* نقل نمود، چرا که ممکن است در برخی موارد، نقل معنا صورت گرفته و یا ابن‌منظور و زبیدی، برداشت خود از اقوال گذشتگان را نقل کرده‌اند نه نظرات آن‌ها را که در این وضعیت ما تصور دیگری خواهیم کرد. و یا در برخی موارد، کلام گذشتگان به صورت تقطیع‌شده آورده شده در صورتی که اگر تمامی عبارات دیده شود، معنای دیگری خواهد داشت و نیز احتمالات دیگری وجود خواهد شد که در صورت عدم مراجعه به اصل کتاب‌ها پیش خواهد آمد.

۳. معاجم زبان عربی، به شکل‌های مختلفی تنظیم شده‌اند. روش چینش کلمات در برخی معاجم، بسیار پیچیده است و دسترسی به کلمات مورد نظر در آن‌ها، بسیار مشکل است. اما همه منابع، دوباره‌نویسی شده‌اند و یا در نرم

افزارهای مختلف وارد شده‌اند؛ لذا برای پیدا کردن واژه مورد نظر، یادگیری انواع چینش‌ها غیر ضروری است، از این‌رو پیشنهاد نمی‌شود حتماً نوع چینش اولیه منابع لغت را یاد بگیرید.

۴. منابع مفردشناسی اعم از معاجم لغت، کتاب‌های مفردات و کتاب‌های غریب به شکل‌های مختلف دسته‌بندی می‌شوند: یکی از این اشکال به میزان اعتبار هر یک از آن‌ها می‌پردازد. پر روشن است منابع مختلف با وجود تفاوت‌های مبنایی در آن‌ها، از نظر قدرت علمی مؤلفان نیز دسته‌بندی می‌شوند. بسیار ساده‌انگارانه است اگر فکر کنیم همه مؤلفان از سطح علمی یکسانی برخوردار بوده‌اند. تشخیص میزان اعتبار هر یک از منابع از سه راه قابل شناخت است:

اول: بررسی همه منابع و بدست آوردن قوت و ضعف منبع مورد نظر؛

دوم: شناخت کامل مؤلف، با مراجعه به کتاب‌های تراجم و دیگر کتاب‌های مرتبط؛

سوم: بدست آوردن میزان اعتماد صاحب‌نظران به کتاب و نظرات مؤلف.

قطعاً هر یک از راه‌های فوق دارای سختی‌هایی بوده و به کنکاش زیادی نیازمند است، به ویژه راه اول که نیازمند پژوهش میدانی گسترده‌ای است.

این کار، انجام شده و مراحل فوق برای شناخت منابع، طی شده است و با توجه به اینکه ارائه تمامی مراحل این بررسی، بسیار طولانی است و این مختصر عهده‌دار آن نمی‌باشد، نتیجه نهایی آن در ادامه آورده می‌شود.

دسته‌بندی مزبور تحت عنوان «اولویت‌بندی مراجعه به منابع مفردشناسی» با ذکر مهم‌ترین نکات، ارائه می‌شود.

اولویت‌بندی مراجعه به منابع مفردشناسی

اولویت‌بندی معاجم لغت

الف) با بررسی‌های انجام شده بر روی معاجم لغت، چند معجم، به عنوان مرجع، شناخته شده و مورد اعتماد صاحب‌نظران می‌باشند و نظر آن‌ها بر دیگر کتاب‌ها ترجیح داده می‌شود. این معاجم هم از جهت مؤلف و هم از جهت کتاب، در اولویت می‌باشند و جزو منابع اولیه نیز قرار دارند. این معاجم بدین قرارند:

۱. *العین* نوشته خلیل بن احمد (ت ۱۷۵ هـ. ق)؛
۲. جمهرة اللغة نوشته ابن‌درید (ت ۳۲۱ هـ. ق)؛
۳. *تهذیب* اللغة نوشته ازهری (ت ۳۷۰ هـ. ق)؛
۴. *الصحاح* نوشته جوهری (ت ۳۹۳ هـ. ق)؛
۵. *مقاییس اللغة* نوشته ابن فارس (ت ۳۹۵ هـ . ق).

ب) همه مؤلفانِ معاجم، آشنا به علم‌اللغة بوده‌اند. از میان آن‌ها، ابن‌دُرید (مؤلف کتاب *جمهرةاللغة*) و ابن‌فارس (مؤلف معجم *مقاییس‌اللغة*)، از دیگر لغویون، قوی‌تر و آشناتر با دانش لغت بوده‌اند، از این‌رو مطالب این دو (و از جمله نظرات خاص آن‌ها)، دارای طرفداران بیشتری نسبت به دیگر معاجم لغت است.

ج) آخرین لغوی که مدعی حضور در میان بادیه‌نشینان است، زمخشری (ت ۵۳۸ هـ . ق)، نویسنده کتاب *اساس البلاغة* است. لغویونِ پس از زمخشری، قطعاً از معاجم و کتاب‌های قبلی بهره برده و دسترسی مستقیم به عرب اصیل نداشتند و این، نوعی ضعف نسبت به معاجم قدیمی‌تر به حساب می‌آید.

د) معاجم معاصر، بیشتر برای اهداف غیر پژوهشی و معنایابی کلمات بکار می‌آیند؛ لذا استناد به این‌گونه معاجم، از هدف پژوهشی ما دور است.

ه) کتاب‌هایی همچون *المصباح‌المنیر*، فیومی (ت ۷۷۰ هـ. ق) و *القاموس‌المحیط*، فیروز آبادی (ت ۸۱۷ ه. ق)که جزو منابع ثانویه لغت عرب بوده و مورد اعتماد و اهتمام بزرگان و صاحب‌نظران نیز می‌باشند؛ از گنجینه‌ی قوتِ علمی و دقت‌های موشکافانه مؤلفان خود بدین مرتبه رسیده‌اند و بررسی‌های دقیق لغوی آن‌ها، باعث جلب اعتماد همگان به آن‌ها شده است. روشن است اعتماد بالای بسیاری از بزرگان به *المصباح‌المنیر*، نه از باب حجّیت و مستندبودن این کتاب است، چرا که آن کتاب، از منابع ثانویه است و قطعاً نمی‌تواند مقدم بر کتاب‌های اولیه باشد؛ بلکه به جهت ظرافت‌های خاص علمی مؤلف است که بررسی واژه‌ها را با استناد به اقوال لغویون انجام داده است. در واقع نظرات موجود در کتابی همچون *المصباح‌المنیر*، قابل اعتماد است، اما در مورد احتجاج به آن باید درنگ کرد.

اولویت‌بندی کتاب‌های «غریب»

بررسی منابع غریب نگاری

الف)کتاب‌های غریب اعم از غریب‌الحدیث و غریب‌القرآن، حاصل بررسی و پژوهش مؤلفان آن‌ها بر روی کلمات قرآن و حدیث می‌باشد. قوت اجتهاد در این کتاب‌ها، فائق بر لغوی بودن و تسلط بر لغت است؛ از این‌رو کتابی همچون *النهایة‌فی‌غریب الحدیث‌والاثر* نوشته ابن‌اثیر، جایگاه محکم‌تری نسبت به کتاب *الفائق فی غریب الحدیث* پیدا کرده است، با این‌که زمخشری (مؤلف *الفائق*) یک لغوی قهّار است و به مراتب از ابن‌اثیر قوی‌تر بوده است.

شناخت غریب‌نگاران و الویت‌بندی آنها با تکیه بر این مبنا کار مشکلی می‌نماید و شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد، لذا با توضیح یک اصل عملی مهم، قضاوت را به پژوهش‌گران وامی‌گذاریم و آن اینکه:

غریب‌نگاری از صدر اسلام آغاز شده و هر چه از آن زمان دورتر می‌شویم، پررونق‌تر و کامل‌تر شده است. غریب‌نگاری، دانشی است که نیازمند مقدمات علمی همچون: علم‌الحدیث، علم‌اللغه، تفسیر، علوم قرآن، ادبیات عرب و ... می‌باشد و مبنای اصلی آن، بررسی و اجتهاد واژه‌هاست؛ لذا با بررسی آخرین کتاب‌های غریب، نواقص کمتر و ظرافت‌های بیشتری را مشاهده می‌کنیم.

حال با این توضیح، بهره‌گیری از همه کتاب‌های غریب در بررسی‌های استعمالی کلمات قرآنی و حدیثی، خالی از لطف نخواهد بود و می‌توان از کتاب‌های قدیمی‌تر چشم‌پوشی و به جوامع متأخر مراجعه کرد، چه اینکه همه امتیازات کتاب‌های قدیمی در کتاب‌های جدید آمده است، حتی در برخی موارد، تمامی مطالب کتاب‌های قبلی در کتاب‌های متأخر اضافه شده است. نمونه آن، کتاب *النهایة* نوشته ابن اثیر است که حاوی تمامی عبارات دو کتاب قبل از خود (*المجموع المغیث* نوشته ابوموسی مدینی و *غریب الحدیث* نوشته هروی) است.

ب) تفاوت روشن کتاب‌های غریب با معاجم لغت این است که: معاجم لغت هر یک بر اساس هدفی خاص تدوین شده‌اند، ولی کتاب‌های غریب همگی عهده دار شرح معانی استعمالی کلماتِ مشکلِ احادیث و قرآن می‌باشند و وظیفه اصلی آن‌ها، شرح واژه است، هر چند در اجرای آن، تفاوت‌هایی با هم دارند و هر کدام با شیوه و سبک خاصی این مهم را انجام داده‌اند. برخی

قوی‌تر و برخی ضعیف‌تر، برخی کامل‌تر و برخی ناقص‌تر، برخی اساس کار را فهم عبارات احادیث و قرآن قرار داده‌اند و برخی دیگر، کلمات را محور قرار داده‌اند و . . . ؛ از این‌رو کتاب‌های متأخر، از جامعیت و استواری بیشتری برخوردارند.

ج) در میان کتاب‌های غریب‌الحدیث، *النهایة فی غریب‌الحدیث و الاثر* ابن‌اثیر، جامع‌ترین و کامل‌ترین کتاب غریب‌الحدیث می‌باشد. همچنین نمی‌توان نسبت به قوّت *الفائق* تألیف زمخشری نیز بی‌توجه بود.

د) در میان کتاب‌های مفردات و غریب‌القرآن، کتاب *المفردات* نوشته راغب اصفهانی دارای جایگاه ویژه‌ای است. همچنین *مجمع البحرین* نوشته طریحی نیز که مشتمل بر غرایب قرآن و حدیث است، منبع مناسبی در این زمینه است. اهمیت این دو کتاب از آنجا بیشتر می‌شود که آن‌ها، در روزگاری نوشته شده‌اند که دسترسی به عرب اصیل بادیه‌نشین ممکن بوده است و به تعبیری دیگر، جزو منابع اولیه مفردشناسی قرار دارند. از این‌رو، علاوه بر بررسی‌های انجام شده در این کتاب‌ها، معانی حقیقی گفته شده در آن‌ها نیز می‌تواند مورد احتجاج قرار گیرد.

کتاب *التحقیق* نوشته مرحوم مصطفوی نیز یکی از شاهکارهای علمی در عصر حاضر می‌باشد. آقای مصطفوی با اینکه یک لغوی نیست و نمی‌توان او را هم‌سنگ بسیاری از غریب‌نویسان دانست، اما با استفاده از تجربه گذشتگان، به شکلی مطلوب به شرح کلمات قرآنی پرداخته و تفسیری کامل و زیبا از مفردات قرآن، ارائه کرده است. تکیه او بر اصول معنایی هر ماده و محور قرار دادن این مهم؛ کار وی را با ابداعی مثال زدنی مواجه کرده و نکات

دقیق و زیبایی در عرصه واژه‌های قرآنی به علاقمندان معارف قرآنی تقدیم کرده است؛ کاری که قبل از وی کسی انجام نداده و بعد از او نیز مورد تحسین همگان قرار گرفته است.

ه) در مراحل مفردشناسی آمده است: برای بررسی یک واژه، ابتدا **معاجم لغت** مورد مطالعه قرار می‌گیرند و نظرات مؤلفان آن‌ها بررسی می‌شود، آنگاه باید سراغ کتاب‌های **غریب** رفت. کتاب‌های *النهایة*، *الفائق*، *المفردات*، *التحقیق* و *مجمع البحرین*، جامع نظرات غریب‌نگاران می‌باشند و بررسی آن‌ها مخصوصاً در مورد کلمات قرآنی و حدیثی، از دیگر کتاب‌های غریب، کفایت می‌کند.

راهنمای پژوهش ۲

مرحله دوم:

جمع‌آوری مطالب از منابع

جمع‌آوری مطالب، اجرایی‌ترین مرحله از مراحل مفردشناسی می‌باشد. در این مرحله، اطلاعات مربوط به پژوهش مورد نظر، از منابع استخراج می‌شود و برای بررسی، دسته‌بندی می‌گردد. این مرحله دارای دو بخش است:

اول: جمع‌آوری اطلاعات مربوط به ماده یک واژه؛

دوم: جدا کردن نکات مرتبط با پژوهش مورد نظر.

منابع مفردشناسی علاوه بر ذکر مواد عربی، به بیان مشتقات و شرح معنای آن‌ها پرداخته و ذیل هر ماده لغوی، مطالب فراوانی آورده‌اند. ملاحظه همه مشتقات یک ماده، هر چند به صورت گذرا، بسیار ضروری است. بسیار پیش می‌آید برای اثبات یک معنای خاص برای کلمه‌ای تلاش می‌کنید و این معنا، تنها در یک معجم ذکر شده، در حالی که دیگر معاجم برای آن کلمه، معنای دیگری ذکر کرده‌اند. گاه با کمی بررسی در دیگر مشتقات کلمه، خواهید دید مشتقی دیگر با همان معنای مورد نظر وجود دارد، لذا می‌تواند یکی از نتایج پژوهش شما این باشد که این مشتق (مانند صفت مشبهه) وزن‌های دیگری هم دارد و دیگر معاجم، وزن دوم آن را ذکر کرده‌اند و از این وزن غافل بوده‌اند.

از این‌رو لازم است یک پژوهشگر در ابتدای پژوهش، آنچه در مورد ماده کلمه مورد نظر بدست می‌آورد، جمع‌آوری کرده و مطالعه نماید. محقق پس از این مطالعه کوتاه، به راحتی خواهد توانست نکات مرتبط را جدا کند و در یک‌جا جمع‌آوری نماید، چه اینکه ممکن است نکات گفته‌شده، بسیار بیشتر از نیاز باشد و اکثر آن‌ها، مربوط به کلماتی غیر از کلمه مورد پژوهش باشد.

توجه به نکات مهم و ضروری

الف) لازم است به ریشه اصلی ماده توجه شود و در صورت ارتباط معنایی آن‌ها با هم، مطالب مربوط به آن موارد، جمع‌آوری شود. مثلاً در مورد کلمه «انسان»، اختلاف است که آیا از ریشه «أنس» است یا از ریشه «نسی». و یا در مورد کلمه «ناتی» اختلاف است که آیا از ریشه «نتو» است یا «نتئَ». از این‌رو لازم است هر آنچه که در مورد این دو ماده وجود دارد جمع‌آوری شود و جهت بررسی، مد نظر قرار گیرد.

ب) لازم است مطالب جمع‌آوری شده بر اساس تاریخ تدوین، مرتب شوند. ابتدا مطالب مربوط به کتاب *العین* و سپس دیگر منابع. البته معجم *مقاییس اللغة* در ابتدای بررسی‌ها قرار می‌گیرد، زیرا این معجم عهده‌دار بیان ریشه‌های معنایی مواد است و ریشه معنایی یک ماده، اولین نیاز ما در بررسی احتمالات معنایی یک کلمه است. ترتیب مطالب بر اساس تاریخی، دارای فواید ذیل است:

۱. اگر در طول تاریخ، کلماتی دچار تطوّر صوتی شده باشند و برخی حروف آن‌ها تغییر کرده باشد، تشخیص آن، راحت‌تر خواهد بود.

۲. کلماتی که به زبان عربی اضافه شده‌اند و عربی بودن را قبول کرده‌اند، (کلمات معرّب) بهتر شناخته می‌شوند.

۳. مقایسه نظرات لغویون در مورد یک ماده و یا یک کلمه، بسیار راحت‌تر خواهد بود.

۴. با توجه به اینکه هرچه معاجم، قدیمی‌تر باشند بیشتر مورد اعتماد هستند؛ چینش تاریخی معاجم، توجه ما را به این مهم آسان‌تر می‌کند.

ج) مطالب جمع‌آوری شده از کتاب‌های *غریب* و *مفردات*، پس از معاجم لغت جمع‌آوری شوند. و سعی شود مطالب این دو دسته از منابع، جدای از هم قرار گیرند و نظرات لغویون با دیگران یک‌جا قرار نگیرد.

مرحله سوم:

مطالعه اجمالی همه مطالب جمع‌آوری شده

پس از جمع‌آوری مطالب، لازم است همه آن‌ها جمع‌آوری شده و به صورت غیر عمیق و اجمالی مورد مطالعه قرار گیرد. این مطالعه، فواید بسیاری دارد و می‌تواند ما را در بررسی کامل و دقیق‌تر واژه‌ها کمک نماید.

در این مرحله، توجه به نکات ذیل ضروری است:

۱. لازم است همه مطالب به صورت غیر عمیق مطالعه شود و مطالعه دقیق، مربوط به قسمت‌هایی خواهد بود که در مرحله نهایی مورد توجه می‌باشد.

۲. با توجه به آنکه بسیاری از مشتقات در مرحله بررسی، جواب سؤال ما خواهند بود، از این‌رو توجه به همه مشتقات هر چند به صورت گذرا و سریع، بسیار لازم است.

۳. باید پس از مطالعه اجمالی مطالب، ذهنیت کلی از روح معنایی ماده، در ذهن شما شکل گیرد تا اصطلاحاً سایه معنایی ماده پدید آید. در غیر این صورت، مطالعه‌ی مورد نظر، بی‌فایده و خالی از هدف خواهد بود.

۴. هنگام مطالعه‌ی اجمالی، نکات مرتبط با لغت، مشخص شده و یادداشت شود. عبارات مرتبط با پژوهش، از دیگر عبارات جدا شود تا در مرحله بررسی مورد توجه قرار گیرد.

۵. در این مرحله، فهم همه عبارات لازم نیست، چه اینکه ممکن است اکثر آن‌ها، غیر مرتبط با کلمه مورد پژوهش باشند.

مرحله چهارم:

بررسی و نتیجه‌گیری

آنچه شما را به پژوهش در حوزه‌ی مفردات سوق داده است، سؤال و نیازی است که در ابتدای پژوهش برایتان مطرح بود. حال نوبت آن است با توجه به داشته‌ها، جوابی مناسب برای آن بیابید. بی شک، سخت‌ترین مرحله پژوهش، همین قسمت است و پژوهشگر باید از تمام داشته‌های خود برای بدست آوردن بهترین نتیجه بهره گیرد. اگر تمامی مراحل قبل به خوبی طی شود، در این مرحله، نتایج مطمئن‌تری خواهیم داشت، از این‌رو هر چه در انجام مراحل قبل کوتاهی کنیم، خطاها در نتیجه‌گیری بیشتر خواهد بود.

در این مرحله، توجه به نکات ذیل ضروری است:

۱. نتیجه‌گیری باید بر اساس نکات یادداشت شده از منابع صورت پذیرد، لذا باید از برگشت‌های متعدد به منابع پرهیز کرد، زیرا این کار باعث به هم‌ریختگی و آشفتگی ذهنی ما خواهد شد. اینجاست که ضرورت یادداشت نکات اصلی و کلیدی روشن‌تر می‌گردد.

در واقع یکی از مشکلات اصلی در مسیر تولید علم، عدم طبقه‌بندی داشته‌هاست. انبار کردن اطلاعات و عدم چینش آن‌ها بر اساس مراحل مختلف بررسی، بزرگ‌ترین مانع برای فهم درست واقعیات است. اطلاعات مختلف در مورد یک موضوع، هرچه دقیق‌تر و کامل‌تر باشد، ضرورت دسته‌بندی صحیح آن بیشتر و دقیق‌تر خواهد بود، لذا یادداشت همه نکات کلیدی مرتبط و دسته‌بندی آن‌ها، بسیار ضروری می‌باشد.

۲. در صورتی که درباره‌ی معنای استعمالی یک واژه پژوهش می‌کنیم، نباید از بررسی لغوی و معنای حقیقی آن غافل شویم. به تعبیر روشن‌تر اگر

کلمه‌ای در قرآن یا حدیث یا در یک عبارت عربی، مورد پژوهش است، باید در مرحله اول معنای لغوی آن پیدا شود، آنگاه با توجه به شرائط فقه‌الحدیث و فقه‌القرآن به بررسی معنای استعمالی آن بپردازیم.

۳. بررسی کامل یک واژه، نیازمند فرایند کامل پژوهش است. بر این اساس، پس از طی مراحل کامل مفردشناسی و بدست آوردن نتیجه دلخواه در مورد واژه مورد نظر، تمامی مراحل کار را ثبت و ضبط کنید و به حافظه بسنده نکنید، چرا که ممکن است بعدها نیازمند مراجعه به این پژوهش باشید و عدم ثبت یک نکته کوچک ولی مهم، باعث شود آن نکته فراموش شود، زیرا ممکن است نکته‌ای کلیدی و مقدمه‌ای لازم برای نتیجه‌گیری مطالب باشد.

بررسی چند واژه

اینک پس از فراگیری راهنمای پژوهش یک و دو، به بررسی چند واژه خواهیم پرداخت. اما قبل از آن، توجه به چند نکته مهم ضروری می‌باشد:

۱. ارائه این درس و پژوهش‌های پس از آن، به منظور تمرین شما عزیزان تدوین شده است. از سویی با توجه به حجم بالای مطالب، همه مراحل آن ذکر نشده و تنها به مراحل سوم و چهارم و نیز مقداری از مرحله دوم توجه شده است.

۲. سعی شده نوع بررسی واژه مورد نظر با دیگر واژگان متفاوت باشد. دلیل آن، بوجود آوردن شرائط مناسب برای جولان ذهنی پژوهش‌گران در عرصه لغت می‌باشد؛ چه اینکه بررسی هر واژه در موارد بسیاری می‌تواند با نوع بررسی دیگر واژگان متفاوت باشد.

حال با آنچه گفته شد به بررسی چند واژه ذیل توجه نمایید:

- **واژه الزكاة**
- **واژه الشفاعة**
- **واژه نتو**
- **واژه الصراط**

بررسی واژه الزکواة (زکات)

این واژه از جمله کلماتی است که پس از ظهور اسلام در معنای شرعی استعمال شده است؛ یعنی «زکات مال که در مواردی بر مسلمان واجب می‌شود». بررسی معنای آن می‌تواند ما را با برخی ظرافت‌های معنایی این واژه آشناتر کند.

- **معجم *مقاییس اللغة***

گفته شد که برای بررسی کلمات و اصول معنایی واژه ابتدا سراغ *مقاییس اللغة* می‌رویم:

الزکواة از ریشه «ز ک و» گرفته شده است. ابن فارس در *مقاییس اللغة* در مورد معنای اصلی آن می‌گوید:

الزاء و الکاف و الحرف المعتل، اصل یدل علی نماء و زیاده

(ماده «زکو» دارای یک اصل معنایی است که دلالت بر «رشد و اضافه چیزی» می‌کند).

پس ابن‌فارس معتقد است این ماده، تنها دارای یک اصل معنایی و همه واژه‌های این ماده به یک معنا برمی‌گردند که همان «رشد و اضافه شدن» است.

- **منابع دیگر**

پس از یافتن اصل معنایی ماده کلمه، سراغ معاجم لغت می‌رویم و معنای ماده و کلمه مورد نظر را پیدا می‌کنیم.

- **العین**

خلیل در کتاب خود آورده است:

زکاة المال، و هو تطهیره

زکات مال به معنای پاک کردن مال است.

در ادامه، معنای فعلی آن را این‌گونه آورده است:

و زَکَا الزرع یزْکُو زکاءً: ازداد و نما، و کل شیء ازداد و نما فهو یزکو زکاءً

(زکا الزرع ... یعنی: «زرع زیاد شد و رشد کرد» و هر چیزی که زیاد شود و رشد کند پس به آن گفته می‌شود یزکو).

- **تهذیب اللغة**

ازهری نیز در *تهذیب‌اللغة* همان جملات را تکرار کرده است. او ابتدا واژه زکات را معنا و سپس معنای فعلی آن را بیان می‌کند و در همان ابتدا می‌گوید:

قال اللیث: الزَّکَاةُ: زکاة المال، و هو تطهیره، و الفعل منه زکّی یزکّی تزکیة

(لیث گفته است: زکات مال، پاک کردن مال است و فعلی که این معنا را می‌دهد از باب تفعیل است).

- **الصحاح**

جوهری در *صحاح* همین عبارات را با کمی تغییر آورده است:

زَکَاةُ المال معروفة. و زکَّی ماله تَزْکِیةً، أی أدَّی عنه زکاتَهُ

(زکات مال اصطلاح شناخته شده‌ای است. و «زکَّی ماله تَزْکِیةً»:، معنایش این است که زکات مالش را پرداخت).

- **المحکم و المحیط الاعظم**

ابن‌سیده در این معجم، ذیل ماده «ز ک و»، در ابتدا به معنای فعلی ماده می‌پردازد سپس معنای کلمه زکات را بیان می‌کند:

الزَّکاء، ممدود: النماء و الرَّیع. زکا یزکو زَکَاءً، و زُکُوّا، و أَزْکی. و فی حدیث علی علیه‌السلام: «المال تنقصه النَّفقة والعِلْم یزکو علی الإنفاق». فإستعار له الزَّکَاء و إن لم‌یکن ذا جِرْم

(زکاء (به صورت ممدود) به معنای رشد و افزونی است. «زکا یزکو زکاء و زکوا و ازکی». همه در همین معنای پیش گفته استعمال می‌شوند. در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است: «انفاق مال، مال را کم می‌کند در حالی که انفاق علم، آن را زیاد می‌کند». در اینجا ماده «زکات» به استعاره استفاده شده است در حالی که علم دارای جرم نیست. - تا زیاد یا کم شود-).

و در ادامه آورده است:

و الزّكاة: ما أخرجته من مالك لتطهِّره به

(زکات، قسمتی از مال را گویند که از مال خارج می‌کنی تا مالت را با آن کار پاک کنی).

- **المفردات**

پس از بررسی چند معجم لغت، سراغ *المفردات* می‌رویم. راغب که همه کلمات قرآن را با وسواس خاصی بررسی کرده است در این باره می‌گوید:

أصل الزَّكَاةِ: النّموّ الحاصل عن بركة اللّه تعالى و يعتبر ذلك بالأمور الدّنيوية و الأخروية. يقال: زكَا الزّرع يزْكُو إذا حصل منه نموّ و بركة

(اصل زکات، رشد حاصل از برکت خداوند متعال است و این مسأله در امور دنیا و آخرت معتبر است. وقتی گفته می‌شود «زکا الزرع» یعنی در آن زرع، رشد و برکتی حاصل شده است).

نتیجه‌گیری

در ابتدا لازم است معنای اصلی آن را در *مقاییس اللغة* ملاحظه نماییم. ابن فارس می‌گوید: «الزاء و الكاف و الحرف المعتل أصل يدل على نماء و زيادة». ابن فارس معنای اصلی ماده این کلمه را «رشد و زیاده شدن» می‌داند. طبیعی است کلمه زکات نیز می‌بایست به این معنا برگردد.

با مراجعه به دیگر منابع نیز این معنای زکات (یک چیز زیادی) تأیید می‌شود. در میان منابع ذکر شده در کتاب *العین* و *المحکم* همین معنا تصریح شده است و آنها معنای رشد و زیادت در شیء را برای ماده زکو و کلمه زکات ذکر کرده‌اند.

اما نکته قابل تأمل در دیگر منابع معنایی با یک عبارت مشخص است که زکات را به معنای «پاک کردن مال» دانسته‌اند و واژه تزکیه را نیز همین گونه معنا می‌کنند. ازهری در *تهذیب اللغة* می‌گوید:

«لیث گفته است: زکات مال، پاک کردن مال است و فعلی که این معنا را می‌دهد در باب تفعیل است.»

و یا اینکه خلیل می‌گوید:

«زکات مال به معنای پاک کردن مال است.»

این مسأله در *المفردات* به‌خوبی پاسخ داده شده است. او می‌گوید:

«وقتی گفته می‌شود «زکا الزرع»، به معنای آن است که در آن زرع، رشد و برکتی حاصل شده است.»

در واقع *راغب*، واژه «زکو» را به همان معنای «زیادی» می‌داند. هنگامی نیز که در «زرع و کشت» استفاده می شود به معنای همان زیادتی می‌داند که به عنوان زکات واجب معروف است و یک مسلمان می‌بایست آن را به حاکم شرع پرداخت کند که در این صورت مال خود را پاک کرده است.

کلمه «تزکیه» یعنی «پاک کردن چیزی از زوائد و زوائد را جدا کردن»؛ پس انسان با پرداخت زوائد مال خود آن را تزکیه کرده و زکات و زیادی آن مال را پرداخته است.

پس از بررسی معاجم لغت و بویژه *مفردات* راغب نتیجه نهایی این‌گونه بیان می‌شود:

۱. ماده اصلی واژه «زکات»، زکو می‌باشد.

۲. تنها معنای اصلی ماده «زکو» رشد و زیادی در چیزی است.

۳. ماده «زکو» و کلمه «زکات» هر دو در معنای زیادی و رشد استفاده شده‌اند و «زکات» به معنای زیادی در چیزی استعمال شده است.

۴. زکاتِ مال یعنی «زیادی در مال که خداوند به عنوان برکت به مال افزوده و صاحب مال، آن را به حاکم شرع تقدیم می‌کند».

۵. تزکیه مال نیز که از همین ماده زکو آمده است یعنی «پاک کردن مال بوسیله پرداخت زیادی مال به حاکم شرع.»

تمرین و پژوهش تکمیلی

ماده زکات در آیات ذیل به شکل فعل و اسم آمده است. با توجه به آنچه گفته شده و سپس با استفاده از کتاب المفردات بگویید ماده زکات در این آیات چگونه معنا می‌شود؟

﴿وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ﴾ (بقره: ۴۳)

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها﴾ (شمس: ۹)

﴿بَلِ اللَّهُ يزَكِّي مَنْ يشاءُ﴾ (نساء: ۴۹)

﴿تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها﴾ (توبه: ۱۰۳)

﴿يتْلُوا عَلَيكُمْ آياتِنا وَ يزَكِّيكُمْ﴾ (بقره: ۱۵۱)

﴿وَ حَناناً مِنْ لَدُنَّا وَ زَكاةً﴾ (مريم: ۱۳)

﴿لِأَهَبَ لَكِ غُلاماً زَكِيا﴾ (مريم: ۱۹)

﴿وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ﴾ (مؤمنون: ۴)

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها﴾ (شمس: ۹)

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّى﴾. (أعلی: ۱۴)

﴿فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾. (نجم: ۳۲)

توجه: همه آیات فوق در المفردات نوشته راغب یک‌جا بیان شده است.

بررسی واژه «الشفاعة»

واژه شفاعت و کلماتی (اسم ها و افعال) که با ماده «شفع» درست شده‌اند، یکی از پراستعمال‌ترین واژه‌ها در حوزه علوم دینی است که بررسی و فهم معنای دقیق و کامل آن برای پژوهشگران جالب و لازم است.

ابتدا سراغ *مقاییس‌اللغة* می‌رویم تا اصول معنایی ذکر شده برای ماده «شفع» را بررسی کنیم.

- **مقاییس‌اللغة**

ابن‌فارس می‌گوید:

الشین و الفاء و العین أصلٌ صحیحٌ یدلُّ علی مقارنة الشیئین

(ماده شفع یک اصل معنایی دارد که بر کنار هم بودن و نزدیک بودن دو شیء دلالت می‌کند).

وی معتقد است معنای اصلی شفع، کنار هم‌بودن و زوج‌بودن است زوجی که کنار هم هستند. این معنا در ادامه، بیشتر بیان خواهد شد.

- **العین**

خلیل در *العین* آورده است:

الشَّفع: ما کان من العدد أزواجاً. تقول: کان وتراً فشفعته بالآخْر حتی صار شفعاً

(شفع به اعداد زوج می‌گویند. همچنان که می‌گویی: او یکی بود پس با دیگری او را دوتایی کردم تا اینکه تبدیل به زوج شد).

ایشان در ادامه به لفظ مورد نظر ما هم اشاره کرده است که در نتیجه‌گیری نهایی از آن بیشتر بهره خواهیم گرفت. او می‌گوید:

و الشّافعُ : الطالب لغیره و تقول : استشفعت بفلان فتشفع لی إلیه فشَفَّعَهُ فی . و الإسم : الشفاعة . و اسم الطالب : الشَّفیع

(و شافع ، «طالب از غیر خود» را می‌گویند . و می‌گویی طلب کردم از فلانی تا اینکه از جانب من از دیگری طلبی نماید پس در مورد من از او طلب کرد . و اسم این کار را «شفاعت گویند» و اسم طلب‌کننده از طرف من را «شفیع» نامند) .

- **الجمهرة**

ابن درید در *الجمهره* آورده است :

شَفَعْتُ له ، إذا کنتَ شافعاً له متوسّلاً ، فأنا شافع له وشفیع . وقد سمّت العرب شَفیعاً و شافِعاً وشُفَیعاً

(شفعت له را هنگامی می گویی که برای دیگری طلبی داری و بخاطر او متوسل می شوی . پس در این صورت من برای او شافع و شفیع می شوم . و همانا عرب آن شخص را شفیع و شافع و شفیع نامیده است) .

- **القاموس المحیط**

فیروزآبادی در *القاموس المحیط* ابتدا به معنای ماده کلمه اشاره می‌کند :

شَفَع الوِتْرَ من العدد یشْفَعُه شَفْعا : صیره زوجا

(شفع الوتر من العدد یعنی عدد فرد را تبدیل به عدد زوج کرد) .

و در ادامه اشاره دوری هم به کلمه مورد بحث ما یعنی شفاعت کرده است :

شَفَعَ لی یشْفَع شَفاعَةً ، وتَشَفَّع :طلب والشَّفیع : الشافِع

(شفع لی یشفع با مصدر شفاعه و تشفع ؛ یعنی طلب کرد و شفیع یعنی شافع . در واقع فیروزآبادی یکی از معانی شفع را طلب کردن می داند و طلب کننده را شفیع یا شافع می داند) .

- **لغویون دیگر**

دیگر لغوی‌ها نیز همین عبارات گفته شده را عیناً تکرار کرده‌اند و اکثر آنها دقیقاً به همین جملات بسنده کرده‌اند.

- **المفردات**

پس از بررسی مطلب در چند معجم لغت به سراغ یکی از منابع غیرمعجم می‌رویم. راغب بیان بسار خوبی در این مورد دارد که به نوعی بین همه اقوال گذشته جمع کرده و به نتیجه‌گیری ما هم خیلی نزدیک است. او در مورد ماده و کلمه «شفاعت» این‌گونه آورده است:

الشفع ضمّ الشئ الی مثله... و الشفاعة الإنضمام الی آخرٍ ناصراً له و سائلاً عنه («شفع» ضمیه شدن چیزی است به مانند خود... و شفاعت، ضمیمه‌شدن به شخص دیگری است که آن شخص به کمک او آید و از او طلبی داشته باشد).

نتیجه‌گیری

با بررسی منابع پیش‌گفته روشن می‌شود:

۱. کلمه «شفاعت» از ماده «شفع» گرفته شده است و معانی اصلی ماده شفع، «کنار هم بودن و نزدیک بودن» دو شیء را گویند.
۲. دیگر لغوی‌ها نیز معنای ماده اصلی «شفع» را همان دوتایی و زوجیت می‌دانند و اصل معنایی برگزیده‌ی ابن‌فارس را تایید کرده‌اند.
۳. یکی دیگر از معانی ذکر شده برای ماده شفع، «طلب کردن» است که در اکثر معاجم بدان تصریح شده است.
۴. برخی لغوی‌ها، «شفیع» را به معنای «شافع» دانسته و معنای آن را طالب می‌دانند که طلب چیزی را دارد؛ لذا شفاعت را نوعی «طلب برای میانجیگری» می‌دانند.

سخن پایانی

امروزه شفاعت در عرف اصطلاحی و حتی دینی ما به معنای «وساطت و پادرمیانی» و همان میانجیگری معنا می‌شود. اکنون از نکات گفته شده و ظرافت خاص نهفته در این کلمه، معنایی که غالباً بدان توجه نمی‌شود را بیان می‌کنیم.

به نظر می‌رسد عرب اصیل، به زیبایی، این کلمه را استفاده می‌کرده است. شفاعت در زبان عرب اصیل یعنی «کنار هم گذاشتن دو چیز یا دو شخص.»

عرب اصیل وقتی می‌گوید «زید شفیع بکر شد» یعنی اینکه زید، بکر را در کنار و نزدیک خود قرار داد تا از حاشیه امنیتش استفاده کند.

در زمان جاهلیت وقتی یک دشمن به شهر یا محدوده دشمن وارد می‌شد و قصد انجام کاری را داشت ابتدا با یکی از دشمنان معامله و توافقی می‌کرد و زیر پوشش امنیتی آن شخص وارد شهر می‌شد؛ لذا دیگر کسی با او کاری نداشت چرا که او در پناه یک شخص قرار گرفته است یا به معنایی دیگر «کسی را شفیع خود قرار داده است.»

متأسفانه امروزه به معنای شفاعت بخوبی توجه نمی‌شود و حتی دوستان عرب‌زبان نیز معنای شفاعت را همان معنای عرفی میانجیگری می‌دانند در صورتی که اگر به معنای اصلی گفته شده در *مقاییس اللغة* بیشتر توجه شود، ظرافت‌های زیادی روشن می‌شود.

معنای اصلی و واقعی شفاعت این است که شخص شفیع، ما را در کنار خود و همراه خود بداند نه اینکه میانجیگر باشد. به بیانی روشن وقتی ما از اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌خواهیم که شفیع ما در روز جزاء باشند، بدین معنا نیست که

اهل‌بیت علیهم‌السلام کار وساطت انجام دهند که این کار از شأن آنها بدور است بلکه بدان معنا است که اهل بیت علیهم‌السلام ما را در کنار خود قرار دهند و قرین خود قرار دهند تا خداوند متعال بخاطر قرین بودن‌مان با ایشان از خطای ما درگذرد و از جهنم دورمان کند.

در شأن اهل بیت علیهم‌السلام نیست که برای هر شخص به خداوند درخواست و ـ نعوذ بالله- التماس نمایند بلکه از ایشان می‌خواهیم ما را شفیع خود قرار دهند یعنی «در کنار خود قرار دهند» تا با حاشیه امنیت آنها از هول و هراس روز جزاء دور باشیم.

پس نتیجه اینکه، شفاعت به معنای وساطت‌گری و پادرمیانی (که امروزه در عرف زبان عربی مشهور شده و متأسفانه به منابع لغوی هم سرایت کرده) نیست؛ بلکه معنایی دقیق‌تر دارد و آن «درخواست قرین شدن» با شخصی است که درخواست شفاعت از او می‌شود.

بررسی واژه «نتو»

«نتو» از جلمه موادی است که در زبان عربی وجود دارد، ولی برخی لغویون آن را ذکر نکرده‌اند. با توجه به اینکه در مورد اصل این ماده اختلاف وجود دارد، پژوهش ما، در چند سؤال اصلی و فرعی مطرح خواهد شد:

۱. آیا «نتو» یک ماده عربی صحیح است؟

۲. معنای این ماده چیست؟

۳. آیا ممکن است «نتو» همان «نتأ» یا «نتی» باشد، که بر اساس اشتقاق اکبر (ابدال) حرف علّه‌اش تغییر کرده و «همزه» و یا «یاء» تبدیل به «واو» شده باشند؟

پس در این پژوهش چند نیاز مطرح است:

- بدست آوردن صحت یا عدم‌صحت ماده «نتو» (عربی بودن یا غیر عربی بودن این ماده)؛
- بدست آوردن مفهوم ماده «نتو»؛
- احتمال دارد «نتو» همان «نتأ» یا «نتی» باشد، که به عنوان یک نکته ادبی قابل بررسی است.

برای پیدا کردن جواب سؤالات مطرح شده، به بررسی اجمالی متن معاجم لغت و سپس چند کتاب غریب و مفردات می‌پردازیم:

در ابتدا باید دید آیا معاجم اصلی زبان عربی، هر سه ماده را ذکر کرده‌اند؟ و آیا همه آن‌ها، «نتو»، «نتی» و «نتأ» را جزء مواد عربی می‌دانند؟

با کمی بررسی روشن می‌شود، منابع زبان عربی، ماده «نتی» را ذکر نکرده‌اند،

لذا دو ماده «نتو» و «نتأ» باید مورد بررسی قرار گیرند. در این زمینه، منابع لغوی دو دسته‌اند:

یک دسته از معاجم، همچون خلیل در *العین* و ابن‌فارس در *مقاییس اللغة* به ماده «نتو» اصلاً اشاره‌ای نکرده‌اند.

العین: باب التاء و النون و «و ء ی» معهما، (ت ی ن) (ی ت ن) (و ت ن) (ن ت ء) (ء ت ن) مستعملات.

همچنانکه می بینید ماده نتو در میان کلمات مستعمل، ذکر نشده است و این کار خلیل به معنای آن است که خلیل، این ماده را عربی نمی‌داند.

ابن‌فارس هم هیچ‌گونه اشاره‌ای به این ماده لغوی نداشته است. اما بر او یک اشکال جدی وارد است و آن اینکه با وجود عدم ذکر این ماده به عنوان یک ماده عربی، در عباراتش از کلمه «نتو» بسیار استفاده کرده است. به عنوان مثال در جایی[1] می‌گوید:

العین و الیاء و الراء أصلان صحیحان یدل أحدهما علی *نتو الشیء* و ارتفاعه.

حال با توجه به استفاده او از ماده «نتو» و اینکه در این نوع استعمال، هیچ نوع قاعده صرفی وجود ندارد (که بگوییم بر اساس آن قاعده، همزه به واو تبدیل شده است)؛ این سؤال پیش می‌آید: چرا چنین کلمه‌ای را استعمال کرده ولی به ماده آن در کتابش متعرض نشده است؟

به موردی دیگر توجه کنید:

و من الباب العثم و هو أن یساء جبر العظم فیبقی فیه عوج و *نتو* کالورم.

در این قسمت نیز ماده «نتو» را به معنای «ورم و برآمدگی» آورده است.

---

۱. بهتر است اساتید محترم دقیقا به مورد بحث آن اشاره کنند.

اما دسته دوم کسانی هستند که وجود ماده «نتو» در کلام عرب را قبول دارند. ابن‌منظور در *لسان العرب* و زبیدی در *تاج العروس*، از این دسته لغویون هستند.

به عبارت این دو کتاب توجه کنید:

- **لسان العرب:**

نتا الشیء نتوا و نتوا ورم و نتا عضو من أعضائه ینتو نتوا فهو نات إذا ورم بغیر همز و قد تقدم أیضا فی الهمز اللحیانی تحقره و ینتو أی تستصغره و یعظم و قیل معناه تحقره و یندریء علیك بالكلام. قال یضرب هذا للذی لیس له ظاهر منظر و له باطن مخبر و قد تقدم فی الهمز لأن هذا المثل یقال فیه ینتو و ینتأ بهمز و بغیر همز.

- **تاج العروس:**

نتو و نَتَا

أَهْمَلَهُ الجَوْهرِی هنا و أوْرَدَ فی الهَمْزَةِ و قالَ ابنْ سِیدَه نَتَا عُضْوُهُ ینْتُو نَتْواً بالفتح و نُتُوًّا كعُلُوَ فهو ناتٍ وَرِمَ وَ نَقَلَه الأزْهری كَذلكَ عن بعضِ العَرَبِ و تقدَّمَ للمصنِّفِ فی الهَمْزةِ نَتَأَتِ القرْحةُ وَرِمَتْ و النَّوَتاةُ محرّكةً الرَّجُلُ القَصِیرُ ج النَّواتِی بتَشْدیدِ الیاءِ و قالَ ابنُ الأعْرابی أَنْتَی إذا تَأَخَّرَ و أَیضاً كَسَرَ نْفَ إنْسانٍ فَوَرَّمَهُ. قال و أنْتَی فلاناً وَافَقَ شكْلَهُ و خُلُقَهُ. كلُّ ذلكَ عن ابنِ الأعْرابی و تَنَتَّی تَبَرَّی كذا فی النسخِ و الصَّوابُ تَنَزَّی كما هو نَصُّ التكْملةِ. و اسْتَنْتَی الدُّمَّلُ اسْتَقْرَنَ و ممَّا یسْتدركُ علیه المَثَلُ تَحْقِرُه و ینْتُو. قالَ اللّحْیانی تَسْتَصْغِرُه وَ یعْظم و قیلَ مَعْناه تَحْقِرُه و ینْدَرِیءُ علیك و قد تقدَّمَ فی الهَمْز لأنَّه یقالُ فیه ینْتُو و ینْتَأُ بهَمْزٍ و غَیر هَمْز.

گزارش تاریخی نظرات لغوی‌ها در مورد ماده «نتو»

۱. اولین معجم‌نگار عرب، خلیل بن احمد (ت ۱۷۵ هـ. ق)، ماده «نتو» را عربی نمی‌داند و آن را در *العین* ذکر نکرده است.

۲. ابن‌درید (ت ۳۲۱ هـ. ق) در *جمهرة اللغة* آن را به عنوان یک ماده اصلی عربی ذکر کرده است:

«نتو نتا الشیء ینتو نتوا و نتوا إذا ورم.»

۳. پس از او، ازهری (ت ۳۷۰ هـ. ق)، معنایی همانند معنای ابن‌درید ذکر می‌کند، ولی آن را لغت «بعض‌العرب» می‌داند:

«... قلت و من العرب من یقول نَتَا عُضْوٌ من أعضائه ینْتُو نتُوّاً فهو ناتٍ إذا وَرِم بغیر همز ...».

۴. جوهری در الصحاح (ت ۳۹۳ هـ. ق) این ماده را ذکر نکرده است.

۵. ابن‌فارس (ت ۳۹۵ هـ. ق) در *مقاییس اللغة* نیز کاملاً به آن بی‌توجه بوده و آن را یک لغت اصلی در ماده زبان عربی نمی‌داند.

۶. تقریباً سه قرن بعد، ابن‌منظور (ت ۷۱۱ هـ. ق) در *لسان‌العرب* هر دو لغت «نتأ» و «نتو» را ذکر کرده و برای آن معنایی واحد را برگزیده است.

۷. پس از او، فیروزآبادی (ت ۸۱۶ هـ. ق) در *القاموس‌المحیط*، این لغت را ذکر نکرده و تنها معنای مورد نظر را در «نتأ» جستجو نموده است.

۸. زبیدی (ت ۱۲۰۵ هـ. ق) در *تاج‌العروس*، هر دو لغت را ذکر کرده و آن دو را، هم‌معنا می‌داند.

با بررسی اقوال لغویون، مشاهده می‌شود که سیر تاریخی، هیچ‌گونه هم‌رأیی در لغویان ایجاد نکرده است. این ماده لغوی، از نظر برخی قدما، مورد قبول

بوده و وجود آن در زبان عربی مورد تأیید بوده است. همین اختلاف، در میان متأخرین نیز مشاهده می‌شود.

پس می‌توان به جرأت گفت این ماده، مجعول متأخرین و یا وارد شده در لغت عرب نیست بلکه در منابع اولیه زبان عربی نیز ذکر شده است.

نتیجه‌گیری

۱. در کلام عرب ماده «نتو» وجود دارد و بسیاری از قدما و متأخرین از لغویون به آن تصریح کرده‌اند.

۲. عدم وجود این ماده، در کلام برخی لغویون، می‌تواند به خاطر تقارن معنایی «نتأ» و «نتو» و نزدیکی دو حرف همزه و واو باشد. این امر، آن‌ها را به این باور رسانده که «نتو» همان «نتأ» است، ولی برای تخفیف و سهولت در استعمال در برخی مواضع، همزه به واو تبدیل شده است (کاری که در زبان عربی بسیار شایع است).

۳. در مورد معنای «نتو» باید گفت: اگر «نتو» را همان «نتأ» بگیریم یک معنای اصلی بیشتر نخواهد داشت؛ چنانکه ابن‌فارس هم ذکر کرده است:

«النون و التاء و الهمزة أصل صحیح یدل علی خروج شیء عن موضعه من غیر بینونة.»

اما از ظاهر کلام لغویونی که «نتو» را به صورت مستقل ذکر کرده‌اند، فهمیده می‌شود، اگر هم‌معنایی بین آن‌ها را قبول کنیم، این تقارنِ معنایی، به صورت ترادف کامل نیست، بلکه یک نوع عموم و خصوص مطلق بین این دو برقرار است.

توضیح اینکه ابن‌فارس در مورد معنای «نتأ» گفت: **خروج شیء عن موضعه من غیر بینونة**؛ خروجی که باعث جدا شدن شئ از موضع اصلی‌اش نشود. وقتی هم که به معنای «نتو» می‌نگریم، معنایش «ورم کردن» است که آن هم یکی از مصادیق بارز «**خروج شیء عن موضعه**» می‌باشد.

نتیجه آنکه: «نتو» ماده لغوی عربی است که در مورد جوارح انسان به کار می‌رود و به معنای «ورم کردن عضو»، استعمال می‌شود.

بررسی واژه «صراط»

کلمه «صراط»، بارها در قرآن کریم ذکر شده است. این کلمه دارای بار معنایی ویژه‌ای نزد عرب است و تفاوت‌های ظریفی بین این واژه با دیگر کلماتِ هم‌معنای آن وجود دارد.

گام اول: آیا این واژه مرادف‌هایی دارد؟

با اندک بررسی متوجه می‌شویم «طریق» و «سبیل»، نیز دو واژه‌ی هم‌معنای «صراط» می‌باشند. حال باید دید چرا با وجود این دو واژه، واژه «صراط» در قرآن کریم، تنها در معنای «مسیر الهی» و «راه حق» استفاده شده است؟ چرا این دو واژه برای غیر مسیر الهی نیر استفاده می‌شوند ولی «صراط» در قرآن کریم و روایات اکثراً به معنای «مثبت» یعنی «راه حق» استفاده می‌شود. همچنین ظرافت‌های معنایی این واژه بیشتر مشخص می‌شود.

گام دوم: ماده آن در *مقاییس اللغة* چند اصل معنایی دارد؟

همچنان که قبلا نیز گفته شد در ابتدای کار باید حروف اصلی کلمه را مشخص کنیم. صراط بر وزن فِعال از ماده (ص ر ط) گرفته شده است. با روشن شدن ماده اصلی کلمه لازم است ریشه معنایی این واژه را در *مقاییس اللغة* ملاحظه نماییم:

ـ الصاد و الراء و الطاء و هو من باب الإبدال، و قد ذكر فی السين و هو الطَّريق: (صاد و راء و طاء مبدل هستند و در ماده سین ذکر شده است و به معنای راه می‌باشد).

با این بیان مشخص می‌شود که ابن‌فارس، «صراط» را مبدل از «سراط» می‌داند، لذا به ماده «سرط» مراجعه می‌کنیم:

ـ السین و الراء و الطاء أصلٌ صحیح واحد، یدلُّ علی غَیبة فی مَرٍّ و ذهاب. من ذلك: سَرَطْتُ الطّعام، إذا بَلعْته لأنَّه إذا سُرِطَ غاب و بعضُ أهل العلم یقول السِّراط مشتقٌّ من ذلك، لأنَّ الذاهبَ فیه یغیب غیبةَ الطعام المُستَرَط

(سین و راء و طاء دارای یک اصل صحیح است و دلالت می‌کند بر ناپدید شدن در هنگام مرور یا راه رفتن. از همین باب است جمله: غذا را بلعیدم. این جمله وقتی گفته می‌شود که غذا را ببلعی؛ چراکه هنگامی که غذا بلعیده شود، ناپدید می‌گردد. برخی از صاحب‌نظران قائلند که کلمه سراط گرفته شده از همین معناست زیرا کسی که در سراط وارد می‌شود، مثل آن است که شبیه غذا بلعیده می‌شود).

گام سوم: آیا منابع معتبر دیگر، بیان ابن فارس را تأیید می‌کنند؟ آنها صراط را چگونه معنا می‌کنند؟

آنچه در *مقاییس* آمده، مورد تأیید عموم لغویون است و اکثر آن‌ها «صراط» را مبدل از «سراط» می‌دانند.

- **الصحاح**

جوهری می‌نویسد: الصراط و السراط و الزراط: الطریق.

- **المصباح المنیر**

فیّومی تصریح کرده که «صراط» مبدل از «سراط» است:

و السراط، الطریق و یبدل من السین صاد؛ فیقال صراط.

- **المحکم و المحمیط الأعظم**

ابن‌سیده ذیل ماده «س ر ط» و ازهری ذیل ماده «س ر ط» نیز همین مسأله را تأیید نموده‌اند.

حال با این توضیح، نظر لغویون را در مورد معنای «صراط» (سراط) بررسی می‌کنیم.

- **مقاییس اللغة**

ابن‌فارس معنای «صرط» را «از چشم دور شدن» دانسته و سرطت الطعام (یا صرطت الطعام) را به معنای «بلعیدن غذا» دانسته است. انگار وقتی غذا بلعیده می‌شود، از چشم دور می‌شود و غایب می‌گردد. ایشان پس از این توضیح، سراغ واژه «سراط» رفته و به نقل از برخی محققان می‌افزاید:

و بعض أهل العلم يقول: السِّراط مشتقٌّ من ذلك، لأنَّ الذاهبَ فيه يغيب غيبةَ الطعام المُستَرَط.

در واقع ابن‌فارس، وجه تسمیه «صراط» (سراط) را این گونه شرح می‌دهد: جاده به شکلی است که انسان پس از طی مسافتی، از چشم غایب می‌گردد؛ چنانکه غذا هم این‌گونه است و پس از بلعیدن، از نظر دور می‌گردد. پس جاده را «صراط» می‌نامند، زیرا مثل این است که رونده‌ی خود را می‌بلعد تا آنکه از نظر غایب گردد.

- **الصحاح**

جوهری در *الصحاح*، همین مسأله را تکرار کرده است. او معنای «صراط» را همان «طریق» می‌داند، سپس در مورد ریشه آن صحبت می‌کند و «صراط» را به «سراط» برمی‌گرداند و معنای ابن‌فارس را قبول دارد تا جایی که و دقیقاً در بیان ایشان نیز، همان الفاظ تکرار شده است. در *الصحاح*، ذیل ماده «صرط» می‌خوانیم:

الصِّرَاطُ و السِّرَاطُ و الزِّرَاطُ: الطريقُ.

همچنین ذیل ماده «سرط» آورده است:

السین و الراء و الطاء، أصلٌ صحیح واحد، یدلُّ علی غَیبة فی مَرٍّ و ذَهاب. من ذلك: سَرَطْتُ الطّعام، إذا بَلعْته لأنَّه إذا سُرِطَ غاب و بعضُ أهل‌العلم یقول: السِّراط مشتقٌّ من ذلك، لأنَّ الذاهبَ فیه یغیب غیبةَ الطعام المُستَرَط.

- **تهذیب اللغة**

در *تهذیب‌اللغة* نیز عیناً مطالب فوق تکرار شده است:

أبوعبید عن الکسائی: سرطت الطعام و زردته إذا ابتلعته.... و ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[1]: کتبت بالصاد و الأصل السین، و معناه ثبّتنا علی المنهاج الواضح

(ابوعبید از کسائی نقل می‌کند: سرطت الطعام و زردته؛ هنگامی استفاده می‌شود که چیزی را ببلعی... و «اهدنا الصراط المستقیم» با صاد آمده در حالی که اصل آن با سین است معنای آن این است: ما را به راه روشن هدایت کن).

او نیز «صراط» را همان «سراط» و مبدل از آن می‌داند، و این کلمه را در صورتی که با «صاد» استفاده شود، به لهجه قریش برمی‌گرداند. البته ازهری در توضیح وجه تسمیه «صراط» به «الطریق الواضح» آورده است:

و إنّما قیل للطریق الواضح صراط، لأنّه کان یسترط المارّة لکثرة سلوکهم لأحبه (و هو الطریق الواضح

(همانا به «راه روشن» صراط گفته می‌شود به خاطر اینکه راه عابران خود را می‌بلعد زیرا در آن راه، عابران زیادی عبور می‌کنند و برای همین برای عابران راهی روشن است).

---

۱. فاتحه: ۶.

مؤلف *تهذیب اللغة*، قائل است: راهی را که بسیار مورد تردّد است و عابرین زیادی از آن عبور می‌کنند «صراط» می‌نامند. دلیل این نام‌گذاری را هم اینگونه می‌داند که جاده‌ها، مثل آن می‌مانند که عابرین خود را می‌بلعند و این امر، به خاطر رفت و آمد زیاد آن‌هاست.

راه‌های بیابانی در آن عصر که مورد تردّد افراد زیاد قرار می‌گرفت، کم‌کم برجستگی پیدا می‌کرد و آثار خود را نشان می‌داد و جاده‌ای ایجاد می‌شد. به این جاده «صراط» می‌گفتند. ناگفته نماند ارتباط بین این مسأله و بلعیدن عابر، کمی گنگ به نظر می‌رسد.

- **المحیط فی اللغة**

این کتاب در مورد «صراط» به همین جمله بسنده کرده است:

الصراط معروف: صراط، واژه ای معروف است.

گام چهارم: کتاب‌های غریب و مفردات چه می‌گویند؟

اکنون مناسب است برای تکمیل بحث به کتابی از غریب‌القرآن و کتابی از مفردات قرآن مراجعه کنیم تا در خصوص کلمه «صراط» در آیه مورد بحث کاوش دیگری داشته باشیم:

- **المفردات**

راغب تنها به بیان مفهومی «صراط» اکتفا کرده است:

الصِّرَاطُ: الطّریقُ المستقیمُ. قال تعالی: ﴿وَأَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِی مُسْتَقِیماً﴾[1]، و یقال له: سِرَاطٌ

(صراط راه مستقیم را گویند. خداوند تعالی می‌فرماید: و همانا این راه من راهی مستقیم است).

۱. انعام: ۱۵۳.

البته در ادامه خواهیم گفت که راغب در معنای «مستقیم» کمی به خطا رفته و لذا به ترجمه «مستقیم» در این عبارت نپرداختیم.

- **مجمع البحرین**

مرحوم طریحی در کتاب خود، که از کتاب‌های غریب‌القرآن و الحدیث است، ضمن بیان اینکه «صراط»، کلمه‌ای فصیح است و «سراط» فصیح نمی‌باشد، نکته‌ای قابل تأمل آورده است:

قوله تعالی: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[1] بالصاد، و هی اللغة الفصیحة، و الصراط المستقیم هو الدین الحق الذی لا یقبل الله من العباد غیره: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ اگر با صاد باشد، فصیح است؛ و صراط مستقیم، همان دین حقی است که خداوند غیر از آن را از بندگانش قبول نمی‌کند.

سپس با نقل روایتی، دلیل نام‌گذاری دین اسلام به «صراط» را این‌گونه بیان کرده است:

و إنما سمی الدین صراطا لأنه یؤدی من یسلکه إلی الجنة کما أن الصراط یؤدی من یسلکه إلی مقصده. و فی عیون أخبار الرضا عنه علیه‌السلام عن موسی بن جعفر علیه‌السلام قال جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام فی قول اللّه تعالی: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[2]: قد یقول ارشدنا للزوم الطریق المؤدی إلی محبتك و المبلغ دینك و المانع من أن نتبع أهواءنا

(همانا دین را صراط می‌نامند بخاطر اینکه سالکِ خود را به بهشت می‌رساند همچنان که صراط سالک خود را به مقصدش می‌رساند. و در کتاب عیون اخبار

---

۱. فاتحه: ۶.

۲. همان.

الرضا علیه السلام از امام موسی کاظم علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» آمده: این بدین معناست که ما را هدایت کن و به رشد الهی برسان زیرا باید راهی که به محبت تو ختم می‌شود رها نکنیم و ملازمش باشیم؛ راهی که ما را به دینت می‌رساند و مانع هواپرستی ما می‌شود).

طریحی، «صراط» را چیزی می‌داند که سالکش را به مقصد می‌رساند و آن را «نوعی طریق» می‌داند که برای رسیدن به مقصود، مهیا شده است. این سخن، نشان می‌دهد که او «صراط» را نه تنها یک طریق عادی ندانسته، بلکه آن را اخصّ از «طریق» می‌داند و نیز طریقی می‌داند که باید شرایط عبور از آن و رسیدن به مقصد، مهیا باشد. اینکه ایشان برای معنای مزبور از ویژگی معنایی «صراط» استفاده کرده یا صرفاً از روایت مذکور و امثال آن بهره برده است، مشخص نیست. اما آنچه مهم است اینکه در ادامه، ثابت خواهیم کرد نکته ایشان، با بیان و توضیح خاص خود صحیح است.

نتیجه آنکه، معنای «صراط»، همان «طریق» است و معنای مورد اتفاق همه لغویون «طریق به معنای اخص است» یعنی طریقی که عبور از آن و رسیدن به مقصد راحت باشد.

گام نهایی: نتیجه‌گیری

مشخص شد که واژه «صراط» هم از جهت ویژگی‌های لغوی و معنایی و هم از جهت نوع استعمال آن در قرآن کریم، دارای معنایی ویژه و متمایز از دو واژه «طریق» و «سبیل» است.

از مجموع اقوال لغویان و مفسران بدست می‌آید: لفظ «صراط» به معنای «راه روشن و شناخته شده» می‌باشد، و راهی را گویند «که عابر و سالک را به مقصد می‌رساند».

آنچه به ذهن می‌رسد کمی ظریف‌تر از آن است که در کتاب‌های تفسیر مشاهده می‌شود. اگر کمی بیشتر به اصل معنایی ماده این کلمه در *مقاییس اللغة* دقت کنیم، نکات ظریف‌تر و قابل قبول‌تری بدست می‌آید و کلام الهی را بهتر معنا خواهیم کرد.

سراغ *مقاییس اللغة* می‌رویم. ابن‌فارس استاد و طراح برنامه کشف اصول معانی، به خوبی ماده اصلی این کلمه را شرح داده است. او پس از برگرداندن «صرط» به «سرط» (چه این برگشت از باب ابدال باشد و چه غیر آن، تفاوت نمی‌کند، زیرا معنای «سرط» را به «صرط» سرایت داده و آن دو را یکی می‌داند)؛ در مورد ریشه معنایی آن قائل است که این کلمه، بیش از یک ریشه معنایی ندارد و آن، غایب شدن است.

آنگاه برای بیان بهتر مطلب، «سرطت الطعام» را به عنوان مثال ذکر کرده و توضیح می‌دهد: دلیل گفتن این جمله آن است که غذا وقتی بلعیده می‌شود، غایب می‌شود و دیده نمی‌شود.

نتیجه آنکه، راه مستقیم را نیز «صراط» می‌گویند، چراکه سالک پس از طی مسافتی در آن غایب می‌شود، انگارکه جاده، او را می‌بلعد.

اگر به بیان ابن‌فارس کمی بیشتر دقت کنیم به نکته مورد نظر، نزدیکتر خواهیم شد. جاده را به چند شکل می‌توان تصور کرد:

۱. جاده‌ای که پس از طی مسافتی، به سمت راست منحرف می‌شود؛
۲. جاده‌ای که پس از طی مسافتی، به سمت چپ منحرف می‌شود؛
۳. جاده ای که پس از طی مسافتی، به سراشیبی می‌رسد؛
۴. جاده‌ای که پس از طی مسافتی، به سربالایی می‌رسد؛
۵. جاده‌ای که در آن، موانع متعدد قرار دارد.

اگر عابر، در هر یک از این جاده‌ها طی مسیر کند، به صورت طبیعی پس از رسیدن به انحراف موجود و موانع مشخص، از نظر غایب می‌شود و طبیعتاً به او نخواهند گفت: «آنقدر در جاده سیر کرد که از نظر پنهان شد» و به تعبیر دیگر آنقدر در جاده سیر کرد که دور شد و دیگر دیده نشد، انگار که جاده او را بلعید، بلکه خواهند گفت: پشت موانع، گم شد یا در پس انحراف جاده، گم شد.

امّا اگر نوع ششمی برای جاده فرض کنیم، قضیه فرق خواهد کرد. اگر جاده‌ای فرض کنیم که نه کجی (از جهت چهارگانه) و نه موانعی در آن است، بلکه مستقیم و بدون هر گونه انحراف، سرپایینی یا سربالایی. برای این شخص که وارد این جاده شده و می‌خواهد از طریق آن به مقصد خود برسد، اتفاق دیگری خواهد افتاد. حتما در پس هیچ مانعی گم نخواهد شد، پشت هیچ سربالایی ناپدید نخواهد گشت، در پس هیچ سرپایینی از چشمان ما نمی‌افتد، بلکه همچنان او را خواهیم دید تا آنجا که سو سویی از او دیده شود. آخرین صحنه‌هایی هم که از او مشاهده خواهیم کرد، تصویری ضعیف و کم‌رنگ است. بعد از مدتی، همان تصویر هم از بین خواهد رفت. در این صحنه است که می‌توان گفت: او در جاده محو شد و یا اینکه جاده او را بلعید.

با این توضیح، سراغ معاجم لغت می‌رویم و دقت ابن‌فارس را برجسته می‌نماییم. «صراط» همان جاده‌ای است که آنقدر مستقیم است که سالک خود را می‌بلعد. این جاده نباید هیچ گونه انحراف و یا مانعی داشته باشد. این جاده آنقدر دقیق و راست و بدون انحراف است که سالک خود را می‌بلعد.

آری اگر خداوند، راه رسیدن به خود را «صراط» نامید، تنها از جهت واضح

بودن و روشن بودن آن مسیر نیست، چرا که واضح و روشن بودن جاده، یکی از لوازم «صراط» بودن است. دلیل نام‌گذاری مسیر حق، به «صراط» آن است که این مسیر، سالم‌ترین و دقیق‌ترین مسیر است، مسیری است که اگر سالک آن را انتخاب کند، در بهترین شرایط به مقصد می‌رسد؛ جاده‌ای که هیچ گونه انحراف و کجی در آن نیست و مستقیم‌ترین جاده برای رسیدن به خداست.

و این همان تفاوت اساسی معنای کلمه «صراط» با دیگر واژه‌های مذکور است. از این‌رو خداوند متعال راه رسیدن قطعی به خود را با تعبیر «صراط» معرفی کرده است.

«گام چهارم»

پژوهش عملی با رویکرد پلکانی

در این قسمت از پژوهش لغوی باید اندوخته‌های خود را بکار گیرید و با استفاده از آنچه تاکنون آموخته‌اید به بررسی تعدادی از واژه‌ها بپردازید.

این کار در سه مرحله انجام می‌پذیرد:

الف) در مرحله اول، دو واژه به شما معرفی می‌شود. سپس مطالب مورد نیاز برای بررسی و نتیجه‌گیری همراه با ترجمه متن در اختیار قرار داده می‌شود. واژه اول به صورت کامل و واژه دوم به صورت ناقص ترجمه شده است. اکنون با استفاده از راهنمای پژوهش به بررسی مطالب بپردازید. سپس آن را با دوستانتان مباحثه نمایید و در نهایت در کلاس درس به استاد محترم ارائه کنید.

ب) در مرحله دوم نیز دو واژه بدون ترجمه متن در اختیار قرار خواهد گرفت: واژه اول به صورت عبارات منتخب و جدا شده در نظر گرفته شده و برای واژه دوم تمامی مطالب مربوط به آن واژه در منابع لغوی آمده است. شما باید با کمک دوستانتان در کلاس درس و به صورت مباحثه، مطالب را مطالعه و بررسی نمایید و نتیجه را در کلاس درس ارائه نمایید.

ج) در مرحله نهایی باید خود به دنبال یافتن مطالب مربوط به واژه‌های پیشنهادی بروید. ضمن جمع‌آوری مطالب مورد نیاز با استفاده از راهنمای پژوهش و کمک گرفتن از هم مباحثی‌ها و در نهایت استاد محترم، نتیجه مورد نظرتان را در کلاس درس ارائه دهید.

توجه داشته باشید برای مرحله اول، عبارات گزینش شده و همراه با ترجمه در اختیار شما قرار داده شده است. در مرحله دوم نیز مهمترین عبارات مرتبطی که شما را در جمع‌بندی یاری می‌کند، مشخص شده است. در نهایت می‌بایست برای مرحله نهایی، خود عبارات مورد نظر را با استفاده از راهنمای پژوهش بیابید و در پژوهش خود بکار گیرید.

مرحله اول

پژوهش در واژه «علم» به همراه ترجمه آن

ماده «علم» یکی از پرکاربردترین مواد در زبان عربی است. در این مرحله، مهم‌ترین مطالب از لابلای مهم‌ترین منابع استخراج و ترجمه شده است. ضمن مطالعه دقیق مطالب پیش‌رو بگویید ماده «علم» و مشتقات آن دارای چه معنایی هستند. در نهایت پنج آیه از قرآن کریم را که حاوی این ماده است، یافته و با آنچه فراگرفته‌اید معنای آنها را مشخص نمایید.

- **مقاییس‌اللغة**

العین و اللام و المیم أصلٌ صحیح واحد، یدلُّ علی أثَرٍ بالشیء یتمیزُ به عن غیره

(ماده علم یک اصل عربی دارد که دلالت می‌کند بر اثری در شیء به طوری که با داشتن آن اثر، از غیر خود متمایز گردد).

- **کتاب العین**

عَلِمَ یعْلَم عِلْما، نقیض جهل

(علم یعلم علما نقیض جهل است).

- **صحاح**

العلامَةُ والعَلَمُ: الجبلُ.... وعَلِمْتُ الشیءَ عرفته

(علامه و علم به معنای کوه است و «علمت الشیء» به معنای آن شیء را شناختم، می‌باشد).

- **المحکم و المحیط الاعظم**

العِلْمُ: نقیض الجهل ... وعَلَمَ الشیء یعْلِمُهُ ویعْلُمُه عَلْما: وسمه

(علم نقیض جهل است ... و علم الشیء یعلمه و یعلمه علما: یعنی آن شیء را علامت‌گذاری کرد).

- **القاموس المحیط**

عَلِمَهُ کسَمِعَهُ عِلْماً بالکسرِ: عَرَفَهُ... و رَجُلٌ عالِمٌ و عَلِیمٌ ج: عُلَماءُ وعَلِمَ به کسَمِعَ: شَعَرَ و الأَمْرَ: أتْقَنَهُ کتَعَلَّمَهُ

(«علمه» هم‌وزن «سمعه علما» (با کسر عین‌الفعل) به معنای «او را شناخت» است ... گفته می‌شود «مرد عالم» و «مرد علیم» که جمع آن علماء می‌باشد. علم بر وزن سمع به معنای «احساس کرد» می‌باشد. و «علم الأمر» به معنای این است که «آن کار را با محکمی انجام داد» همچنان که «تعلمه» هم همین معنا را می‌دهد).

- **المصباح المنیر**

الْعِلْمُ: الْیقِینُ یقَالُ (عَلِمَ) (یعْلَمُ) إِذَا تَیقَّنَ و جَاءَ بِمَعْنَی الْمَعْرِفَةِ أَیضاً کَمَا جَاءَتْ بِمَعْنَاهُ ضُمِّنَ کُلٌّ وَاحِدٍ مَعْنَی الْآخَرِ لِاشْتِرَاکِهِمَا فِی کوْنِ کُلِّ وَاحِدٍ مَسْبُوقاً...

(علم به معنای یقین است. وقتی گفته می‌شود «علم یعلم» که یقین داشته باشد. علم به معنای معرفت هم می‌آید همچنان که ماده عرف نیز به معنای علم آمده است، هر یک از این دو ماده متضمن معنای دیگری است؛ زیرا این دو ماده در معنای آنها مسبوق به جهل، با یکدیگر مشترکند).

و إذَا کَانَ (عَلِمَ) بِمَعْنَی الْیقِینِ تَعَدَّی إِلَی مَفْعُولَینِ وَ إِذَا کَان بِمَعْنَی عَرَفَ تَعَدَّی إِلَی مَفْعُولٍ وَاحِدٍ وَ قَدْ یضَمَّنُ مَعْنَی شَعَرَ فَتَدْخُلُ الْبَاءُ

(و هنگامی که علم به معنای یقین باشد، متعدّی به دو مفعول می‌شود و هنگامی که به معنای عرف یعنی شناختن باشد، متعدّی به یک مفعول می‌شود گاهی متضمن معنای شعر «احساس کردن» می‌باشد، که در این صورت حرف باء بر روی مفعول‌به آن وارد می‌شود).

- **المفردات**

الْعِلْمُ: إدراک الشیء بحقیقته و ذلك ضربان: أحدهما: إدراك ذات الشيء. و الثانی: الحکم علی الشیء بوجود شیء هو موجود له، أو نفی شیء هو منفی عنه

(علم به معنای درک حقیقت یک چیز است. علم بر دو گونه است: ادراک ذات شیء و حکم کردن بر وجود چیزی با وجود چیز دیگر که برایش ثابت و موجود است یا نفی چیزی که از او دور و منفی است).

- **الفروق اللغویه**

الفرق بین العلم و المعرفة: أنّ المعرفة أخصّ من العلم، لأنّها علم بعین الشیء مفصّلا عمّا سواه. و العلم یکون مجملا و مفصّلا. فکلّ معرفة علم و لیس کلّ علم معرفة، و ذلك أنّ المعرفة یفید تمییز المعلوم من غیره، و العلم لا یفید ذلك. الفرق بین العلم و الیقین: أنّ العلم هو اعتقاد الشیء علی ما هو به علی سبیل الثقة. و الیقین هو سکون النفس و ثلج (اطمینان) النفس

(فرق بین علم و معرفت این است که معرفت اخص از علم است، چرا که معرفت، آگاهی از خود شئ است بدون در نظر گرفتن غیر؛ ولی علم می‌تواند

مجمل باشد یا از غیر خود تمییز داده شده باشد. پس هر معرفتی علم است ولی هر علمی معرفت نمی‌باشد. این بدان خاطر است که معرفت می‌تواند معلوم را از غیر معلوم تمییز دهد ولی علم این کار را افاده نمی‌کند. فرق بین علم و یقین این است که علم، قبول امر و اعتقاد به چیزی است آنچنان که هست به نحو وثوق ولی یقین، آرامش نفس و اطمینان نفس نسبت به چیزی است).

پژوهش در واژه «حقّ» به همراه ترجمه ناقص

- **مقاییس اللغة**

الحاء و القاف أصلٌ واحد، و هو یدل علی إحکام الشیء و صحّته. فالحقُ نقیضُ الباطل، ثم یرجع کلُّ فرعٍ إلیه بجَودة الاستخراج و حُسْن التّلفیق و یقال حق الشیءُ وجَبَ

(ماده حقّ یک اصل دارد و آن دلالت دارد بر محکم کردن چیزی و بدون نقص بودن آن پس...).

- **العین**

الحَقّ نقیض الباطل. حَقَ الشیء یحِقُ حَقّا أی وجب وجوبا. و تقول: یحِقُ علیك أن تفعل کذا، و أنت حَقِیق علی أن تفعله. و حَقِیق فعیل فی موضع مفعول. و الحَقِیقة: ما یصیر إلیه حَقّ الأمر و وجوبه. و بلغت حَقِیقة هذا: أی یقین شأنه

(حق نقیض معنای باطل است. حق الشئ ... یعنی واجب شد. همچنان که می‌گویی واجب است بر تو فلان کار را انجام دهی و...).

- **تهذیب اللغة**

قال اللیث: الحقّ: نقیض الباطل، تقول: حَقّ الشیءُ یحِقّ حَقّا معناه: وجب یجب وجوباً. و تقول: یحِقّ علیك أن تفعل کذا و کذا، و أنت حقیق علیك ذلك، و حقیق علی أن أفعله.

- **الصحاح**

الْحَقُ: خلاف الباطل. و الْحَقُ: واحد الْحُقُوقِ. و الْحَقَّةُ أخصّ منه. یقال: هذه حَقَّتِی، أی حَقِّی. و الْحَقَّةُ أیضاً: حَقِیقَةُ الأمر. یقال: لَمَّا عرف الْحَقَّةَ منِّی هرب.

- **لسان العرب**

الحَقُ: نقيض الباطل و جمعه حُقوقٌ و حِقاقٌ؛ و ليس له بِناء أدنى عدَد و حَقَ الأَمرُ يحِقُ و يحُقُ حَقّاً و حُقوقاً: صار حَقّاً و ثَبت و كذلك: لَقَدْحَقَ الْقَوْلُ عَلى أَكْثَرِهِم و حَقَّه يحُقُّه حقّاً و أحَقَّه،

كلاهما: أثبته و صار عنده حقّاً لا يشكُّ فيه: «حقه يحقه حقا و احقه»

(هر دو فعل مجرد و مزيد به معنای: آن را ثابت کرد و نزد او حقی گشت که در آن شکی راه ندارد).

و حقَّق الرجلُ إذا قال هذا الشيء هو الحقُ كقولك صدَّق. و يقال: أحقَقْت الأَمر إحقاقاً إذا أحكمته و صَحَّحته

(و «حقق الرجل» در جایی گفته می‌شود که بگوید «این شیء همان حق است» و معنای حقق مثل معنای صدق است گفته می‌شود «احققت الامر احقاقا» در زمانی که آن کار را محکم و بدون نقص انجام دهی).

- **المحكم و المحيط الأعظم**

الحقُ: نقيضُ الباطلِ و جمعُه حُقُوقٌ و حِقاقٌ و ليس له بناءُ أدْنى عَدَد. و حكى سيبويه: لحَقُ أَنَّهُ ذاهبٌ بإضافَةِ حَقّ إلى أنَّه، كأنَّه: لَيقينُ ذاكَ أمْرُكَ؛ و ليست في كلام كلّ العربِ فأمْرُك هو خَبَرُ يقينُ.

- **جمهرة اللغة**

الحَقُ: ضد الباطل. و حَقَ الأمرُ يحِقُ، و قال قوم: يحُقُ حَقًّا، إذا وَضَحَ فلم يكن فيه شك.

- **المصباح المنير**

الْحَقُ: خِلَافُ البَاطِلِ و هُوَ مَصْدَرُ (حَقَ) الشَّيءُ مِنْ بَابَيْ ضَرَبَ و قَتَلَ إِذَا وَجَبَ و ثَبَتَ

(حق خلاف باطل است و مصدر فعل «حقق الشی» می‌باشد بر وزن ضرب و قتل . این فعل هنگامی گفته می‌شود که کاری واجب شود و یا ثابت گردد).

- **النهایة فی غریب الحدیث و الأثر**

و الحَقُ: ضدّ الباطل. الحدیث «من رآنی فقد رأی الحَقَ» الحدیث «أمیناحَقٌ أمین»الحدیث «أ تدری ماحَقُ العباد علی اللّه؟»أی ثوابهم الذی وعدهم به، فهو واجب الإنجاز ثابت بوعده الحقّ.

- **مجمع البحرین**

قوله ﴿فَحَقَّ عَلَيهَا الْقَوْلُ﴾[1] أی وجب علیهم الوعید. و مثله قوله ﴿وَيَحِقَ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ﴾[2] أی یجب علیهم الوعید بکفرهم. و مثله ﴿لَقَدْحَقَ الْقَوْلُ عَلى أَكْثَرِهِمْ﴾[3] . أی ثبت علیهم هذا القول و وجب لهم لأنهم ممن علم من حالهم أنهم یموتون علی الکفر، و هو قوله سبحانه ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾[4]. قوله ﴿وَ كانَ حَقًّا عَلَينا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾[5] أی إیجابا حققت علیه القضاء. قوله ﴿وَ يحِقُ اللَّهُ الْحَقَ﴾[6] أی یثبته و یظهره. قوله ﴿حَقِيقٌ عَلى أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَ﴾[7] هو مثل قولهم فلان حَقِیقٌ بکذا أی خلیق به، و حقیق أن تفعل کذا مثل ذلك.

---

۱. إسراء: ۱۶.

۲. یس: ۷۰.

۳. یس: ۷.

۴. هود: ۱۱۹.

۵. روم: ۴۷.

۶. یونس: ۸۲.

۷. اعراف: ۱۰۵.

مرحله دوم

«پژوهش بدون ترجمه»

برای انجام این مرحله، دو واژه کاربردی انتخاب شده اند: واژه «ربّ» و واژه «حمد». در ابتدا مهمترین مطالب مربوط به واژه «ربّ»، گلچین شده و از چند منبع آمده است؛ اما در مورد واژه «حمد» تقریبا عموم مطالب موجود در مهمترین منابع را ذکر کرده‌ایم و مطالب مهم را به صورت خط‌کشی مشخص کرده‌ایم. دلیل این‌کار آشنا کردن ذهن پژوهشگر با شلوغی‌های موجود در منابع و آشنایی با نوع انتخاب مطالب از میان مطالب به ظاهر فراوان معاجم لغت و کتاب‌های غریب‌القرآن و غریب‌الحدیث و مفردات قرآن می‌باشد.

پس مشخص است که این مرحله را نیز به دو مرحله ساده و دشوار تقسیم کرده‌ایم تا پژوهشگر عزیز، آرام آرام خود را با نحوه استفاده و پژوهش در منابع لغت عرب آشنا نمایید.

بر همین اساس، ضروری است آنچه در مورد واژه «ربّ» آورده‌ایم را بصورت کامل مطالعه کرده ولی در مورد واژه «حمد» می‌توانید به مطالب خط‌کشی شده بسنده نمایید. البته نکات مهم آنها در قمست مربوطه ذکر شده است.

بررسی واژه «ربّ»

واژه «ربّ» یکی از واژه‌های پرکاربرد در قرآن کریم و احادیث شریفه می‌باشد. نکات مفید و جالبی در بررسی این کلمه وجود دارد که بررسی هر چند اجمالی آن می‌تواند شما را با برخی ظرافت‌های موجود در کلمات عربی آشنا کند. سعی شده است مهمترین نکات موجود و مرتبط با کلمه «ربّ» انتخاب و در ذیل آن آورده شود؛ لذا بر پژوهشگران عزیز لازم است کلیه مطالب ذکر شده را با دقت مطالعه کرده تا در بخش نتیجه‌گیری نهایی، آنها را بکار ببندید.

- **مقاییس اللغة**

الراء و الباء یدلُّ على أُصولٍ فالأول إصلاح الشیءِ و القیامُ علیه. فالرّبُ: المالكُ، و الخالقُ. و الصَّاحب. و الرّبُ: المُصْلِح للشّیء. یقال رَبَ فلانٌ ضَیعتَه، إذا قام على إصلاحها... و اللَّه جلّ ثناؤُه الرَّبُ؛ لأنه مصلحُ أحوالِ خَلْقه... و الأصل الآخرُ لُزوم الشیءِ و الإقامةُ علیه، و هو مناسبٌ للأصل الأوّل ... و الأصل الثالث: ضمُّ الشیء للشَّیء، و هو أیضاً مناسبٌ لما قبله، ...و سُمِّی العهدُ رِبابةً لأنَّه یجْمَعُ و یؤلِّف.

- **العین**

باب الراء و الباء ر ب، ب ر مستعملان، ...و من ملك شیئا فهو ربه، لا یقال بغیر الإضافة إلا للـه.

- **الجمهرة فی اللغة**

و ربُّ كل شیء: مالكه. و رَبَّ الرجلُ النعمةَ یرُبُّها ربًّا و قالوا: رِبابة أیضاً، إذا تمّمها.

- **تهذیب اللغة**

الرّبّ، هو اللـه تبارك وتعالى، هو رَبُّ كل شئ، أى مالكه، و له الرّبوبية على جميع الخلق لا شريك له. و يقال: فلان رَبّ هذا الشىء، أى مِلْكه له. ولا يقال الرّب بالألف و اللام، لغير اللّه و كل من ملك شيئا فهو ربُّه.

- **المحيط فى اللغة**

كُلُّ مَنْ مَلَكَ شَيئاً فهو رَبُّه و رَبِيبُه. و إنَّه لَمَرْبُوْبٌ بَينُ الرُّبُوْبَةِ: أى مَمْلُوْكٌ. و رَبَّنى يرُبُّنى رَبّاً: أى تَوَلَّيأمْرى و مَلَكَه... السَّيدُ أيضاً.

- **الصحاح**

رب كل شئ: مالكه. والرب: اسم من أسماء اللـه عز وجل، ولا يقال فى غيره إلا بالإضافة.

- **لسان العرب**

الرَّبُ: هو اللّه عزّ و جلّ، هو رَبُ كلِّ شىءٍ أَى مالكُه، و له الرُّبوبية على جميع الخَلْق، لا شريك له، و هو رَبُ الأَرْبابِ،... و لا يقال الربُ فى غَيرِ اللّهِ، إلّا بالإِضافةِ..... و ربُ كلِّ شىءٍ: مالِكُه و مُسْتَحِقُّه؛ و قيل: صاحبُه.....قال: الرَّبُ يطْلَق فى اللغة على المالكِ، و السَّيدِ، و المُدَبِّر، و المُرَبِّى، و القَيمِ، و المُنْعِمِ؛ ....فى حديث إجابةِ المُؤَذِّنِ: اللهُمَ رَبَ هذه الدعوةِ أَى صاحِبَها؛ و قيل: المتَمِّمَ لَها، و الزائدَ فى أَهلها و العملِ بها، و الإِجابة لها. .....و الجمعُ أَربابٌ و رُبُوبٌ.... و العِبادُ مَرْبُوبونَ للّهِ، عزّوجلّ، أَى مَمْلُوكونَ. و رَبَبْتُ القومَ: سُسْتُهم أَى كنتُ فَوْقَهم. ابن الأَنبارى: الرَّبُ ينْقَسِم على ثلاثة أَقسام: يكون الرَّبُ المالِكَ، و يكون الرَّبُ السّيدَ المطاع... و يكون الرَّبُ المُصْلِحَ. رَبَ الشىءَ إِذا أَصْلَحَه.

- **المصباح المنير**

الرَّبُّ يطْلَقُ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُعَرَّفًا بِالْأَلِفِ وَ اللَّامِ وَ مُضَافًا وَ يطْلَقُ عَلَى مَالِكِ الشَّىءِ الَّذِى لَايعْقِلُ مُضَافًا إِلَيهِ فَيقَالُ رَبُّ الدَّينِ وَ رَبُّ الْمَالِ ... قَدْ اُسْتُعْمِلَ بِمَعْنَى السَّيدِ مُضَافًا إِلَى الْعَاقِلِ أَيضًا .... لَا يجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ بِالْأَلِفِ وَ اللَّامِ لِلْمَخْلُوقِ بِمَعْنَى الْمَالِكِ لِأَنَّ اللَّامَ لِلْعُمُومِ وَ الْمَخْلُوقَ لَا يمْلِكُ جَمِيعَ الْمَخْلُوقَاتِ وَ رُبَّمَا جَاءَ بِاللَّامِ عِوَضًا عَنْ الْإِضَافَةِ إِذاكَانَ بِمَعْنَى السَّيدِ ....

- **النهاية فى غريب الحديث و الأثر**

الرَّبُ يطلق فى اللّغة على المالك، و السّيد، و المدبّر، و المربّى، و القيم، و المنعم، و لا يطلق غير مضاف إلّا على اللّه تعالى، و إذا أطلق على غيره أضيف، فيقال رَبُ كذا. و قد جاء فى الشّعر مطلقا على غير اللّه تعالى، و ليس بالكثير.

- **المفردات راغب**

الرَّبُ فى الأصل: التربية، و هو إنشاء الشىء حالا فحالا إلى حدّ التمام، يقال رَبَّهُ، و ربّاه و رَبَّبَهُ. فَالرَّبُ مصدر مستعار للفاعل، و لا يقال الرَّبُ مطلقا إلا للّه تعالى المتكفّل بمصلحة الموجودات... يقال: رَبُ الدّار، و رَبُ الفرس لصاحبهما، قيل: هو منسوب إلى الرّبّ الذى هو المصدر، و هو الذى يربّ العلم كالحكيم، و قيل: منسوب إليه، و معناه، يربّ نفسه بالعلم، و كلاهما فى التحقيق متلازمان، لأنّ من ربّ نفسه بالعلم فقد ربّ العلم، و من ربّ العلم فقد ربّ نفسه به.

- **مجمع البحرين**

قوله تعالى: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَينِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَينِ﴾[1] المراد مالكهما و مدبّرهما. و يطلق الرَّبُ على السيد أيضا و الْمُرَبِّى و المتمم و المنعم و الصاحب، و لا يطلق غير مضاف إلا على اللـه تعالى، و قد يخفف. قوله: ﴿رَبِ الْعالَمِينَ﴾[2] هو توحيد له و تحميد و إقرار بأنه المالك لا غير.

- **التحقيق فى كلمات القرآن الكريم**

و التحقيق أنّ الأصل الواحد فى هذه المادّة سوق شىء الى جهة الكمال و رفع النقائص بالتخلية و التحلية، ... الرَّبُّ يشترك فى المصدرية و الوصفية كالضرب و الصعب: فيدلّ على المبالغة فى الاتّصاف و ثبوت التربية، فالربّ من كان من شأنه التربية و هو متّصف بهذه الصفة ثابتة فيه. رَبِ الْعالَمِينَ، ... رَبُّ كُلِّ شَيءٍ، ... رَبِ مُوسى وَ هارُونَ، ... رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، ...رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، ... رَبُّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ، ... رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، ... رَبَ هذِهِ الْبَلْدَةِ، ... رَبَ هذَا الْبَيتِ، ... بِرَبِ الْفَلَقِ، ... بِرَبِ النَّاسِ: فَالتَّرْبِيةُ فى كلّ منها بحسب اقتضاء الموضوع، من التدبير و النظم و التكميل و الإصلاح و التنعيم....

---

۱. الرحمن: ۱۷.

۲. فاتحه: ۱.

بررسی واژه «حمد»

ماده «حمد»، یکی از پر استعمال‌ترین مواد در کلام عرب، قرآن کریم و احادیث شریفه است. از این‌رو بررسی لغوی و شناخت معنای واقعی آن، بسیار کاربردی خواهد بود.

آنچه از منابع اصلی لغت در مورد ماده «حمد» ذکر کرده‌اند، در ادامه آمده است. با آنچه تاکنون آموخته‌اید، این ماده را بررسی کنید و نتیجه بررسی خود را به استاد عرضه نمایید.

سوال و هدف اصلی شما از این پژوهش می‌تواند یافتن معنای این واژه باشد. همچنین تفاوت آن با ماده «شکر»، «مدح» و ماده «ثنی»؛ سؤالی است که می‌تواند موضوع این بررسی قرار گیرد.

توجه داشته باشید:

۱. به منظور آشنایی هر چه بیشتر شما با مطالب موجود در منابع، سعی شده است در مورد این ماده هر آنچه در منابع ذکر شده، آورده شود. به جملاتی که ذیل آنها خط کشیده شده است، توجه کنید زیرا همه آنچه ذیل هر ماده می‌آید ممکن است به پژوهش ما مرتبط نباشد هر چند در برخی موارد ممکن است، بسیار ضروری باشد. خط‌کشی‌های انجام شده تا حدودی این موضوع را مشخص کرده است.

۲. ممکن است در موارد بسیاری، تکرار مطالب در منابع احساس شود و شما فکر کنید یک مطلب چندین بار تکرار شده است لذا توجه داشته باشید این تکرار نباید شما را خسته کند؛ چه اینکه ممکن است با کنار هم گذاشتن چند نکته ریز از چند منبع، نکات مهمی بدست آید.

۳. توجه داشته باشید ممکن است قسمت‌هایی که خطکشی نشده نکات قابل استفاده‌ای نوشته شده است که ما به اقتضای کار و تمرین متعرض آنها نشده‌ایم؛ لذا شما می‌توانید در صورت علاقمندی و با نظارت استاد محترم به آن قسمت‌ها نیز توجه داشته و از نکات احتمالی آنها نیز بهره گیرید.

۴. توجه داشته باشید عدم توانایی شما در ترجمه برخی عبارات، نباید باعث دلسردی شما از یادگیری و پژوهش در لغت گردد. مطمئن باشید این مشکل تنها برای شما مطرح نیست و بخاطر سنگینی برخی عبارات منابع لغت عرب، ممکن است برخی اهل زبان نیز از فهم برخی عبارات عاجر باشند. پر روشن عزیزان پایه‌های اول و دوم در شرائطی نیستند که بتوانند همه عبارات را به راحتی متوجه شوند؛ پس اصل در این آموزش این است که شما با نحوه پژوهش در لغت آشنا شوید و انشاء اللّه پس از تسلط بیشترتان به عبارات عربی می‌توانید به نتایج پژوهش‌تان نیز مطمئن‌تر عمل کنید.

اینک به متن منابع مفردشناسی توجه نمایید:

- **مقاییس اللغة**

الحاء و الميم و الدال كلمةٌ واحدة و أصلٌ واحد يدلّ على خلاف الذمّ يقال حَمِدْتُ فلاناً أَحْمَدُه و رجل محمود و محمّد، إذا كثُرت خصاله المحمودة غيرُ المذمومة و لهذا [الذى] ذكرناه سمِّى نبينا مُحَمَّداً صلى اللّه عليه و آله و سلم و يقول العرب: حمَاداك أن تفعلَ كذا، أى غايتُك و فعلُك المحمود منك غيرُ المذموم.

و يقال أحَمدْتُ فلاناً إذا وجدتَه محموداً، كما يقال أبخلْتُه إذا وجدتَه بخيلا و أعجزته [إذا وجدتَه] عاجزا. و هذا قياسٌ مطّردٌ فى سائر الصفات فإنْ سأل سائلٌ عن قولهم فى صوت التهاب النار الحَمدَة قيل له: هذا ليس من الباب لأنه من المقلوب و أصله حَدَمة و قد ذكرت فى موضعها.

- **العين**

حدم، دحم، مدح، حمد، مستعملات:

الحَمْد: نقيض الذم، يقال: بلوته فأَحْمَدْتُه أى وجدته حَمِيدا مَحْمُودَ الفعل و حَمِدْتُه على ذلك، و منه المَحْمَدَة. و حُمَادَاك أن تفعل كذا أى: [حَمْدُك].

- **جمهرة اللغة**

و الحمدُ: خلاف الذم حَمِدتُ الرجلَ أحمَدَه حمداً إذا «حُمِدَ» رأيت منه فعلاً محموداً و اصطنعَ اليکَ يداً تَحمَدُ عليها و أحمدتُ الارضَ أحمِدُها إحماداً اذا رضيتُ سكناها أو مرعاها. و تقولُ العرب: حُماداک أن تفعل كذا و كذا فى معنى قُصاراک.

و اشتقاقُ اسمِ محمدٍ كانّهُ حُمِدَ (من باب فُعِلتُ و أفعَلتُ) مرّةً و كان الاصمعى يشدد فيه و لايجيزُ اكثره. و قد سمّتِ العرب: حامداً و حميداً و محموداً و حماداً و حمداً.

- **تهذيب اللغة**

الليث: الحمدُ نقيضُ الذم يقال حمدته على فعله و منه الحمدُ و قال الله عزوجل

﴿الحمد لله رب العالمين﴾[1].

---

۱. فاتحه: ۱.

و قال النحويون: من نصب من الاعراب الحمدلله فعلى المصدر احمدللهُ و أما من قرأ الحمدللهِ فانّ الفراء قال هذه كلمه كثُرت على السُن العربُ حتى صارت كالاسم الواحد، فَتَقتُلَ عليهم ضَمُّها بعد كَسرةِ فأتبعوا الكسرةِ الكسره. و قال الزجاج: لايلتفتُ الى هذه اللغه و لايعبأبها و كذلک من قراء الحمدُ للهِ فی غير القرآن فهی لغةً رديئةً.

- **المحيط فی اللغة**

الحَمْدُ: نَقِيضُ الذَّمِّ. بَلَوْتُه فأحْمَدْتُهُ: وَجَدْتَه حَمِيداً مَحْمُوْداً. و منه المَحْمِدَةُ. و حُمَاداكَ أنْ تَفْعَلَ كذا: أی نَحْمَدُكَ. و التَّحْمِيدُ: كَثْرَةُ حَمْدِ اللّه. و أَحْمَدَ الرَّجُلُ: فَعَلَ ما يَحْمَدُ عليه. و مُحَمَّدٌ و أحْمَدُ: اسْمَانِ. و قَوْلُهم: أحْمَدُ إِليكَ اللّهَ: أی أحْمَدُ مَعَكَ اللّهَ. و رَجُلٌ حُمَدَةٌ: يحْمَدُ النّاسَ. و أتَينا مَنْزِلًا حَمْداً و ذَمّاً، و رَجُلٌ حَمْدٌ و ذَمٌّ. و أحْمَدْتُ الرَّجُلَ وحَمِدْتُه: بمعنىً.

- **الصحاح**

الحَمْدُ: نقيض الذَمِّ. تقول: حَمِدت الرجل أَحْمَدُه حَمْداً و مَحْمَدَةً، فهو حَمِيد و محمود. و التَّحْميد أَبْلَغُ من الحَمْدِ الحَمْدُ أعمُّ من الشُكر. و المُحَمَّدُ: الذی كثرت خِصاله المحمودة. المَحْمَدَةُ: خلاف المَذَمّة. و أَحْمَدَ: صار أمْرُه إلى الحمد. و أَحْمَدته: وجَدْتُه مَحْمُوداً. تقول: أتيتُ موضعَ كذا فأحْمَدْتُه، أی صَادَفْتُهُ مَحْموداً مُوافِقاً، و ذلك إذا رضيت سُكْناهُ أو مَرْعاه. قولهم: حُمَادَاكَ أن تَفعل كذا، أی قُصَاراك و غايتُك. و يحْمَدُ: بطنٌ من الأَزْدِ. و محمودٌ: اسم الفيل المذكور فی القرآن.

- **المخصص فی اللغة**

ابوعبید: احمدتُ الارضَ: وجدتها حمیده هذه اللغه الفصیحه و قد قال حَمِدتُها او قیل احمدَ الرجلُ فَعَلَ مایحمِدُ علیه.

- **المصباح المنیر**

حَمِدْتُهُ: عَلی شَجَاعَتِهِ و إِحْسَانِهِ (حَمْداً) أَثْنَیتُ عَلَیهِ و مِنْ هُنَا کَانَ (الْحَمْدُ) غَیرَ (الشُّکْرِ) لأَنَّهُ یسْتَعْمَلُ لِصِفَةٍ فِی الشَّخْصِ و فِیهِ مَعْنی التَّعَجُّبِ و یکُونُ فِیهِ مَعْنَی التَّعْظِیمِ لِلْمَمْدُوح و خُضُوعِ المَادِحِ کَقَوْلِ الْمُبْتَلَی (الْحَمْدُ للّه) إِذْ لَیسَ هُنَا شَیءٌ مِنْ نِعَمِ الدُّنْیا و یکُونُ فِی مُقَابَلَةِ إِحْسَانٍ یصِلُ إِلَی الْحَامِدِ و أَمَّا الشُّکْرُ فَلَا یکُونُ إلَّا فی مُقَابَلَةِ الصَّنِیعِ فَلَا یقَالُ شَکَرْتُهُ عَلَی شَجَاعَتِهِ و قِیلَ غَیرُ ذلِكَ و (أَحْمَدْتُهُ) بالْأَلفِ وَجَدْتُهُ مَحْمُوداً.

- **لسان العرب**

حمد: أَی و بحمدك أَبتدئ، و قیل: و بحمدک سبحت، و قد تحذف الواو و تکون الواو للتسبب أَو للملابسة أَی التسبیح مسبب بالحمد أَو ملابس له. و رجل حُمَدَةٌ کثیر الحمد، و رجل حَمَّادٌ مثله. و یقال: فلان یتحمد الناس بجوده أَی یریهم أَنه محمود. و من أَمثالهم: من أَنفق ماله علی نفسه فلا یَتَحَمَّد به إِلی الناس؛ المعنی أَنه لا یحْمَدُ علی إِحسانه إِلی نفسه، إِنما یحمد علی إِحسانه إِلی الناس؛ و حَمَدَه و حَمِدَهُ و أَحمده: وجده محموداً؛ یقال: أَتینا فلاناً فأَحمدناه و أَذممناه أَی وجدناه محموداً أَو مذموماً. و یقال: أَتیت موضع کذا فأَحمدته أَی صادفته محموداً موافقاً، و ذلك إِذا رضیت سکناه أَو مرعاه. و أَحْمَدَ الأَرضَ: صادفها حمیدة، فهذه اللغة الفصیحة، و قد یقال حمدها. و قال بعضهم: أَحْمَدَ الرجلَ إِذا رضی فعله و مذهبه و لم ینشره. سیبویه: حَمِدَه جزاه

و قضی حقه، و أَحْمَدَه استبان أَنه مستحق للحمد.

ابن الأَعرابی: رجل حَمْد و امرأَة حَمْد و حَمْدة محمودان و منزل حَمْد و منزلة حَمْد؛ عن اللحیانی. و أَحْمَد الرجلُ: فعل ما یحْمد علیه. و أَحْمَدَ الرجلُ: صار أَمره إِلی الحمد. و أَحمدته: وجدته محموداً.

قال الأَعشی: و أَحْمَد أَمرَه: صار عنده محموداً. و طعام لَیسَت مَحْمِدة أَی لا یحمد. و التحمید: حمد الله عز و جل، مرة بعد مرة.

الحَمْدُ: نَقِیض الذَّمِّ، و قال اللِّحیانی: الحَمْدُ: الشُّکْرُ، فلم یفرّق بینهما .و قال ثَعْلَبٌ الحَمْدُ یکون عن ید، و عن غیر یدٍ، و الشُّکْرُ لا یکون إِلّا عن ید. و قال الأَخفشُ: الحَمدُ للّه: الثَّنَاءُ. و منه أَی من التَّحمید مُحَمَّد، هذا الاسمُ الشریف الواقعُ عَلَماً علیه و هو أَعظم أسمائه و أَشهرُهَا کأَنّه حُمِدَ مَرَّةً بَعْدَ مَرّة أُخْرَی. و تَحمَّدَ فُلانٌ: تکلَّفَ الحَمْدَ، تقول وَجَدْتُه مُتَحَمِّداً مُتَشَکِّراً. و اسْتَحْمَدَ الله إِلی خَلْقِه بإِحْسَانه إِلیهم و إِنعامه علیهم. و «لِواءُ الحَمْد»: انفِرادُه و شُهْرَتُه بالحَمْد فی یوم القیامة و المَقَامُ المَحْمُودُ. هو: مَقَامُ الشَّفاعةِ.

- **المفردات**

الحَمْدُللّه تعالی: الثناء علیه بالفضیلة، و هو أخصّ من المدح و أعمّ من الشکر، فإنّ المدح یقال فیما یکون من الإنسان باختیاره، و مما یقال منه و فیه بالتسخیر، فقد یمدح الإنسان بطول قامته و صباحة وجهه، کما یمدح ببذل ماله و سخائه و علمه، و الحمد یکون فی الثانی دون الأول، و الشّکر لا یقال إلا فی مقابلة نعمة، فکلّ شکر حمد، و لیس کل حمد شکرا، و کل حمد مدح و لیس کل مدح حمدا.

و قوله عزّوجل: ﴿وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾[1]، فأحمد إشارة إلى النبی صلّى اللّه عليه و سلم باسمه و فعله، تنبيها أنه كما وجد اسمه أحمد يوجد و هو محمود فی أخلاقه و أحواله، و خصّ لفظة أحمد فيما بشّر به عيسى صلّى اللّه عليه و سلم تنبيها أنه أحمد منه و من الذين قبله، و قوله تعالى: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ﴾[2]، فمحمد هاهنا و إن كان من وجه اسما له علما ففيه إشارة إلى وصفه بذلك و تخصيصه.

- **مجمع البحرين**

و الحمد هو الثناء بالجميل على قصد التعظيم و التبجيل للممدوح سواء النعمة و غيرها، و الشكر فعل ينبیء عن تعظيم المنعم لكونه منعما سواء كان باللسان أو بالجنان أو بالأركان، فالحمد أعم من جهة المتعلق و أخص من جهة المورد، و الشكر بالعكس. وَ فِي الْحَدِيثَ «الْحَمْدُ رَأْسِ الشُّكْرِ» و إنما جعله رأس الشكر لأن ذكر النعمة باللسان و الثناء على موليها أشيع لها و أدل على مكانها من الاعتقاد لخفاء عمل القلب و ما فی عمل الجوارح من الاحتمال، بخلاف عمل اللسان الذی هو النطق المفصح عن كل خفی وَ «ابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودِ» الضمير للنبی صلّى اللـه عليه و آله و سلّم، أی الذی يحمده فيه جميع الخلائق كتعجيل الحساب و الإراحة من طول الوقوف، و قيل هو الشفاعة.

وَ فِي الْحَدِيثَ «حماديات النِّسَاءِ غَضَّ الْأَطْرَافِ» أی غاياتهن و منتهى ما يحمد منهن غض الأطراف عما حرم اللـه تعالى.

و الحميد من الأباريق: الكبير فی الغاية. و ذكر ابن الأعرابی أن لله تعالى ألف اسم و للنبی صلّى اللـه عليه و آله و سلّم ألف اسم، و من أحسنها محمد

---

۱. صف: ۶.

۲. فتح: ۲۹.

و محمود و أحمد. و المحمد: كثير الخصال المحمودة، قيل لم يسم به أحد قبل نبينا صلّى الله عليه و آله و سلّم، ألهم الله أهله أن يسموه به. و «محمد» جميع أممهم يحمدونه و يصلون عليه. اسمه فى القرآن سمى به لأن الله و ملائكته و جميع أنبيائه و رسله.

- **النهاية فى غريب الحديث و الأثر**

فى أسماء اللّه تعالى «الْحَمِيدُ» أى المحمود على كل حال، فعيل بمعنى مفعول. و الحَمْدُ و الشكر متقاربان. و الحَمْدُ أعمّهما، لأنّك تَحْمِدُ الإنسان على صفاته الذّاتية و على عطائه و لا تشكره على صفاته. (ه) و منه الحديث «الحَمْدُ رأس الشّكر، ما شكر اللّه عبد لا يحْمِدُهُ» كما أنّ كلمة الإخلاص رأس الإيمان. و إنما كان رأس الشّكر لأنّ فيه إظهار النّعمة و الإشادة بها، و لأنه أعم منه، فهو شكر و زيادة.

و منه الحديث «لواء الحَمْدِ بيدى» يريد به انفراده بالحمد يوم القيامة و شهرته به على رؤوس الخلق. و العرب تضع اللّواء موضع الشهرة. (ه) و فى كتابه صلى اللّه عليه و سلم «أمّا بعد فإنى أَحْمَدُ إليك اللّه» أى أَحْمَدُهُ معك، فأقام إلى مقام مع. و قيل معناه أَحْمَدُ إليك نعمة اللّه بتحديثك إياها. (ه) وفى حديث أمّ سلمة «حُمَادَيات النّساء غضّ الأطراف» أى: غاياتهنّ و منتهى ما يحمد منهنّ. يقال: حُمَادَاكَ أن تفعل؛ و قصاراک أن تفعل: أى جهدک و غايتک.

- **الفائق فى غريب الحديث**

الحمد: النبى صلى اللّه تعالى عليه و آله و سلم الحمد رَأْسُ الشُّكْر، ما شكر اللّهَ عبدٌ إلا بحمده. الشكرُ لا يكونُ إلا على نِعْمة، و هو مُقَابلتها قولًا و عملًا و نية، و ذلك أن يثْنِى على المنعم بِلِسانه، و يدْئِب نفسه فى الطاعة له، و يعتقد أنه ولى النعمة.

- **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**

و التحقیق أنّ الحمد فی مقابل الذّمّ، و یعبّر عنه بالفارسیة بکلمة ستایش، و عن الشکر بکلمة «سپاس».

و بما قلنا ظهر سبب استعمال اسم الحمید فی اللّه تعالی قرین اسم العزیز و الغنی و الولی و المجید و الحکیم، ممّا یدلّ علی نفی الصفات السلبیة المطلقة فی کلّ مورد بما یناسبه: فإنّ اللّه لغنی حمید، إنّه حمید مجید، إلی صراط العزیز الحمید، و هو الولی الحمید، من حکیم حمید .فهو الّذی ثبت له الحمد، و له الغنی و المجد و العزّة و الحکم و الولایة، و لیس فیه ضعف و لا نقص و لا احتیاج و لا محکومیة.

ثمّ إنّه إذا کان المنظور مطلق الاستناد الی مفهوم اللّفظ فیؤتی به مجرّدا عن اللّام فإنّ اللّه لغنی حمید. و أمّا إذا کان المنظور حصر المفهوم: فیؤتی به بلام الجنس و هو الولی الحمید، و له الحمد، الحمد للّه. ﴿وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾[1] یطلق علیه أحمد باعتبار کونه فی نفسه حمید الخصال، و محمّد باعتبار کونه موردا للحمد.

- **الفروق اللغویه**

الفرق بین الشکرُ و الحمدُ: ان الشکر هو الاعترافُ بالنعمه علی جهه التعظیم للمنعم والحمدُ بالجمیل علی جهه التعظیم المذکور به أن یحمد علی النعمه و غیر النعمه و شکرُ لایصح إلا علی النعمه و یجوزُ أن یحمدَ الانسانُ فی نفسهُ فی أمورٍ جمیلهٍ یأتیها و لایجوزُ أن یشکرها لأن الشکر یجری مجری قضاءُ الدین و لایجوز یکون للأنسان علی نفسه دین و الحمدُ شکراً ابلغُ من قولکَ الحمد للّهُ

---

۱. صف: ۶.

حمداً لأن ذلک للتوکید و الاول معنی و هوی ای احمد فی حال اظهار نعمه.

الفرق بین الحمدُ و الاحماد: انت الحمدُ من قبیل الکلام علی ماذکرناه و الاحماد معرفةٌ تضمُرُها لذلک دخلتهُ الالف فقلت أَحمَدَتهُ لانه أصبته و وجدته فلیس هو من الحمد فی شیء.

الفرق بین الحمدُ و المدحُ: ان الحمد لایکون الا علی الحسانَ ولله حامدٌ لنفسهِ علی احسانهِ الی خلقهِ و فالحمدُ مضمن بافعل و المدحُ یکون بالفعل و الصفهِ و ذلک مثلُ ای یمدحُ الرجلُ باحسانتهِ الی نفسهِ و الی غیرهِ أن یمدُحُهُ بحسنِ وجهه و طول قامتهِ و یمدحهُ بصفاتِ التعظیمِ من نحو قادر و عالمً و حکیمً و لایجوز ان یحمدهُ علی ذلک و انما یحمدهُ علی احسانة یقع منه فقط.

مرحله سوم

در این مرحله دانش‌پژوه عزیز باید با توجه به آنچه در راهنمای پژوهش یک و دو آمده است و با توجه به سوالات مطرح شده ذیل، مسیر نهایی واژه‌شناسی زبان عربی را با همکاری دوستان و راهنمایی اساتید معززشان طی نماید.

۱. با بررسی کامل ماده «سجد» و بررسی مشتقات آن در قرآن کریم، ببینید چه ارتباطی بین معنای خاص این ماده و این معنا که «انسان در حالت سجده نزد خداوند محبوبتر است»، وجود دارد؟

۲. ماده «عبد» را بررسی کنید و ببیند آیا عبادت به همین معنای مستعمل و ارکان خاصه است و یا اینکه برای این ماده عربی، ظرافت‌های دیگری وجود دارد؟

۳. سپس آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را آن‌گونه که فهمیده‌اید، معنا کنید.

۴. کلمه «ناس» در زبان عربی، واژه‌ای معروف و شایع بوده و در قرآن‌کریم نیز بسیار استعمال شده است. ریشه لفظی و معنای آن مورد بحث است. شما می‌توانید با پیدا کردن این دو، به معنای واقعی آن دست یابید.

۵. ماده «شیطان» در قرآن کریم و روایات بسیار استفاده شده است. مشخص‌کردن ریشه لفظی آن و بالاخره یافتن معنای آن می‌تواند محور مهمی در پژوهش لغوی باشد.

۶. واژه «غفران» از واژ های پرکاربرد قرآن کریم و احادیث است. آیا استفاده این واژه در محاورات معمولی درست است؟ غفران در مورد باری‌تعالی به چه معناست؟

۷. با بررسی ریشه معنایی آن در مقاییس‌اللغة و سپس بررسی دیگر معاجم و کتاب‌های غریب و مفردات، به بیان معنای آن بپردازید.

۸. هنگام تلاوت روزانه قرآن کریم کلمات کلیدی و پرکاربرد قرآن را یادداشت کنید و به هر دو شیوه گفته شده (بررسی اجمالی معنا و بررسی کامل) درباره آنها پژوهش نمایید. ابتدا خود به شیوه بررسی اجمالی و سپس زیر نظر استاد، به بررسی کامل آن بپردازید. توجه داشته باشید لازم است قبل از شروع بررسی کامل، هدف از پژوهش خود را با راهنمایی استاد محترم مشخص نمایید. طبیعی است بهترین هدف در مرحله آموزش مفردات، شناسایی معنای ماده و واژه مورد نظر می‌باشد.

منابع و مآخذ

۱. ابراهیم مصطفی و دیگران، المعجم الوسیط، تهران: مکتبه المرتضی، ۱۳۸۵.

۲. ابن جنی، عثمان، الخصائص، به کوشش محمدعلی نجار، قاهره، ۱۳۷۴ق/۱۹۵۵م.

۳. ابن درید، جمهرهاللغة، به کوشش رمزی بعلبکی، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م.

۴. ابن سیده اندلسی، علی بن اسماعیل، المخصص، بیروت: احیاء التراث العربی(بی تا).

۵. ابن فارس بن زکریا، الصاحبی، به کوشش احمد صقر، قاهره، ۱۹۷۷م.

۶. ابن فارس بن زکریا،معجم مقاییس اللغة،۶ جلد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،چ۱، ۱۴۰۴ ه. ق.

۷. ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵ جلد، بیروت : دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، ۱۴۱۴ ه. ق.

۸. ابوالفرج، محمد احمد، المعاجم اللغویة فی ضوء دراسات فی علم اللغة الحدیث، بیروت: دار النهضة العربیة، چاپ دوم، ۱۴۳۰ ه. ق- ۲۰۰۹ م.

۹. ابوهلال عسکری، تصحیح الوجوه و النظائر، تحقیق محمد عثمان، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۴۲۸ه.ق.

۱۰. ابوهلال عسکری، معجم الفروق اللغویة الحاوی لکتاب ابی هلال العسکری و جزء من کتاب السید نورالدین الجزایری، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ه.ق.

۱۱. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، تهران: کتاب فروشی اسلامیه، (بی تا).
۱۲. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران: نی، چ ۱، ۱۳۷۹ ش.
۱۳. ارانسکی، ای.ام، مقدمه فقه اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، چ ۲؛ ۱۳۷۹ش.
۱۴. اسدتاش، محمدعلی، بررسی کلمات اضداد در قرآن کریم، نشریه صحیفه مبین، دوره دوم، شماره ۱.
۱۵. بابایی و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ش.
۱۶. بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن، اعجاز بیانی قرآن، ترجمه حسین صابری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۷۶.
۱۷. تهانوی، محمد علی، کشاف اصطلاحات الفنون، بیروت: مکتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۶م.
۱۸. ثعالبی، عبدالملك بن محمد، فقه اللغة، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، بی تا.
۱۹. جعفری فشارکی، ولی اله، درآمدی بر علم اللغة، اصفهان: حدیث راه عشق، چ ۲، ۱۳۹۱.
۲۰. جعفری، یعقوب، دشواری ترجمه کلمات مترادف در قرآن، مجله ترجمان وحی، اسفند ۱۳۷۶-ش ۲.
۲۱. جنابي، احمد نصیف، نگرشی نو به پدیده «اشتراك لفظی» در زبان عربی، ترجمه‌ی: حسین علینقیان، شماره ۵۰، المجمع العلمی العراقی » محرم ۱۴۰۵ ترجمه مقاله «ظاهرة المشترك اللفظی و مشکلة غموض الدلالة».

۲۲.جوادی آملی، عبد ا...، تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، چ۱، ۱۳۷۸ش.
۲۳.جوالیقی، ابومنصور، شرح ادب الکاتب، بیروت: دارالکتاب العربی (بی تا).
۲۴.جواهری، سید محمد حسین، درس نامه ترجمه: اصول، مبانی و فرایند ترجمه قرآن کریم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ۲، ۱۳۸۹.
۲۵.جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ۶ جلد، دار العلم للملایین، بیروت -لبنان، اول، ۱۴۱۰ ه. ق.
۲۶.حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ه. ق.
۲۷.خمینی، سید مصطفی، تحریرات الاصول، تحقیق سید محمد سجادی، موسسة الطبع و النشر، ط ۱، ۱۴۰۷ه.ق.
۲۸.دائرة المعارف قرآن کریم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم: موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۲۹.راغب اصفهانی، حسین بن محمد ، مفردات ألفاظ القرآن، در یك جلد، دار العلم - الدار الشامیة، لبنان - سوریه، چ۱، ۱۴۱۲ ه. ق.
۳۰.ربانی محمد حسن، درآمدی بر دانش لغت، مشهد: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)، ۱۳۹۰.
۳۱.زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۵ه. ق-۱۹۶۵م.
۳۲.زمخشری، محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۷ه. ق.

۳۳.زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، قم :بلاغت، ۱۴۱۵ه.ق.

۳۴.سبیویه، الکتاب سیبویه، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ه.ق.

۳۵.السیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید محمود دشتی، قم: دانشکده اصول دین، ۱۳۸۴ش.

۳۶.السیوطی، جلال الدین، الاتقان، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ه.ق.

۳۷.السیوطی، جلال الدین، المزهر، به کوشش محمد احمد جادالمولی و دیگران، قاهره، ۱۹۸۶م.

۳۸.السیوطی، جلال الدین، معترک الاقران فی اعجاز القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ه.ق.

۳۹.شاملی، نصرالله، نظرگاه ملاصدرا در به کارگیری اسلوب اشتراک معنوی در تفسیر واژگان کلیدی قرآن کریم، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، سال سوم، شماره اول، ۱۳۸۵.

۴۰.الشرقاوی اقبال، احمد، معجم المعاجم، بیروت: دار العرب الاسلامی، چ۲، ۱۹۹۳م.

۴۱.صالح ضامن، حاتم، فقه اللغة، القاهره: دارالآفاق العربیة، ۱۴۲۸ه.ق.۲۰۰۷م.

۴۲.صبحی صالح، دراسات فی فقه اللغة، بیروت، ۱۹۷۳م.

۴۳.صفوی، کورش، درآمدی بر معنی شناسی، تهران: حوزه هنری، چ۱، ۱۳۷۹.

۴۴.طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعلیان، ۱۳۹۱هـ.ق= ۱۹۷۲م.
۴۵.طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان، لجنة من العلما، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ هـ. ق= ۱۹۹۵م.
۴۶.طیب حسینی، سید محمود، چند معنایی در قرآن کریم(درآمدی بر توسعه در دلالت‌های قرآنی)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸.
۴۷.طیب حسینی، سید محمود، درآمدی بردانش مفردات قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران، ۱۳۹۰ش.
۴۸.عباس معن، مشتاق، معجم فقه اللغة، لبنان:دارالکتب العلمیه بیروت،۱۴۲۲هـ.ق-۲۰۰۱م.
۴۹.عبد العزازی، عبدا...، فقه اللغة العربیة؛ دارالطباعة المحمدیه قاهره ۱۹۷۶م.
۵۰.عبدالتواب، رمضان، مباحثی درفقه اللغة و زبان شناسی عربی، ترجمه حمید رضا شیخی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۷ش.
۵۱.عبیدی، رشید عبد الرحمن، مباحث فی اللغة و اللسانیات، بغداد: دارالشؤون الثقافیه العامة، چ۱ ،۲۰۰۲م.
۵۲.عکاشه، محمود، علم اللغة مدخل النظری فی اللغة العربیة، القاهره: دارالنشر للجامعات، ۱۴۲۸هـ.ق، ۲۰۰۷م.
۵۳.فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۸ جلد، نشر هجرت، قم -ایران، چ۲، ۱۴۱۰ هـ.ق.

۵۴.فرزانه، بابک، مفردات قرآن، تهران: سمت، ۱۳۸۸ش.
۵۵.الفیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه؛ (بی جا) انتشارات امام موسی صدر، (بی-تا).
۵۶.فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط ، بیروت:داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ه.ق-۱۹۹۱م.
۵۷.فیومی، احمد بن محمد مقری، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، در یك جلد، منشورات دار الرضی، قم - ایران، چ۱، ه. ق.
۵۸.قدور، أحمد محمد، فقه اللغة المصطلح و الاسس المعروفیة، اللغة العربیة الاردنی، ربیع الاول و شوال ۱۴۲۱، العدد ۵۹.
۵۹.قسم القرآن فی مجمع البحوث الاسلامیه، اشراف محمد واعظ زاده خراسانی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چ۱، ۱۴۱۹ه.ق.
۶۰.مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ط۳، ۱۴۰۳ه.ق= ۱۹۸۳م.
۶۱.محمدی، محمد، درس اللغه و الادب، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۹ش.
۶۲.محمود غالی، محمد، المترادفات فی القرآن المجید، مصر: دارالنشر الجامعات، ط۲، ۱۴۲۴ه.ق.
۶۳.مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۴ جلد، مرکز الکتاب للترجمة و النشر، تهران - ایران،چ۱، ۱۴۰۲ ه.ق.
۶۴.المظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم: نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ه.ق.
۶۵.ملکی نهاوندی، محمد، فقه اللغة۱ :آشنایی با لغت نامه های عربی، قم: وثوق، چ۱، ۱۳۸۶.

۶۶.ملکی نهاوندی،آموزش مفردات قرآن، احادیث و لغت عمومی عرب قم: وثوق، چ۱، ۱۳۹۲.

۶۷.المنجد، محمد نورالدین، الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم بین النظریة و التطبیق، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۹ه.ق=۱۹۹۹م.

۶۸.المنجد، محمد نورالدین، الترادف فی القرآن الکریم، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۹ه.ق=۱۹۹۹م.

۶۹.المنجد، محمد نورالدین، التضاد فی القرآن الکریم، دمشق: دارالفکر، ۱۴۲۰ه.ق=۱۹۹۹م.

۷۰.موسوی بجنوردی، محمد کاظم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائر المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵.

۷۱.میرجلیلی، علی محمد، نقش قرآن در پیدایی و پیشرفت علم لغت، قم: بوستان کتاب، چ۱، ۱۳۸۹ش.

۷۲.النادری، محمد اسعد، فقه اللغة مناهله و مسائله، بیروت: المکتبه المصریة، ۱۴۲۵ه.ق= ۲۰۰۵م.

۷۳.نصار، حسین، المعجم العربی نشأته و تطوره، قاهره: دار مصر للطباعة، ۱۹۸۸م= ۱۴۰۸ ه.ق .

۷۴.هفنر، اوغست، ثلاثة کتب فی الاضداد، الاصمعی (م.۲۱۶ق.)، ابنالسکیت (م.۲۴۴ق.)، السجستانی (م.۲۴۸ق.)؛ بیروت، المشرق، ۱۹۸۶م؛

۷۵.همایون، همادخت، واژه نامه زبان شناسی و علوم وابسته، تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۲ش.

۷۶.واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ۲۰ جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، چ۱، ۱۴۱۴ ه.ق.

۷۷.وافی، علی عبدالواحد، فقه اللغة، قاهره: دار النهضة مصر، ۱۳۸۸ه.ق/۱۹۶۸م.

۷۸ .یعقوب، امیل بدیع، فقه اللغة العربیة و خصائصها، بیروت، ۱۹۸۲م.

دانش لغت یکی از دانش‌های علوم ادبی است که نقش بسزایی در بهره‌مندی از نصوص دینی دارد.
کتاب درآمدی بر لغت شناسی نخستین کتاب آموزشی است که بر مبنای سرفصل‌های مصوب، متناسب با مرحله آشنایی تدوین گردیده و ضمن تبیین رئوس ثمانیه این علم و معرفی مهم‌ترین معاجم لغوی؛ نحوه استفاده صحیح از معاجم لغوی را بیان نموده است.